

یادداشت‌های گانت

نقاش
استاد ابراهیم پورداود



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۳۳۲

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اوستا، یسنا، گاهان، فارسی - اوستایی. یادداشت‌های گات‌ها / نگارش پورداد؛ - تهران: اساطیر، ۱۳۸۱. بیست و چهار، ۵۲۷ ص: جدول. (انتشارات اساطیر، ۳۳۲) ISBN 964-331-117-1 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. اوستا - فارسی. یسنا، گاهان. ۲. شعر اوستایی. ۳. زبان اوستایی - - واژه‌نامه‌ها - - فارسی. ۴. فارسی - - واژه‌نامه‌ها - - اوستایی. الف. پورداد، ابراهیم، ۱۲۶۴ - ۱۳۴۷، گردآورنده و مترجم. ب. عنوان. PIR ۱۴۱ ۴فا۰/۰۴۳۹۱۵ ۱۳۸۱ ۲۳۸۱ ۸۱-۱۲۷۳



انتشارات اساطیر

یادداشت‌های گات‌ها

تألیف: ابراهیم پورداد

چاپ اول: ۱۳۸۱

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۱۱۷-۱

حق چاپ محفوظ است

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳

مقدمه
اندیشه نیک

مقدمه
گفتار نیک

مقدمه
کردار نیک

کلماتها : بخش دوم

یادداشت‌های گاتها

نگارش

پوردادود

از انتشارات انجمن ایران‌شناسی

مهرماه ۱۳۳۶

چاپخانه آتشکده

فهرست نوشته ها

دیباچه ص نه - شانزده

فهرست نامه ها ص هفده - بیست و چهار

دین دیری ص بیست و شش - بیست و هفت

غلطنامه ص بیست و هشت

اَهَنَوَدِگات ص ۱-۲۰۶:

- هات ۲۸ ص ۱-۲۶ (سروش ص ۱۳ ، ماتهر ، و خشور ص ۱۴-۱۵ ،
خرفستر ص ۱۵)
- هات ۲۹ ص ۲۷-۶۱ (آزوتی *âzûti* ۴۶-۴۷ ، مک *maga* ۵۶-۶۱)
- هات ۳۰ ص ۶۲-۹۵ (مینیو *mainyu* = مینو ، کوهر ۶۹-۷۱ ، ایش
eræš ۷۲-۷۴ ، هودا *hu-dâ* ، هو ، دش ۷۴-۷۹)
- هات ۳۱ ص ۹۶-۱۴۲ (دننا ۱۱۵-۱۱۶ ، دمان ، خان و مان ؛ شویتهر
shôithra ، روستا ۱۲۶-۱۲۹ ، دخیو *dahyu* ، ده ۱۲۹-۱۳۰)
- هات ۳۲ ص ۱۴۳-۱۷۰ (ویونگهان پدر جم ۱۱۵-۱۵۴ ؛ دورنوش
dûraosha ؛ نسا ، نسو ۱۴۸-۱۴۹ ، هوم ۱۶۶-۱۶۸)
- هات ۳۳ ص ۱۷۱-۱۸۸ (درمون *draona* نان درون ، میزد ۱۸۰-۱۸۱)
- هات ۳۴ ص ۱۸۹-۲۰۶ (سوشیان *saōsyant* ۲۰۳-۲۰۴)

اُشتَوَدِگات ص ۲۰۷-۳۰۱:

- هات ۴۳ ص ۲۰۷-۲۲۶ (تخم *taxma* ، تهم ۲۱۱-۲۱۲)
- هات ۴۴ ص ۲۲۷-۲۵۹ (آسو *asu* ، آهو ۲۳۴-۲۳۵ ، پوتهر *puthra* ، بوره ،

پسر، جم پسر و یونگهان، فریدون پسر آتیین، گر شامپ پسر اترط،
زرتشت پسر بورشسپ، ارشن arshan، گشن ۲۵۶-۲۵۷)

هات ۴۵ ص ۲۶۰ - ۲۷۱ (براتر، برادر، خونگهر، خواهر، مادر، پدر،
نیا، نواده ... ۲۷۰ - ۲۷۱)

هات ۴۶ ص ۲۷۲ - ۳۰۱ (مهر ۲۷۹ - ۲۸۰، رشن ۲۸۰ - ۲۸۱، دستور
۲۸۴ - ۲۸۶

سپنتدگات ص ۳۰۲ - ۳۴۳:

هات ۴۷ ص ۳۰۲ - ۳۰۵

هات ۴۸ ص ۳۰۶ - ۳۱۸

هات ۴۹ ص ۳۱۹ - ۳۳۲ (هردار ۳۲۰ - ۳۲۱)

هات ۵۰ ص ۳۳۳ - ۳۴۳

وهوخشترگات ص ۳۴۴ - ۳۶۳:

هات ۵۱ ص ۳۴۴ - ۳۶۳ (فر، فره = خره ۳۶۰)

وهیشتواپشتگات ص ۳۶۴ - ۳۸۲:

هات ۵۴ ص ۳۶۴ - ۳۸۲ (تناپوهر tanâpuhr = تنافور، پشوتن ۳۸۰ - ۳۸۱)

✱ ✱ ✱

۳۸۴ - ۳۸۵ اوسیح

۳۸۵ - ۳۸۷ کرین

۳۸۷ - ۳۸۸ گرهم

۳۸۸ - ۳۸۹ بندو

کوی = کی ۳۸۹ - ۳۹۲

فریان ۳۹۳ - ۳۹۴

تور ۳۹۴ - ۳۹۶

زرتشت و خاندان وی ۳۹۶ - ۴۱۹:

(سپیتمان ۳۹۷ - ۳۹۸؛ هچتسپ ۳۹۹، پوروشسپ ۴۰۰ - ۴۰۱، دغدوا ۴۰۱ -

۴۰۴، هووی ۴۰۴ - ۴۰۵، ایسدواستر ۴۰۵ - ۴۰۷، پوروجیست ۴۰۸ -

۴۰۹، مدیوماه ۴۰۹ - ۴۱۴، دوراسروب ۴۱۴ - ۴۱۵، رجن ۴۱۵، رزن

۴۱۵، نیازم ۴۱۵، وئدیشت ۴۱۵، هر دار ۴۱۶، ارجذرشن ۴۱۷، پتیرسپ

۴۱۷، چخشنوش ۴۱۷، اورگندسپ ۴۱۸)

خاندان هوگو، جاماسپ، فرشوستر ۴۲۰ - ۴۲۴

جم پهر و یونگهان ۴۲۵ - ۴۴۰

فهرست واژه های اوستایی ۴۴۳ - ۴۹۸

فهرست واژه های پارسی باستان ۵۰۰ - ۵۰۲

فهرست واژه های پهلوی ۵۰۴ - ۵۱۵

فهرست واژه های پارسی ۵۱۸ - ۵۲۷

دیباچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را
بیزبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاگان و فرهنگ ایران زمین
برخوردار شوند.

درسی و دو سال پیش ازین (در آبان ماه ۱۳۰۴) بگزارش آن پرداختم .
در خرداد ماه ۱۳۰۵ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از
زبان اوستایی بفارسی در آوردم . در سالهای پس از آن بخشهای دیگر نامه مینوی را
بفارسی گردانیدم : یشتها در دو جلد ، خرده اوستا، یسنا بخش نخست .
پس از گزارش بخش بزرگ اوستا ، دریافتم که گزارش گاتها کم و کاستی دارد
باید دوباره بآن پردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست
پس از بهتر آشنا شدن بمزدیسنا ، بسر آنها برگردم . این است که با کوشش فراوان
دگر باره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روز سیزدهم
مهر ماه ۱۳۱۶ خورشیدی (= ۴ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبئی فرستادم ،
بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود ،
خودم در همان سال ۱۳۱۶ ، در بهمن ماه پس از سالیان بلند از آلمان بسایران برگشتم .
درین دومین گزارش گاتها که در دو بخش است ، در بخش نخست ، گزارش پنج
سرود : اهنوود (اهنوود) اشتو دسپنتمد - وهوخشتر - وهیشتوایشته آمده و چندین
گفتار دیگر در آن جای داده شده : بهار و مزدیسنا - دین دبیری - گاتها - بیشه و ران -
چینو د پل .

درین دومین گزارش گاتها چنانکه در گزارش بخشهای دیگر اوستا بهیچروی
نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد ، کوششم درین بوده که بجای
هریک از واژه های اوستایی ، در فارسی واژه ای بنشانم که از همان ریشه و بن تا کنون در زبان

ما بجای مانده است. این است که درین گزارش بخودی خود واژه های فارسی بکار رفته و از واژه های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی راه یافته ، بی نیاز مانده است . معنی بسیاری از بندهای این سرودها جداگانه ، ساده تر بیان شده است . در سراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمن ؛ اردیبهشت ؛ شهریور ؛ سپندارمذ ؛ خرداد و امرداد خوانیم بر میخوریم ، بسا، از آنها معنیهای آنها که منش نیک ؛ بهترین راستی (پاک ، درستی) ؛ کشور بر گزیده یا شهر یاری مینوی ؛ فروتنی پاک یا نر معنوی پاک و بردباری پاک ؛ رسایی و بیمرگی یا جاودانی باشد ، اراده شده است و بسا اینان میانجی میباشند ، اهورامزدا بدستاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان و دینداران دستور میفرستد ، خواه از برای زندگی خوش این جهان و خواه از برای رستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم (یادداشتهای گاتها) همین نامه است که بدسترس خوانندگان ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) یادداشت است . شمارهایی که در سر بسیاری از واژه های اوستایی ، در بخش نخست دیده میشود ، بهمین یادداشتهای بخش دوم بر میگردد .

در این یادداشتهای هر یک از واژه هایی که در گاتها آمده ، یاد شده و واژه ای که از آنها در آمده و در متن بکار رفته نیز در میان ابروان () یاد شده است . چنانکه میدانیم یک رشته از واژه های اوستایی با اندک تغییری در فارسی بجای مانده ، نگارنده نیز همان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای که در گاتها آمده ، بهمان جمله گاتها بسنده نگردید و بسیاری از پاره های بخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را در بردارد یاد گردید .

باید در اینجا گفته شود که بخشی از گزارش اوستا (= زند) که بزبان رایج روزگار ساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم ، از دستبرد

۱- در یادداشتهای ، چندین بار از امشاسپندان سخن داشتیم ، بجلد یک یشتها صفحه ۶۹-۹۶ و بجلد فرهنگ ایران باستان بخش نخست صفحه ۵۲-۸۴ نیز نگاه کنید .

پیش آمد های زشت زمانه ، رهایی یافته بمارسیده است. این گزارش بسیار گرانبها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم کهنترین و دشوارترین بخش اوستاست . در بسیاری از جاهای گاتها در گزارش پهلوی واژه های آورده شده که در بخشهای دیگر اوستا هم آورده شده است . اینگونه واژه های فارسی میانه یا پهلوی را که هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز در این یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژه پارسی میانه در فارسی کنونی ما هم بجای مانده است، این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یاد کرده ایم . در گاتها و در سراسر اوستا واژه هایی بر میخوریم که در سنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی هم بجای مانده . زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگار ساسانیان از آن در آمده و پارسی نو (فارسی) هم از پارسی میانه . این است که درین یادداشتها بیش از صد واژه پارسی باستان را یاد کرده ایم.

چنانکه میدانیم از گویش (۱) اوستایی که باید آن را از زبانهای شرقی ایران شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریک اوستای روزگار ساسانیان است ، نوشته دیگری در دست نیست و همه واژه هایی که در همین اوستا بجای مانده ، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود ، در اینگونه واژه ها پیروی از دانشمندان اوستا و ودا Veda شناس معادل سانسکریت آنها را یاد کرده ایم. چنانکه میدانیم زبان سانسکریت بسیار نزدیک بزبان اوستایی و پارسی باستان است، کم و کاست زبانهای دیرین ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت و دایی) برادران آریایی ماجبران میکنند .

بجاست یاد آور شویم که در فرهنگهای فارسی يك رشته از واژه ها یاد گردیده که گواهی از برای درستی آنها از گویندگان پیشین بدست داده نشده ، چون همین واژه های از دست رفته ، در اوستا دیده میشود ، هیچ شك بدرستی آنها نمی ماند . در

(۱) گویش یا گویش بجای واژه لهجه گرفته شده: شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ در گذشت در کتاب الملل والنحل در سخن از آیین زرتشت ، واژه گویش را در ردیف منش و کنش آورده، همچنان صدرالدین ترکه اصفهانی در سده نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ تهران ص ۲۵۳)

چندین جای این یادداشتهای اینگونه واژه‌های ازدست‌رفته را نیز یاد کرده‌ام. درین یادداشتهای برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیز دیده میشود که از برای روشن کردن چند واژه اوستایی، آورده‌ام. از آنچه گفته شد، باید از برای روشن ساختن بسیاری از واژه‌های اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم بیارسی میانه و پارسی باستان و سانسکریت و گویش‌های گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای معروف بهند و اروپایی روی آوریم. گزارش گاتها و این یادداشتهای نمونه کوچکی است از این کار بسیار بزرگ. امید است در آینده فرزندان این مرز و بوم درین زمینه دستگام بدر آیند و آنچه‌آنکه باید ارزش میراث مقدس نیاگان پارسی خود را دریابند

گفتم دومین گزارش گاتها را با «یادداشتهای گاتها» در مهرماه ۱۳۱۶ از آلمان بهند فرستادم.

سالها این دو نسخه در بمبئی ماند، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی در گرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود. این یکبار بیش از شش سال پایا ماند تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۲۴ = مه ۱۹۴۵ در اروپا انجام یافت.

در هنگام جنگ نمونه‌های چاپی گاتها که از برای تصحیح بهران فرستاده میشد چندی در راه میماند یا اینکه گم میشد و بمن نمیرسید، اینچنین سالها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای انتشار آماده گردید، در ۲۸ تیر ۱۳۲۴ = ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵ بآن چاپخانه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود و در میان آنها گزارش اوستای نگارنده بدم آتش سوزان رفت و از آنها جز مشتی خاکستر چیزی بجای نماند، چندی گذشت تا دارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگر باره چاپخانه خود را بکار انداخت.

از روی یگانه نسخه‌ای از گاتها چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتها را در برابر گزارش فارسی نیز بچاپ رسانیدند. این چاپ دومی در نیمه سال ۱۳۳۱ انجام گرفت و برای اینکه کار

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها از برای تصحیح برایم فرستاده نشد.
 از بخت بد آنچنانکه من میخواستم این کار انجام نگرفت.
 چنانکه دیده اید از روزی که گاتهارا از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم تا
 هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

اما پخش دوم که «یادداشتهای گاتها» باشد (همین نامه حاضر): پس از سوختن
 دگر باره در آنجا بچاپ نرسید و من در تهران فقط يك نسخه ناقص آن را در زیر دست
 داشتم، آنهم چاپ نادرستی که در بمبئی انجام داده بودند. از برای رها نیدن این نامه
 از گزند اهریمنی، نامه ای که اینهمه مایه افسردگی شده، بناچار بایستی یادداشتهای
 را از روی نسخه خطی پراگنده و پریشان که نزد خودم انباشته بود و در سفر از آلمان
 بایران با اوراق دیگر در آمیخته، درهم و برهم شده بود، دگر باره سر و روی دهم،
 پیدا است که پس از گذشتن چندین سال بر این یادداشتهای، دلم راه نداد آنها را که در
 هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون مرور کردن بآنها بچاپ برسانم، «گفتار در
 باره برخی از نامه‌ها که در گاتها آمده است» و از صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۴۴۰ این نامه را
 گرفته، در تهران نوشته شده است.

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه
 فرهنگ ایران باستان و مقدمه و سر آغاز و پیشگفتار و دیباچه که هر يك بفاصله چند
 سال از همدیگر نوشته شده و اینک در گاتها، پخش نخست، پهلوئی هم دیده میشود،
 بخوبی گویای این داستان است. سالهای ده و بیست و سی از برای عمر کوتاه آدمی
 اهمیتی دارد، آنهم از برای زندگی کسی که در کار خواندن و نوشتن است. ناگزیر
 پخشی از عمر چنین کسی باید بخواندن بگذرد تا بدوره نوشتن برسد، باز جای سیاس
 است که پس از سیری شدن سی و دو سال، از آن هنگامی که دست بکار گزارش او ستا
 بردم، هنوز دستم ازین کار کوتاه نگردیده است.

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خوردان دیشه است، این است که بیم این
 میرود عمر نگارنده سر آید و کار این گزارش که پس از تاخت و تاز تا زیان نخستین بار است
 که بزبان کنونی این مرزوبوم در آمده، بسر نرسد. آری آنچه درین میان درخور

دریغ وافسوس خواهد بود همان از دست رفتن فرصت و پایان نگر رفتن کار است .
 باید گفت خود اوستا نامه ایست که سرگذشت دلخراشی دارد ، نامه ایست که
 گویای کینه وستم و خونریزی اسکندرو عرب و چنگیز است ، اگر یکی از فرزندان
 این مرزوبوم در سر نامه ای که اینهمه بیداد بآن رفت ، بناخوشیهای زمانه دچار آید
 و بگزندها گرفتار گردد ، گوباش . اگر بایش آمدهای بد ، بخود کار آسیبی نرسد ،
 آسیب کسان اهمیت ندارد . باخود میگویم کار گزارش اوستا را در ده جلد انجام خواهم
 داد و هیچ گمان نمیبرم اینهمه آسیب اهریمنی در پی باشد و پس از سپری شدن بیش
 از سی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافته باشد .

بخش نخست یسنا که در بمبئی بچاپ رسیده ، در پایان سال ۱۳۱۲ انتشار یافت ،
 بخش دوم آن را در هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از
 برلین به بمبئی فرستادم ، آن نسخه هم سالها در آنجا در گوشه ای ماند . پس از
 گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که در آن رنجی نبرده و زیانی
 ندیده ، نباید آویزشی (۱) داشته باشند ، ناگزیر نسخه خود را پس خواستم . آن نسخه
 را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند . شاید اگر آن را نخواسته
 بودم تا با امروز هم در آنجا بگوشه ای آرمیده بود یا از میان رفته بود .

خدارا سپاس که این بخش از اوستا نیز که جلد دوم یسنا باشد در تهران بچاپ
 رسیده ، امید است پس از افزودن چند گفتار بآن ، از چاپخانه بدر آید و بدست
 خوانندگان از جمند سپرده شود .

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد ، در دو جلد انتشار یابد و
 اینچنین گزارش اوستا پایان پذیرد و بخواست خدا باز در زمینه مزدیسنا ، موشیانت
 (موعود زرتشتی) انتشار یابد . درست است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا
 آنچنان که میخواستم پیش نرفت ، اما آن اندازه از این گزارش که بدسترس خوانندگان

(۱) آویزش بجای علاقه وازه درستی است . در تذکرة الاولیاء عطار (چاپ
 تهران ، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده : « سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش
 نیست »

پانزده

گرامی گذاشته شده بی اثر نبوده . هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاگان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودند و چگونه با اعتقاد بروزیسین، زندگی جهانی را خوارنگرفتند . هر چند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند ، بیشتر بمرزوبوم خود دل خواهند بست . اگر نگارنده هم بتواند دامنی باین آتش مقدس بزند و شوری در دل‌های فرزندان این کشور برانگیزد ، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهد بود .

این نامه که پس از آنهمه گیرودارها بدسترس همگان میرسد، بکوشش فراوان دوست جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی انجام یافت. ایشان در دانشکده ادبیات ، در کور دکتری سالها با خودم کار کردند. بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند . چندین هزارگراور واژه‌های اوستایی و پهلوی که در این نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است .

کسانی که از چاپ کتاب آگاهند ، میدانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار آسانی نیست، شك نیست « یادداشتهای گاتها » که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبتاً درست و با کیزه در ایران از چاپ بیرون آمده است. چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاتینی که از برای تلفظ درست واژه‌های اوستایی و پارسی باستان و پهلوی بکار رفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه این کار بسیار دشوار در چاپخانه آتشکده که خود آقای بهرام فره وشی با همراهی يك دوتن از دوستان خود، ایجاد کرده‌اند، انجام گرفته است. اگر آویزش و دلبستگی این دوست گرامی و ارجمندم نبود ، با انتشار این نامه کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از مزداخواستارم.

در این نامه دوهزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (۵۷۰) واژه پهلوی گراور شده است و یکصد و دو (۱۰۲) واژه پارسی باستان در فهرست آمده است .

همچنین از این نامه چهار صد و سی و هشت (۴۳۸) واژه برگزیده فارسی ،

فهرست شده است .

امید است این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده از برای فرهنگ اوستایی - پارسی باستان - پهلوی و فارسی در پایان باید گفته شود، اگر بخواست خداوند، بتوانم کار گزارش اوستا را در ده جلد بیابان برسانم، باز نمونه کوچک و ناچیزی است از دین کهنسال و بزرگ نیانگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرگ روی زمین، در تاریخ ادیان پایه ارجمندی دارد، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد، در دینهای بزرگ چون بودایی (فرقه بودایی شمالی: مهایانه: Mahāyāna) و یهودی و عیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پر ارزش است، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین مادرمین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاك و فرهنگ سالخورده نیانگان ماست

پورداود

تهران، مهرگان ۲۵۶۹ مادی = ۱۰ مهرماه ۱۳۳۶ خورشیدی

فهرست نامه ها

- ۱ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen , im Grundtexte Sammt Der Huzváresch Übersetzung , herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853-1858
- ۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen.
Aus Dem Grundtexte Übersetzt mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 - 1863
- ۳ Commentar Über Das Avesta , von F. Spiegel ; II Bände; Wien 1864-1868
- ۴ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians , edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 - 54.
- ۵ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände; Stuttgart 1886-1895
- ۶ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme , Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881 .
دیباچه این کتاب با تکلیسی گردانیده شده .
Introduction to the Avesta: Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.
- ۷ Le Zend-Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893
- ۸ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen; Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch - Strassburg 1910
گزارشهای پنج سرودگاتها یا برخی از هاتهای آنها :
- ۹ Die Gáthá's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.
- ۱۰ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt, Jena 1920
- ۱۱ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.
- ۱۲ Gathás, by K. E. Punekar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12) , Bombay 1928

- ۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932
- ۱۴ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.
- ۱۵ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879
- ۱۶ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.
- ۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913
در همین کتاب، پنج سرود کاتها، ترجمه بار تو لومه، از آلمانی با انگلیسی گردانیده شده است.
- ۱۸ The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895
- ۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Jasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.
- ۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.
- ۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.
- ۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honorer Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است .
- ۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart 1888.
- ۲۴ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.
- ۲۵ Avesta Reader (Gâthâ's p. 81–90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911
- ۲۶ Die Vierte Ghâthâ des Zura^xthuštthro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschaften zu Göttingen
Philologisch – historische Klasse 1911. Heft 1, Berlin 1911, (Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913
NKGWG. Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43–46 Von H. Lommel, Berlin 1934; Yasna 47–51 Von H. Lommel; Berlin 1935.
- ۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey, in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.
- ۲۸ Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

- ۲۸ Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavati (Jasma 43) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma 1930.
- ۳۰ Yasna 28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.
 پس از گزارش کاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته و اینک زبردست نگارنده است. برخی از آنها در «گفتار درباره برخی از نامها که در کاتها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه جای داده شده، بکار آمده است:
- ۳۱ The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.
- ۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951
 ایرج تارا پور و والا، در بانزدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبئی از جهان درگذشت
- ۳۳ New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951
 اردشیر فرامجی خبرداری، شاعر پارسی‌درویشی و نویسنده ۱۹۵۳ = ۸ مرداد ۱۳۳۲ در هفتاد و دو سالگی در مدراس Madras درگذشت.
- ۳۴ The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.
 بهرام گورانتکلساریادریست و پنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی درگذشت.
- ۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.
- ۳۶ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.
 واژه نامه‌های اوستایی
- ۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864
- ۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger ; Erlangen 1879.
- ۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.
- ۴۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.
- ۴۱ An English – Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.
- ۴۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae; Strassburg 1904.
- ۴۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906
- ۴۴ A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H Mills; III Volumes, Leipsic 1902.
 زند یا گزارش پهلوی اوستا
- ۴۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F Spiegel (بشماره ۱ هم نگاه کنید)

- ۴۶ Vendidad. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I - The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index
- ۴۷ Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.
- ۴۸ Pahlavi Vendidad Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.
- ۴۹ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms, by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.
- ۵۰ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia Bombay 1953.

برخی از نامه های پهلوی که درین نامه بکار آمده :

- ۵۱ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
- Vol. V Oxford 1880. بندهش - چیتکیهای زادسیرم - بهمن رشت - شایست نه شایست
- ۵۲ Vol. XVIII Oxford 1882 داتستان دینیک - نامکیهای منوشچهر
- ۵۳ Vol. XXIV » 1885 دانای مینوخرود - شکند گمانیک و بیچار - صد در
- ۵۴ Vol. XXXVII » 1892 دینکرد بخش هشتم ونهم - زاد سیرم - دینکرد بخش سوم و چهارم - روایات فارسی - دین و بیچرکرد ...
- ۵۵ Vol. XLVII » 1897 دینکرد بخش پنجم و هفتم - چیتکیهای زادسیرم
- ۵۶ Pahlavi Texts, edited by James-Asana, I-II; Bombay 1913
- ۵۷ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivāyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1913.
- ۵۸ Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay 1874-1922.
- ۵۹ Būndahisn. Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908
- ۶۰ Bundelesh. übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.
- ۶۱ Vičarkart i Dēnik by Chr. Bartholomae. وچرکرت دینیک
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band, Strassburg 1900, XIV Band; Strassburg 1901.
- ۶۲ śāyast - nê - śayast by J. Tavadia; Hamburg 1930.
جهانگیر توادیا در (دیماه ؟) ۱۳۳۴ خورشیدی در هامبورگ درگذشت
- ۶۳ Yātkâr - i - Zarirân von Wilhelm Geiger 1890. بیادکار زریران

- ۶۴ Ayâtkar-zâmâspik par Guiseppe Messina ; Roma 1939.
یادگار جاماسپیک
- ۶۵ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904
جاماسپ نامه
- ۶۶ Kâr-Nâma-i-Artakhsîr-i Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935
کارنامه اردتخشیریاپکان
- ۶۷ Kârnâmak-i- Artakhshîr Pâpakân by Edelji A. Antiâ, Bombay 1900
- ۶۸ Arda-vîraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872
ارداویرافنامه - یوشت فریان - هادخت ناسک
- ۶۹ An old Pahlavi - Pazand Glossary, edited by Destur H. J. Asa, revised by Martin Haug; Bombay 1870.
فرهنگ پهلوی مناخنای
- ۷۰ Frahang i Pahlavîk, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912.
مناخنای
- ۷۱ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.
- ۷۲ Barthélemy, Adrien, Artâ Viraf-Nâmak Paris, 1887.
- ۷۳ " Une Légende Iranienne, Traduit du Pahlavi, Paris 1888
- ***
- ۷۴ Bartholomae, Christian : Arische Forschungen I Hefte 1882, II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.
- ۷۵ " Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band, I Abt.
- ۷۶ " Vorgeschichte der Iranischen Sprache - im Grundriss der Irani. Philol. I Band, I Abt.
- ۷۷ " Zum Sassanidischen Recht, Heft I-V ; Heidelberg 1918-1923.
- ۷۸ " Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.
نگاه کنید بشماره های ۸-۱۵-۱۶-۱۷-۲۸-۴۲-۴۳-۶۱ در همین فهرست
- ۷۹ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, Band I-Teil II ; Leipzig 1888.
- ۸۰ Benveniste, E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.
- ۸۱ " Les Infinitifs Avestique, Paris 1935.

- ۸۲ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides. Copenhagen 1936
- ۸۳ Darmesteter, James. Etudes Iraniennes; Paris 1883.
 بشماره ۷ نگاه کنید
- ۸۴ Geldner, Karl F. Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta
 Stuttgart 1884.
- ۸۵ " Studien Zum Avesta; Strassburg 1882
- ۸۶ " Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen
 Sprachen B. 14
- ۸۷ " Der Rig - Veda, III, Volumes. Harvard University
 Press 1951. بشماره های ۵ و ۶ نگاه کنید
- ۸۸ Gray, Louis H. Foundation of the Iranian Religion (The
 Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay
 1929.
- ۸۹ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.
- ۹۰ Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925
- ۹۱ " Beiträge Zur Metrik Des Avestas Und Des Rigveda,
 Leipzig 1927.
- ۹۲ Horn, Paul, Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg
 1893.
- ۹۳ " Neupersische Schriftsprache (im Grundriss der
 Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.
- ۹۴ Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.
 بشماره ۱۹ نگاه کنید
- ۹۵ Haug, Martin, Essays on the Sacred Language, Writings And
 Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west, London
 1878. بشماره ۹ نگاه کنید
- ۹۶ Jackson, Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran;
 New - York 1901. بشماره ۲۳ نگاه کنید
- ۹۷ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
 بشماره های ۳۷ و ۶۰ نگاه کنید
- ۹۸ Kent, Roland G., Old Persian, New Haven 1950.
- ۹۹ König, Friedrich Wilhelm, Relief Und Inschriften Des Königs
 Darius I. Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.
- ۱۰۰ Lommel, Herman, Die Yasht's Des Avesta - Göttingen 1927.
 بشماره ۲۴ نگاه کنید

- ۱۰۱ Marquart (Markwart), Josef, *Le Berceau des Armeniens.*
 شماره ۲۹ نگاه کنید
- ۱۰۲ Meillet A. *Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta* , Paris 1925.
- ۱۰۳ Messina, Giuseppe, *Der Ursprung der Magier und die Zarathuſtrische Religion* ; Roma 1930.
- ۱۰۴ Modi Memorial Volume; Bombay 1930.
- ۱۰۵ Moulton, James H. , *The Treasure of the Magi*, Oxford 1917.
 شماره ۱۷ نگاه کنید .
- ۱۰۶ Nöldeke. T. Tabari; Leyden 1879.
- ۱۰۷ Pavry Memorial Volume , London 1933.
- ۱۰۸ Poure-Davoud Memorial Volume ; No. II; Bombay 1951
- ۱۰۹ Reichelt, Hans, *Awestisches Elementarbuch*; Heidelberg 1909
 شماره ۲۵ نگاه کنید .
- ۱۱۰ Söderblome, Nathan, *La Vie Future D'après Le Mazdeisme*; Paris 1901.
- ۱۱۱ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, Bombay 1914.
- ۱۱۲ Spiegel, Friedrich, *Die Traditionelle Literatur Der Parsen*; Wien 1860.
- ۱۱۳ " *Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig 1871-1878.*
- ۱۱۴ " *Arische Studien*; Leipzig 1874
- ۱۱۵ " *Arische Periode*; Leipzig 1887
 شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ نگاه کنید .
- ۱۱۶ Scheftelowitz *Die Altpersische Religion und das Judentum* . Giessen 1920
- ۱۱۷ West, Manyo - i Khard, *The Pazand and Sanskrit Texts*, Stuttgart 1871
 شماره ۵۱ نگاه کنید. مینوخرد
- ۱۱۸ West, E.W. *Pahlavi Literature*, im Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896-1904
 شماره ۵ نگاه کنید
- ۱۱۹ *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882*
- ۱۲۰ Band XXXVII " 1882
- ۱۲۱ Band XLV " 1891



- ۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ الكامل، قاهره ۱۳۰۱
- ۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمبریج ۱۳۳۹
- ۱۲۴ ابن خرداد به، المسالك والممالك، لیدن ۱۳۰۶
- ۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، لیبیک ۱۹۲۳
- ۱۲۶ اقتداری (احمد)، فرهنگ لارستانی، تهران ۱۳۳۴
- ۱۲۷ بلعمی، تاریخ چاپ هند
- ۱۲۸ تاریخ سیستان تهران ۱۳۱۴
- ۱۲۹ تاریخ قم، تهران ۱۳۱۳
- ۱۳۰ تعالی، غرر اخبارملوک الفرس وسیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامه تعالی
ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸
- ۱۳۱ جاحظ، کتاب التاج، چاپ قاهره ۱۳۲۲
- ۱۳۲ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء برلین
- ۱۳۳ خواندمیر، حیب السیر، تهران ۱۳۳۳
- ۱۳۴ دینوری، اخبار الطوال چاپ بغداد
- ۱۳۵ روایات داراب هرمزدیار، بی بی ۱۹۲۲ میلادی
- ۱۳۶ **The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version
With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar;
Bombay 1932.** بشماره های ۴۹ و ۵۷ نگاه کنید
- ۱۳۷ ستوده (منوچهر) فرهنگ گیلکی، تهران ۱۳۳۲
- ۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران ۱۳۱۳-۱۳۱۵
- ۱۳۹ شهرستانی، الملل والنحل بی بی ۱۳۱۴
- ۱۴۰ ترجمه فارسی الملل والنحل بدستیاری افضل الدین صدرترکه اصفهانی تهران ۱۳۲۱
- ۱۴۱ طبری، تاریخ الامم والملوک، قاهره ۱۳۵۷-۱۳۵۸
- ۱۴۲ **Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par
Louis Dubeaux, Tome Premier; Paris 1836.**
- ۱۴۳ صدر، بی بی ۱۹۰۹ **Saddar Nasr And Saddar Bundeħesh**
بشماره ۱۳۶ نگاه کنید. **by Dahabhar.**
- ۱۴۴ قزوینی، (محمد) بیست مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳
- ۱۴۵ مجمل التواریخ، تهران ۱۳۱۸
- ۱۴۶ مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳۴۶
- ۱۴۷ معین (دکتر محمد) مزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات فارسی تهران ۱۳۲۶
- ۱۴۸ میرخواند، روضه الصفا، چاپ هدایت طهران ۱۲۷۱-۱۲۷۴
- ۱۴۹ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷

دین دبیری

۱۳۰۱ و ۱۳۰۲

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
ahura	دین دلد .	a short	د .
âdâ	سد و سد .	â long	سد .
yazamaide	ن ۳ ن ۳ ن ۳ ن ۳ ن ۳ ن ۳ ن .	e short	ن ۳ .
daênâ	وید و وید .	ê long	وید .
ə-vərəzika	د د د د د د د د .	ə short	د .
āmavant	ا ا ا ا ا ا ا ا .	ā long	ا ا .
gaona	ن ن ن ن ن ن .	o short	ن .
nōit	ن ن ن ن ن ن .	ô long	ن ن .
ânhan	س س س س س س .	â = aw	س س .
asu	س س س س .	a	س .
idha	د د د د .	i short	د .
išti	ن ن ن ن ن ن .	i long	ن .
urvarâ	د د د د د د .	u short	د .
ûtha	ن ن ن ن .	û long	ن .

حرفهای بی آوا CONSONANTS

kar	و سد .	k	و .
gam	ن سد .	g	ن .
xratu	ن ن ن ن ن ن .	x = kh	ن ن .
ghzar	ن ن ن ن ن ن .	gh	ن ن .
çithra	ن ن ن ن ن ن .	ç = ch	ن ن .
Ĵâmâspa	ن ن ن ن ن ن .	Ĵ	ن ن .
tafnu	ن ن ن ن ن ن .	t	ن .
dûra	ن ن ن ن ن ن .	d	ن .
gâthâ	ن ن ن ن ن ن .	th	ن .

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	باده	dh	𐬀𐬎𐬎𐬎
barat	بارت	t	𐬀𐬕𐬀
pərətu	پارتو	p	𐬀𐬕𐬀𐬎
bar	بار	b	𐬀𐬕
fraēšta	فراشتا	f	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎𐬎
awra	اورا	w	𐬀𐬎𐬎
vanhu	وانهو	ñ ang nasal	𐬀𐬎𐬎𐬎
daiñhu	دانهو	ñ ang nasal	𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎
nmāna	نمانا	n	𐬀𐬎𐬎𐬎
Haētumant myazda	هاتومانت میزدا	n m	𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎
yasna	یاسنا	Y	𐬀𐬎𐬎𐬎
nyāka	نیاکا	y	𐬀𐬎𐬎𐬎
varəz	وارز	V	𐬀𐬎𐬎𐬎
hāvana	هوانا	v	𐬀𐬎𐬎𐬎
raoxshna	راوشنا	r	𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎
sarəta	سارتا	s	𐬀𐬎𐬎𐬎
zyā	زیآ	z	𐬀𐬎𐬎𐬎
uštra	وشترا	š = sh	𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎
shu	شو	sh	𐬀𐬎𐬎𐬎
šyā	شیآ	š(y)	𐬀𐬎𐬎𐬎
znātar	زناتار	z	𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎
hunara	هونارا	h	𐬀𐬎𐬎𐬎
hyaona	هیوانا	h = kh	𐬀𐬎𐬎𐬎
x ^v afna	خافنا	x ^v = kh ^v Y	𐬀𐬎𐬎𐬎

فهرستنامه

دوست	نادرست	سطر	صفحه
توانگری	توانگزی	۱۷	۱۰
چاشیتن	چاشتن	۲۳	۱۱
وخشور	وخشو	۴	۱۵
زبان	زبان	۲۴	۱۵
وژردسپم.	وژردسپم.	۱۱	۳۴
بند ۱۴	بند ۴	۶	۴۰
سپیندردوس.	سپیندردوس.	۱۱	۵۱
Justi	Yusti	پاورقی سطر ۱	۵۷
Altiranisches	Altiranisch	۱۳	۷۵
بند ۱۳	بند ۳۱	۲۴	۷۶
خبر	جز	۵	۱۱۰
وژدپ.	وژدپ.	۱۴	۱۴۹
چاشیتن	چاشتن	۱۸	۱۸۶
Anhu	Anhu	۱۷	۱۹۵
۲۰۶	۶۰۲	سرصفحه	۲۰۶
باجزه آ مد.	باجزه آ مد.	۸	۲۷۴
مد	مد	۹	۲۷۴
im	in	۱۹	۳۱۲
im	in	۷	۳۱۵
یادداشت ۶	یادداشت ۱	۴	۳۳۷
رک	رک	۸	۳۷۶
dōjīt	dōjīt	۲۲	۳۸۰
درباره‌های ۱۱۴ و ۱۱۹	درباره‌های ۱۱۴ و ۱۱۹	۱۴	۳۹۲
و ۱۲۳ فروردین ۱۳۳۹	و ۱۲۳ و ۱۱۹		
Roma 1939	Roma 139	۱۷	۴۲۴
شکافاره	شکافار	۲۰	۴۳۶

یادداشت‌های پنج‌گاتها

اهنودگات - یسنا ، هات ۲۸

۱ - خواستن ، خواستار بودن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن = یاس

نخستین بند ۳۳ یاس در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز به خواستن ۱۱۲ یاس یا خواستار بودن ۳۴ یاس ۱۱۴

گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژه یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهش و آرزو یاد گردیده است واژه‌های یاسه و یاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یاد شده و بمعنی راه و رسم و قانون مغول گرفته شده و سخنوران ما بهمین معنی بکار برده اند ، مغولی است و پیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنچه یاسهای زشت برفت یار باما هنوز در سرچنگ (نزاری قهستانی)
 ۲ - نماز = نمَنگه { ۳۶ یاس } . نماز = درزند (= گزارش پهلوی) namanh
 گذشته از نماز ۳۶ به نیایشن ۱۳۵ هم گردانیده شده است.

نمَنگه از مصدر نمَ ۳۶ . nam که بمعنی خمیدن و سرفروود آوردن است در آمده است ، با جزء آپ ۳۶ = apa نمَ ۳۶ - ۳۶ . apa-nam
 در زامیاد یش در پاردهای ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ بمعنی برگشتن و بدر رفتن و روی برتافتن آمده و با جزء فرا ۳۶ = frā = فرآنم ۳۶ . frā نام در پاره
 ۹۶ از همان یش بمعنی گریختن و بدر رفتن است و با جزء وی ۳۶ = ۳۶ - ۳۶ . vi-nam
 در دومین فرگرد و ندیداد پاره ۱۰ بمعنی از هم‌دگر گشودن و فراخ شدن است .

نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه

کردن نوشته شده با نام اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا ، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی ، بمعنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است .

۳- دست بلند شده ، دست بالا کرده ، دست بنماز برداشته =

اوستان زَست = دست بلند کرده ustāna-zasta صفت است، ازدو واژه ساخته شده : نخست اوستان دست بلند ustāna اسم مفعول است از مصدر تن تنم . tan که با جزء اوس us بمعنی کشیدن و بلند کردن و دراز کردن است تن tan برابر است با واژه لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است در پهلوی تنوتن 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 tanutan و در فارسی تنودن و تنیدن. از همین بنیاد است تننده در فارسی بجای عنکبوت تازی.

مصدر تن با جزء اوس = اوس-تن دو - صدم . us-tan بمعنی کشیدن و دراز کردن در هات ۲۹ بنده بکار رفته و با جزء پئیری : پئیری-تن ۳۰ صدم . pairi-tan بمعنی دور کردن و بر کنار کردن در پاره ۷ از بسنا ۱۹ و جز آن آمده است .

دوم زَست کرده صدم . zasta در فرس هخامنشی دست dasta در پهلوی دست و صدم (در هزارش یدمن ۳۵۹ yadman = ید) در فارسی دست گوئیم . بسا «زاء» اوستا در فارسی «دال» شده چنانکه زَرینگه 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 در zrayanh در فارسی دریا شده در واژه زره که نیز در فارسی بمعنی دریاست «زاء» بجا مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصفت اوستان زَست بر میخوریم، در جاهای دیگر اوستا هم بسیار آمده، چنانکه در مهر پشت در پاره های ۵۳ و ۷۳ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۶

۴- رامش = رَفَذَر 𐭌𐭎𐭕𐭎𐭕 رفذره . rafadhra این واژه در گاتها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ۴۶ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جز آن

در گزارش پهلوی اوستا (=زند) بهرامشن ۱۳۱۱ گردانیده شده، در بسیاری از جا های دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَفَذَرَاهِی ۱۲ از هات ۴۶ بمعنی پناه و یاری و رامش است، بهمین معنی است واژه رَفَنَنگه ۱۳ از هات ۴۳ در بند ۳ از همین هات و در بند ۱۳ از هات ۳۳ و در بند ۱۴ از هات ۴۳ آمده و در زند نیز به رامشن گردانیده شده است، همه این واژه ها از مصدر رَپَ ۱۴ که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است در آمده است، بیادداشت شماره ۸ از بند دوم همین هات نگاه کنید.

۵- آفرینش با کار و کنش = شیَوَتَهَنَ ۱۵ در ۱۶ shyaothana در جا های دیگر اوستا شیَوَتَهَنَ ۱۷ در ۱۸ shyaothna (۱۹ در ۲۰ shyaothana) نیز آمده است. در زند یا گزارش پهلوی اوستا کنش و ۲۱ بسا این واژه در گاتها با واژه های پندار و گفتاری کجا آمده و نگارنده در همه جا به کنش یا کردار گردانیده است این واژه از مصدر شیو ۲۲ در ۲۳ shyu در آمده در جا های دیگر اوستا، شو ۲۴ و در فرس هخامنشی شیو shiyu در پهلوی شوتن ۲۵ و در فارسی شدن گویم که بمعنی رفتن و نیز بمعنی کردن است :
گر بزرگی بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی (حفظله بادغیسی)
بیادداشت شماره ۸ از بند سوم از هات ۲۹ نگاه کنید. بوژه شیَوَ مَنَ ۲۶ در ۲۷ shyaoman که نیز از همین بنیاد و بمعنی کار و کردار و کنش و رفتار است نگاه کنید شماره ۹ از بند سوم از هات ۳۲

۶- سپند مینو = سپنتومئینو ۲۸ در ۲۹ spentô-mainyu ۳۰ در ۳۱ روان یا خرد پاک آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷- اردیبهشت : بجای این واژه آش ۳۲ در ۳۳ asha آمده جدا گانه

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم در هر جای از گاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها بمعنی دین راستین است .

۸ - خرد = خرتو 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . xratu درپهلوی خرت 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 بساهم در اوستا خرتپو 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . Xrathwa آمده. خرتومنت 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀 . Xratuma n̥t که در پاره ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند. خرتو در اوستا بمعنی خواست خداوندی (اراده ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پاره ۴۴ از چهارمین فرگرد و ندیداد و در پاره ۶ از هجدهمین فرگرد و ندیداد .

۹ - بهمن = و هو مننگه 𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . vohu mananh . امشاسپند بهمن، جداگانه از او سخن داشتیم، در هر جای از گاتها که آمده بهمن یا معنی آن را که منش نیک باشد نگاشتیم .

۱۰ - خوشنود کردن = خشنو 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خوشنودی یا خوشنودی چنانکه در هات ۴۸ بند ۱۲ و در هات ۵۳ بند ۲، همچنین این واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده، چنانکه در هات ۴۶ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود و خشنو (بی دال) گوئیم :

نه خشنو شوم زو بتخت و کلاه : نه آرام گیرم به بیگاه و گاه (فردوسی)
خوشنود ساختن در گزارش پهلوی شاینین 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 shnâyēnitān آمده است، از همین بنیاد است واژه خشنوت 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . xshnūt که در بند ۳ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده بمعنی سزای کردار خوب و بد . بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید .

۱۱ - گوشورون = گنوش اورون 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . gāus urvan . از آن جداگانه سخن داشتیم، گوشورون فرشته ایست که بنگهبانی همه

چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱ - واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن **دردلید** - **دردسد**.

دومین بند از مصدر **گم** **gam** (= **جس** **جامدو** **Jas**) که بمعنی گامیدن و گامزدن و گام برداشتن است یا در آمدن، گراییدن، در رسیدن رفتن و نزدیک شدن در اینجا با جزء پیری آمده: **دردلید** - **دردسد** **pairi-gam** بسا در گاتها با جزء های دیگر چون **فرا لردسد** **fram**؛ **وی** **vi**؛ **دو** **us**؛ **آ** **â**؛ **اوپا** **upâ** و جز آن آمده و در هر جا که آمده با همان جزء یاد میکنیم. **گم** در گزارش پهلوی بهرستین **لردسد** رسیدن گردانیده شده و چند بار هم متن **مان** **matan** (= **آمتن** **مان**) آمدن. **گام** **gama** که در هادخت نسک فر کرد دوم باره ۱۵ آمده همان است که در پهلوی **گم** و فارسی **گام** گوئیم، در فرس هخامنشی نیز **گم** بمعنی آمدن است.

۲ - ارزانی داشتن = **داوئی** **dâvôi** (Inf.) از مصدر **دا** **dâ** و **دسد**، بخشیدن، بخشودن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن نهادن، گماشتن، فرو نهادن با جزء های گوناگون بکار رفته و با هر یک از آنها در معنی انسداد تغییر یافته است. در فرس هخامنشی نیز **دا** **dâ**، در پهلوی داتن **دسد** و در فارسی دادن، **دا** **dâ** نیز چنانکه در یادداشت شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهید دید بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است **دا** **dâ** نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳ بند ۲ آمده است. از همین بنیاد است **داتر** **dâtar** که در هات ۴۴ بند ۷ و در هات ۵۰ در بند های ۶ و ۱۱ آمده است، در پهلوی **داتار** **dâtar** و در فارسی **دادار** که بمعنی بخشنده یا بخشنایشگر و آفریدگار است.

۳ - آبادی: **آپت** **âyapta** در جا های دیگر اوستا (جز از گاتها) **آپت** **âyapta**، در گزارش پهلوی (= زند) این واژه

در همین بند به آباتیه apâtih (آبادی) گردانیده شده است، چنانکه میدانیم واژه آباد در فارسی بمعنی خوش و خرم نیز آمده:

بآبان دلت از غم آزاد باد همیشه تن و تخت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی است. واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هر چند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده: آیفت حاجت باشد که از کسی خواهی، دقیقی گفت: ناسزارا مکن آیفت که آبت بشود بسزاوار کن آیفت که ارجت دارد. آیت = (آیفت) meh در پهلوی نیز بمعنی سود و بهره است. در بند ۷ از همین هات نیز واژه آیت برمیخوریم.

۴- جهان = آهو ah = anhu (انگهو) anhu

هستی، بود، زندگی، مردمان گیتی، جهان، جا، آرامگاه، از مصدر ah هستن و بودن در آمده است. انگهو از برای هر دو جهان آمده چه این جهان و چه جهان مینوی آینده، در پهلوی اخو axv گویند.

۵- خاککی = استونت astvant (در تأنیث astvaiti) در پهلوی استومند astaomand

این صفت از واژه است asta در آمده که در فارسی، است و استه و هسته و استخوان گوئیم، استونت یعنی خاککی و جهانی یا مادی و جسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶- مینوی = مننگه mananh ، از همین واژه است

منش از مصدر man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است در آمده است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

مننگه هر گاه با واژه انگهو anhu (جهان، زندگی) آید بمعنی مینوی

یا منشی و معنوی است در برابر استونت که بمعنی مادی است، چنانکه در همین بند

و در بند ۳ از هات ۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به منوکان mênûkân

گردانیده شده است.

۷ - بدستیاری یا « از » هچا ۳۳۳۳۳۳۳۳ hačā همچنین در گاتها و در جاهای دیگر و در فرس هخامنشی هچ ۳۳۳۳۳۳۳۳ hača آمده، در پهلوی هچ ۳۳ و در فارسی «از» گوئیم.

۸ - بجای واژه یار در متن رَپَنت ۳۳۳۳۳۳۳۳ rapant آمده، اسم فاعل است از مصدر رَپ ۳۳۳۳۳۳۳۳ rap که در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گفتیم بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است، در اینجا از رامش دهندگان یا یاران، دینداران و آیین برخورداران اراده شده است.

۹ - گشایش یا آسانی و خواری = خواتهر ۳۳۳۳۳۳۳۳ xvâthra در گزارش پهلوی (= زند) خواریه ۳۳۳۳۳۳۳۳ xvârih این واژه در زبان فارسی بمعنی زبون و پست بکار میرود، اصلاً بمعنی آسانی و گشایش و فراخی و رامش و خوشی است. نگاه کنید به مجمل التواریخ ص ۵۱
بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ و بجلد خرده اوستا گزارش نگارنده صفحه ۱۶۲ نگاه کنید.

۱ - سرود گفتن (دل در سر) = وپ ۳۳۳۳۳۳۳۳ vap سرودن، سرآیدن، نیابیدن، در هات ۴۳ بند ۸ نیز آمده، به وفو ۳۳۳۳۳۳۳۳ vafu در بند ۶ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید.

۴ - واژه ای که بروش نوگردانیدیم : آپو اورویم ۳۳۳۳۳۳۳۳ a-paourvîm یعنی نه پیش از این یا آنچه که پیش نبوده. مراد پیغمبر این است: درود و ستایش نو، آنچه که در دین مزد یسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود و نیایش نشنیده. در بند ۱۱ از همین هات -واژه پشواورویم ۳۳۳۳۳۳۳۳ paourvîm برخورداریم، از ظروف زمان است: نخست، در آغاز، در اینجا آپو اورویم با آ ۳۳۳۳۳۳۳۳ «a» آمده که ازادات نفی است یعنی «نه» درزند هر دو واژه چه بهیئت مثبت و چه منفی به فرتوم ۳۳۳۳۳۳۳۳ fratum گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به:

۸- یاد داشتهای پنج گانه

۳- سپندارمذ = آرمتی سددهمد. armati یا آرمتیتی
سددهمد. armaiti یکی از امشاسپندان است. در فارسی سپندارمذ گوئیم.
از او جداگانه سخن رفت در بند ۷ از همین هات نیز آمده، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲
از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

۴- واژه ای که به کشور گردانیدیم = خشتهر سن یسین مدن لید.
xshathra آمده، در فرس هخامنشی هم این واژه بمعنی پادشاهی و شهر یاری و کشور
است، بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۲۹ و بیادداشت پاره ۴۱ از فرگرد ۷
و نیداد، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید.

خشتهر نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهر یور گوئیم،
از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه از مصدر خشی سن یسین در آمده
که بمعنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان راندن و دست یافتن و پادشاهی
کردن است. از همین بنیاد است شایستن در فارسی. بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۵
از هات ۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست، از خشتهر کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا
اراده شده است.

۵- نکاستنی، کم نگر دبدنی -- اغژنو نومن سن ده سددهمد.
a-ghjaonvamna (در نسخه بدل سن ده سددهمد) یعنی جاودانی و پایدار
نگاه کنید به: 50. Sp. Bartholomae Altiranisches wörterbuch von

۶- بالیدن (پاسدهمد) = ورد پادلهف varad در
پهلوی والیتن و سلدهمد . vâlitan و در فارسی بالیدن. بیادداشت شماره ۷ از بند ۴
از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷- یاری = رفد رائی لسلدهمد . rafædhrâi و رسیدن
کم سددهمد . gam در یادداشت های شماره ۴ از بند ۱ و شماره ۱ از بند ۲ همین
هات گذشت.

۸- خواندن (کیدد { یو } .) = زَوَ کیدد zava در زند خوانشن (= استغانه) در بند ۳ از هات ۲۹ نیز آمده است از مصدر زو کیدد zu (= زبا کیدد zba) در آمده است که بمعنی خواندن و بیاری خواستن است. بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۹- واژه ای که بیاد سپردن گردانیدیم در متن من دَد ۴۶ یو یو یو

چهارمین بند | mēn-dadē آمده : من از مصدر مَن ۶ man که در

بیادداشت شماره ۶ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است؛ دَد یو یو ۶ از مصدر دا کیدد dâ که در بیادداشت شماره ۲ از همان بند بمعنی دادن و بخشیدن یاد کردیم. در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مَن د ۶ یو یو mand ساخته شده بمعنی بمنش دادن و بنهاد گذاشتن یا بیاد سپردن و بخاطر نشانیدن، در بنده از هات ۵۳ نیز آمده است، بیادداشت شماره ۷ از همان بند و بیادداشت شماره ۱ از بند ۹ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۴- روان = اورون د کیدد urvan در پهلوی روان د کیدد

در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسپندان خرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ۴۵ از روان مینویان سخن رفته است. گذشته از این بسا در گاتها از روان پس از مَرک سخن رفته چنانکه در هات ۴۴ بند ۸ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۳، از این بندها بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای مردمانی که در گیتی نیکو کار بوده اند در بهشت در آیند و روانهای گناهکاران بدوزخ روند. درباره های دیگر اوستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده اینچنین: نخست آهو و اهو (= جان)، دوم دَنا و دنا کیدد

daēnā (= دین) سوم بَودَ کیدد baodha (= بوی، درآکه) چهارم اورون

د کیدد urvan (= روان) پنجم فرَوشی کیدد fravashi

(= فروهر) چنانکه در یسنا ۲۶ باره ۴ و فروردین یشت پاره ۱۴۹ و جز آن

بجلد ۱ یشتها ص ۵۸۷-۵۸۹ و بجلد ۲ یشتها (گزارش نگارنده) به هادخت نسک و بگفتار دین ص ۱۵۹-۱۷۸ نگاه کنید .

در باره دین نگاه شود بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۴- باهمراهی = هتھرا هتھرا . hathrā در هات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است بمعنی همراه ، یکجا .

۴- نگهبانی کردن (نگهبانی) = کر کر . gar ، پاسبانی کردن ، نگریدن و بیدار ماندن . گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه ، چنانکه در سر واژه من من { ۶ } mā n که در بیادداشت شماره ۱ گذشت ، بسیار اختلاف کرده اند .

برخی نخستین واژه را بجای کر و دمان کر و دمان . garô-damāna

(= گرزمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند .

۵- پاداش = اشی اشی . ashi (اشی) بهره و بخش و

پاداشی که در روز پسین بنیکوکاران بخشیده شود ، همچنین پادافراه و کیفری که

بگناهکاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گاتها : هات ۲۸

بند ۷ ؛ هات ۳۳ بند ۱۳ ؛ هات ۴۳ بند ۱ و بند ۴ و بند ۱۲ و بند ۱۶ ؛ هات ۴۶

بند ۱۰ ؛ هات ۴۸ بند ۸ و بند ۹ و جز آن اشی نیز ایزد پاداش و فرشته آبادانی

و توانگری و بهره و بخش است ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۴ ؛ هات ۳۴ بند ۱۲ ؛

هات ۴۳ بند ۱۲ ؛ هات ۵۰ بند ۳

اشی از مصدر از اشی . ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن

و برخوردار کردن است در آمده است . بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۳

نگاه کنید .

بگفتار آرت (= اشی) در جلد دوم یشتها ص ۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید .

۶- کردار یا گنش = شیئوتهن شیئوتهن . shyaothana در

بیادداشت شماره ۵ از نخستین بند گذشت .

۷- آگاه ، شناسا ، دانا = ویدوش **وایدوش** vidus از مصدر وید واید (بارتولومه در فرهنگ خود وید vaēd نوشته) که بمعنی دانستن و شناختن و آموختن و دریافتن و آگاه بودن در کتابها بسیار آمده، در گزارش پهلوی (= زند) آکس بوتن **سوسد-ل-۱۱۲۱** آگاه بودن، وید واید vid نیز بمعنی یافتن و پیدا کردن و جستن است بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید، در بند آینده نیز باین واژه برمیخوریم.

وید باجزء نی: **وید-واید** ni-vid در سر هریک پاره های نخستین یسنا و نخستین کرده و سپرد آمده: **سوسد-ل-۱۱۲۱** در زند نوذنتین **سوسد-ل-۱۱۲۱** nivêdhenitan واژه نوید و نوید دادن در فارسی باید از همین بنیاد باشد
۸- واژه هایی که به « تا » و « هر چند » گردانیدیم نخستین یوت **سوسد-ل-۱۱۲۱** yavat و دومی اوت **سوسد-ل-۱۱۲۱** avat از ظروف (ظرف زمان و مکان) است.

۹- توانستن ، یارستن ، توانا بودن (**سوسد-ل-۱۱۲۱**) = ایس **سوسد-ل-۱۱۲۱** is (بارتولومه در فرهنگ خود aēs نوشته) در کتابها بسیار باین واژه برمیخوریم چنانکه در هات ۴۳ بند ۸ و بند ۹ ؛ هات ۵۰ بند ۱ و بند ۱۱ و جز آن، در گزارش پهلوی (= زند) توانیک بوتن **سوسد-ل-۱۱۲۱** (توانا بودن) بیادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰- تاب و توش داشتن (**سوسد-ل-۱۱۲۱** = تو **سوسد-ل-۱۱۲۱** tu از همین بنیاد است توش در فارسی که در اوستا تویشی **سوسد-ل-۱۱۲۱** tavishi آمده، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۹ نگاه کنید. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز بفعال تو **سوسد-ل-۱۱۲۱** tu برمیخوریم.

۱۱- آموختن (**سوسد-ل-۱۱۲۱**) = خسا **سوسد-ل-۱۱۲۱** xsâ در بند ۲ از هات ۴۶ با جزء « آ » آمده: **سوسد-ل-۱۱۲۱** â-xsâ در گزارش پهلوی آموختن **سوسد-ل-۱۱۲۱** و چاشتین **سوسد-ل-۱۱۲۱** cāsitan

۱۴ - جستن (𐭨𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) = ایش 𐭥𐭥𐭥𐭥 ish (بارتولومه آئش
 aēs نوشته 𐭨𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) در گزارش پهلوی خواستن 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥
 در گاتها بسیار باین فعل برمیکوریم: در هات ۳۱ بند ۴ بمعنی آرزو داشتن
 و خواستار بودن آمده؛ در هات ۳۰ بند ۱ و هات ۴۵ بند ۱ و هات ۴۶ بند ۹
 و هات ۴۷ بند ۶ بمعنی خواستار شنیدن و آرزومند نیوشیدن آمده؛ در هات ۴۶ بند ۶
 و هات ۵۰ بند ۲ بمعنی درخواستن و خواهش کردن است؛ در هات ۴۵ بند ۷ بمعنی
 دریافتن است.

ایش 𐭥𐭥𐭥𐭥 ish در اوستا نیز بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل
 داشتن است بهمین معنی اخیر است ایش aish در فرس هخامنشی که در سنگ
 نبشته (کتیبه) بیستون آمده است. بیاد داشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۴۹ نگاه کنید.

۱ - دیدن (𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) = دَرَس 𐭥𐭥𐭥𐭥 darəs در گزارش

پنجمین بند پهلوی (= زند) دیتن 𐭥𐭥𐭥𐭥 دیدن.

بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۵ از
 بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴ - توانا تر = سویشتا 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 savišta در تأنیت سویشتا
 (𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) صفت تفضیلی است از واژه سورَ 𐭥𐭥𐭥𐭥 sūra (در تأنیت
 سورا 𐭥𐭥𐭥𐭥) توانا، زبردست، نیرومند. از همین واژه است نام سورن که در
 کارنامه ایران بسیار بآن برمیکوریم، نام یکی از خاندانهای بزرگ روزگار اشکانیان
 بوده، از نامهای رایج ارمنی کنونی است (از ایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به:
 Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 بیادداشت شماره ۶ از بند ۹ از
 هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ - بارگاه = کاتو 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 gātu در فرس هخامنشی گاتهو gāthu؛ در
 فارسی «گاه» گویم که بمعنی جا و زمان وهم بمعنی تخت و اورنگ است. در اوستا
 بمعنی جا نیز آمده است. در گزارش پهلوی گاه 𐭥𐭥𐭥𐭥 و گاس 𐭥𐭥𐭥𐭥

۴ - واژه ای که به پیرو گردانیده ایم در متن *سرشوش* *سروش* است. *sraosha* آمده، همچنین در گاتها و در بخشهای دیگر *اوستا سرشوش* و *اوستا سرشوش* آمده. همین لغت است که در فارسی *سروش* گوئیم، در اوستا این واژه همیشه بمعنی ایزد *سروش* نیست بسا بمعنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده، بویژه شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی و فرمان آسمانی. باین معنی در گاتها: هات ۳۳ بند ۱۴؛ هات ۴۴ بند ۱۶؛ هات ۴۵ بند ۵؛ هات ۴۶ بند ۱۷ و جز آن بکار رفته است. *سرشوش* (= *سروش*) از مصدر *سرو* *سرود* *stru* در آمده که بمعنی سرودن و خواندن و شنودن و نیوشیدن و شنواییدن است، در گزارش پهلوی نیوشیتن *سروشوش*، همچنین *سرشوش* *سروشوش* در بند ۱۴ از هات ۳۳، چنانکه در پاره های یسنا ۵۶، در گزارش پهلوی (= زند) به نیوشتن یعنی شنوایی گردانیده شده.

آسروشتی *سروشوش* *a-srusti* که در گاتها، هات ۴۳ بند ۱۲، هات ۴۴ بند ۱۳ و بسا در جاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی و نافرمانبری، همان واژه *سرشوش* است که با حرف نفی *ا* (*سروش*) آورده شده است. صفت *سروت* *sruta* که بمعنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین بنیاد است. لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجا مانده واژه *سرودن* و *سراییدن* است. بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

سروش نیز در گاتها نام ایزدی است، چنانکه در هات ۳۳ بند ۵، هات ۴۳ بند ۱۲، در بند ۵ از هات ۲۸ *سرشوش* (= *سروش*) اسم جمع است یعنی پیروان، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور و فرمان آسمانی هستند.

سروش یکی از بزرگترین ایزدان مزدیسناست، بگفتار آن در نخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص ۵۱۶ - ۵۲۴ نگاه کنید.

۵ - مهین تر = *مزیشتا* *mazista* (در تأنیث *مزیشتا*) *maz* که در فارسی

مه (= بزرگ) گویم، در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مس ۳۶ mas شده و مزیشته در گزارش پهلوی مهیست ۳۶ سدده mahist یعنی مهتر، بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۶- واژه ای که به گفتار گردانیدیم در متن مانتهر ۳۶ سدده . mathra آمده، درزند (= گزارش پهلوی اوستا) مانسر ۳۶ سدده mānsr مانتهر از مصدر مَن ۳۶ سدده man در آمده که در یادداشت شماره ۶ از بند دوم همین هات گفتیم بمعنی اندیشیدن است، مانتهر یعنی گفتار ایزدی و سخن، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸، گذشته از این مانتهر بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن مینوی و دستور آسمانی و آیین راستین میآید چنانکه در هات ۲۸ بند ۵، هات ۲۹ بند ۷، هات ۳۱ بند ۶، هات ۴۳ بند ۱۴، هات ۴۴ بند ۱۴ و بند ۱۷، هات ۴۵ بند ۳ و جز آن.

در گاتها نیز بسیار بواژه مانتهرن ۳۶ سدده mathran بر میخوریم، چنانکه در هات ۲۸ بند ۷، هات ۳۲ بند ۱۳، هات ۵۰ بند ۵ و بند ۶، هات ۵۱ بند ۸ مانتهرن کسی است که مانتهر ۳۶ سدده یا گفتار ایزدی بمردم میرساند و جهانیان را از سخن و دستور و فرمان خداوندی آگاه میسازد، عبارت دیگر مانتهرن پیغمبر است. و خشورایران، زرتشت در بندهایی که یاد کردیم خود را مانتهرن (= پیغمبر) میخواند و از سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان برساند. در اینجا یاد آور میشویم که لغت و خشور (در پهلوی و خشور ۳۶ سدده) vaxsvar بفتح واو دوم و راه زده) یعنی پیغمبر:

بگفتار و خشور خود راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی (فردوسی)
این واژه نیز مانند مانتهرن دارای واژه ایست بمعنی گفتار و سخن، چه و خش ۳۶ سدده vaxsha بمعنی گفتار و سخن است، چنانکه در باره ۱۵ از نوزدهمین فرگرد و ندیداد آمده، از مصدر وچ ۳۶ سدده vac گفتن و جزء دوم که ور باشد همان واژه « بر » میباشد که در اوستا و فرس هخامنشی « بر » ۳۶ سدده bara یعنی برنده از مصدر ۳۶ سدده bar بردن است.

نگاه کنید به :

Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;

Neupers.Schriftsprache von P. Horn im Grundriss der Iran. Philol. I B. 2
Abt. S. 188.

اینچنین و خوشو برنده گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی

را به مردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر . بیاد داشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶
نگاه کنید .

۷- کروانیدن (واسد دل دی دود) = وَرَ یا بدل . var یعنی
بدین آوردن ، باعتقاد و بایمان آوردن ، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن
و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است . واژه « باور » در فارسی باید با واژه
اوستائی وَرَ یا بدل . var پیوستگی داشته باشد . بیاد داشت شماره ۷ از بند ۲
از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸- زیانکار = خرفستر سز لاد له دصم لاد . xrafstra در هات ۳۴ بند ۵
و ۹ نیز آمده ، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و نابکاران دیوسرشت و ددان
و جانداران زیان رسان آمده . در بخشهای دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانند گاتها
از برای زیانکاران و چادر نشینان و بیابان نوردان و راهزنان و غارتگران که بدین
مزدیسنان دشمنی ورزند و از راه راست دور باشند و بکشت و برز و پرورش چارپایان
نبردازند ، آمده است چنانکه در یسنا ۱۹ باره ۲، از این گذشته در سراسر اوستا
خرفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته ، به ویژه جانوران خرد چون حشره
و هوام . در فرهنگهای فارسی این واژه خرافستر نوشته شده است و بمعنی جانوران
زیانکار چون مار و گزدم و مور و زنبور و جز آن گرفته شده است . بگفتار خرفستر در
جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده بخش
نخست ، تهران ۱۳۲۶ بگفتار خرفستر ص ۱۷۸-۲۰۱ نگاه کنید .

۹- زبان = هیزو هیزو . hizú در گزارش بهلوی هوزوان
۱۳۱ huzvân در برهان قاطع هزوان بفتح اول بر وزن مرجان بمعنی زبان یاد
گردیده است . بیاد داشت شماره ۳ از بند ۳ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱ - بخشایش، دهش = داه دس دس . dah در گزارش پهلوی دهشن
 ۱۳۳۵ از مصدر دا دس . da دادن، بخشودن، که در
 ششمین بند یادداشت شماره ۲ از بند دوم همین هات گذشت.

۲ - واژه ای که به « پایدار » گردانیدیم در متن در گایو دس دس دس در
 daragāyu آمده، از مصدر درج دس . draJ پاییدن. یادداشت شماره ۷ از بند
 ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - گفتار = اوخذ دس دس . uxdha . بویژه گفتار ایزدی و دستور
 آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وج یاد ۲ . vac گفتن.
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۴ - درست = ارشو دس دس . arəshva صفت است. ارش
 دس دس . arəš نیز بمعنی راست و درست جداگانه و بسام باواژه های دیگر ترکیب
 یافته، در گاتها بسیار آمده و در همه جا درزند (گزارش پهلوی) بجای آن «راست»
 آورده شده است. یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - نیرومند = آئوژنگهونت دس دس دس . aoJanhvant
 (در تأیید آئوژنگهونت دس دس دس . aoJanhvanti) صفت است
 یعنی برزور و زبردست و توانا از واژه آئوژنگه دس دس . aoJanh، زور،
 توانایی، نیرو. در گاتها آئوژنگه دس دس . aoganh چنانکه در بند ۱۰ از هات
 ۲۹، یادداشت شماره ۳ آن بند نگاه کنید.

از واژه پناه = رفننگه دس دس . rafənanh در یادداشت شماره
 ۴ از نخستین بند همین هات سخن داشتیم، در بند ۸ از هات ۴۳ نیز واژه پناه باصفت
 نیرومند یکجا آمده است.

۶ - ستیزه و دشمنی: بجای ستیزه دواشنگه دس دس دس . dvaēshanh
 (در بخشهای دیگر اوستا تیشنگه دس دس دس . tbaēshanh تیش
 دس دس دس . tbaēsha یعنی دشمنی و بدخواهی یا ستیزه و آزار؛ بجای دشمن

دبیشونت **دبیشونت** (daibishvant) در بخشهای دیگر اوستا تبشونت
دبیشونت (tbaêshvant) یعنی بدخواه یا دشمن، این واژه‌ها از مصدر
 دبیش **دبیش** (daibish) در بخشهای دیگر اوستا تبیش **دبیش**
 = tbish = تبیش **دبیش** (tbaêsh) در آمده که بمعنی ستیزیدن و دشمنی
 کردن و آزریدن است، در پهلوی بشیتن **دبیش** bêshitan ، بواژه مغوتبیش
 ، **دبیش** moghu tbish مَغ آزار که در باره ۷ از یسنا ۶۵ آمده در
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - چیر شدن (**چیر شدن**) = تر **چیر شدن** tar چیره شدن
 شکست دادن، بر انداختن . تبیشو تئورون **چیر شدن** . tbaêshô .
 taurvan در باره ۱۷ از یسنا ۹ صفت است یعنی بستیزه چیر شونده ، شکست دهنده
 دشمنی ، همچنین تر و تبیشنگه **چیر شدن** . tarô tbaêshanh .
 در باره ۴۷ از رام یشت یعنی بدشمنی چیر شونده . در باره نام ویسپ تئور و بیری
 و **چیر شدن** . vispa taurvairi که در باره ۱۴۲ از فروردین یشت
 یاد گردیده بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۸ نگاه کنید .

۱ - **هنگامین بند**
 باداش = آشی **باداش** . ashi ، در یادداشت
 شماره ۵ از بند ۴ گذشت .

۲ - آبادی = آیت **آبادی** . ayapta ، در یادداشت شماره ۳ از
 بند ۲ گذشت .

۳ - خواهش = ایش **ایش** . ish ، در بند ۹ از همین ها ز آمده ، در
 گزارش پهلوی (= زند) خواهشن **ایش** ، از مصدر ایش **ایش** . ish در
 یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ گفتیم بمعنی خواستن و خواهش داشتن است .

۴ - پادشاه = خشیه **خشیه** . xshaya از مصدر خشی **خشیه** .
 xshi که در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن و پادشاهی
 کردن است .

خشیه در گزارش پهلوی همین بند به پاتخشاه 𐭯𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕𐭎𐭕 𐭯𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 pataxshâh گردانیده شده. در فروردین یشت پاره ۱۸ نیز واژه خشیه آمده است، نام خشیارشن xshayârshan چهارمین پسر شاه هخامنشی، پسر داریوش بزرگ از همین واژه واز آرشن 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 arshan است که در اوستا بمعنی مرد نرویل یا پهلوان بسیار آمده است. خشیارشن (خشیارشا) یعنی در میان پادشاهان دلیر یا در میان شهریاران یل و پهلوان منش. درباره آرشن arshan که جداگانه از نامهاست یادداشت شماره ۴ از بند ۱۸ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۵- پیغمبر = ماتهرن 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 mathran یادداشت شماره ۶ از بند نگاه کنید.

۶- سرود ستایش: در متن سرویم 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 «𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕» sravim آمده از مصدر سرو 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 sru که در یادداشت شماره ۴ از بند ۵ گفتیم بمعنی سرودن و خواندن و شنودن است. گزارندگان اوستا درین واژه و در واژه پس از آن، اختلاف کرده اند. بارتولومه Bartholomae آن را Sravay (= 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕) نوشته بمعنی شنوایی گرفته است.

۷- واژه ای که روا کند آوردیم بجای آرآنکه 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 ârâdanh میباشد بمعنی گستراننده. نگاه کنید به:

Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

۱- بهتر = وهیشت 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 vahista (در تأنیث و هیشتا

𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕) **هشتمین بند** 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 vanhu که در فارسی وه یا به گویم، خود واژه وهیشت

نیز در فارسی بجای مانده و آن واژه بهشت است که در پهلوی وهیشت 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 گویند، در اوستا بسا صفت وهیشت با واژه انکهو 𐭎𐭕𐭕𐭎𐭕 anhu آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ گفتیم بمعنی جهان زندگی است، از این صفت و موصوف: بهتر جهان یا بهتر زندگی، بهشت اراده میشود چنانکه در خود گانه از هات ۴۴ بند ۲ همچونین

از واژه آنکو anhu با صفت آجیشت acista :
 بتر جهان یا بدتر زندگی، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده
 و در خود گاتها در هات ۳۰ بند ۴، بیادداشت شماره ۶ از آن بند نگاه کنید و همین صفت
 است که در واژه اردیبهشت دیده میشود: ارد بجای آش asha و بهشت
 بجای وهیشت vahišta است، از امشاسپند اردیبهشت جدا گانه سخن داشتیم
 ۴ - همکام = هَز مَوشَ ha-zaosha ، باین صفت در
 بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و بسا در پنخشهای دیگر اوستا نیز بر میخوریم. واژه
 همکام که در شاهنامه بکار رفته: دلارام او بود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی
 درست معنی واژه اوستایی هَز مَوشَ میباشد چه ha و هَن
 han و هام ham (ham) با واژه «هم» فارسی یکی است؛ زَمَوشَ
 کَمَوشَ zaosha که خود جدا گانه در گاتها و در پنخشهای دیگر اوستا
 بسیار آمده بمعنی کام و خواست (اراده و میل) است چنانکه در گاتها: هات ۳۳
 بند ۲ و بند ۱۰، هات ۴۷ بند ۵، هات ۴۸ بند ۴ و در پنخشهای دیگر اوستا: فرگرد
 ۲ و نندیداد پاره ۱۱، کرده ۱۴ و سپرد پاره ۲، زامیادیش پاره ۸۲، زَمَوشَ کَمَوشَ
 zaosh در اوستا و دَمَوشَ daush در فرس هخامنشی بمعنی دوست داشتن و پسندیدن و خوش
 داشتن است. زوش zush یعنی نفز و خوش و دلربا؛ زوش zush
 zusta نیز صفت است بمعنی زیبا و خوش آیند و نازنین. دوشام zusta
 پهلوی یعنی آسایش بخش و خوشی دهنده یا موافق طبع و مطابق سلیقه و نیز بمعنی
 دوستی و مهرباست، مرکب است از واژه دوش = زَمَوشَ zaosh = دَمَوشَ daush
 و آرم â-ram ، رَم ram در اوستا یعنی آساییدن و باجزء آ:
 آرم â-ram در فارسی آرامیدن شده است. دَمَوشَتَر daushtar در فرس هخامنشی
 یعنی دوست، همین واژه است که در فارسی دوست شده است.

۴ - خواهان = وا، و نوش vâunus اسم فاعل است از مصدر
 وَنَ van خواستن، خواهش داشتن و پاس حرمت داشتن، برابر واژه

بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید .

۱- نیکی = یانَ . یانَ ۳۵۳۵۳۵ yāna در فرس هخامنشی یان yān همچنین
 در اوستا یانَ ۳۵۳۵۳۵۳۵ yāna آمده چنانکه در دین
 فهمین بند ۱۱ یشت پاره ۶، در اوستا بسیار باین واژه بر میخوریم، در گزارش
 پهلوی چند بار بجای آن یان ۱۳۵ آورده شده و چند بار دیگر نوَکیه
 ۱۱۵۵۵۵۵۵ nēvakih نکویی. بانیه ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ yānya یعنی نیکی رسان، نکویی
 بخش . در هر جای اوستا که واژه یان آمده معنی نیکی و نکویی و دستگیری و بخشایش
 یالطف و مساعدت و مرحمت از آن بر میآید، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۹ و یسنا ۶۵
 پاره ۱۱ و جز آن. واژه یان که در فرهنگها بمعنی هدیان گرفته شده و بشعر
 فرخی گواه آورده شده: با سخن تو همه سخنها یان است با هنر تو همه هنر هاییکار
 باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که معنی مخالف بآن داده شده اما
 معنی دومی که باین واژه داده اند: « و صوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود
 یان میگویند و در عربی کشف خوانند » تا باندازه یاد آور معنی اصلی این واژه است.
 این نیکی یا نکویی در این بند، همان منش نیک است که در بند پیش
 داشتن آن آرزو شده است .

۲- بهتر منش همان و هومَننگه واطسرد ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ vohu mananh
 میباشد، در اینجا با صفت تفضیلی و هیشت ۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵ که در یادداشت شماره
 ۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای و هوهو vohu یا وانگهو van hu به، نیک .

۳- آزدن (۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵) = زَر ۳۵۳۵۳۵۳۵ zar، در مهر یشت
 پاره ۴۷ و در سروش یشت هادخت پاره ۵ نیز آمده بمعنی آزدن و رنجانیدن
 باجزء آ: ۳۵۳۵۳۵۳۵ a zar در فروردین یشت پاره ۳۰ آمده است، همین واژه است
 که در فارسی آزدن و آزدن گوئیم و در پهلوی آزارتن ۳۵۳۵۳۵۳۵

۴- کوشیدن (۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵۳۵) = یت ۳۵۳۵۳۵۳۵ yat، در گاتها
 همین یکبار اما در جا های دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ۲۷ پاره ۶؛

ویسپرد کرده ۱۱ پاره ۳؛ وندیداد فر کرد ۲۱ پاره ۲؛ مهریشت پاره ۷۸؛ آفرینگان گهنبار پاره ۳ و جز آن بمعنی کوشیدن و شتافتن و رسیدن . در یسنا ۵۷ پاره ۲۹ و آبان یشت پاره ۶۵ باجزه فرا: فرایت 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 frā-yat آمده بمعنی فرارسیدن بواژه ابی یستا 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀 . abi-yas-tā کوشش در یادداشت شماره ۱۰ از بنده از هات ۵۳ نگاه کنید.

۵ - ستایش = ستوت 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . stūt در گزارش پهلوی نیز ستایشن 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 از مصدر ستو 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . stu ، در پهلوی ستوتن 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 و در فارسی ستودن گویم . بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۶ - واژه ای که به پیش آوردن گردانیدیم در متن دَرسَم 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 . dasəma آمده، در بخشهای دیگر اوستا، چنانکه در یسنا ۱۱ پاره ۹ دَسَم 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 . dasma آمده از مصدر دا 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . dā دادن، نهادن، بخشودن، پیشکش کردن که در یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات گذشت .

۷ - آرزو یا خواهش و کام = ایش 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 . ish بیادداشت، شماره ۳ از بند ۷ نگاه کنید .

۸ - زودتر = زویشتیَه 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . zavīstyā صفت تفضیلی است: زودتر، تندتر، چستتر، چالاکتر، از مصدر زو 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 . zu شتابیدن، زود بجای آوردن. از همین بنیاد است زود در فارسی، در بند ۹ از هات ۴۶ و در بند ۷ از هات ۵۰ نیز باین صفت بر میخوریم همچنین در جاهای دیگر اوستا؛ چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۱ بمعنی زودتر سازنده و چستتر بجا آورنده است، با واژه زئوش 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 . zaosh که در یادداشت شماره ۲ از بند ۸ گذشت، پیوندی ندارد . نگاه کنید به: Altir . Wörterb . von Barthol . Sp. 1691 برخی از دانشمندان صفت زویشتیَه را از واژه زاور 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . zāvar دانسته اند که بمعنی زور در اوستا بسیار آمده اینچنین زویشتیَه یعنی زورمندتر و توانا تر و بانبروتر .

۹ - سود = سونگه 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . savanh در پهلوی سوت 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀

و در فارسی سود گوئیم، از مصدر سو سو ۰ ۶۵۵ su سود بخشیدن. بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

واژه کشور = خَشْتَهْرَ ۰ ۱۱۳۰ xshathra در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از همین هات سخن داشتیم.

۱ - دانا یا هوشیار وینا = داتَه ۰ ۱۰۶۰ dātha در هات ۳۲ بند ۱۰ و هات ۴۶ بند ۱۵ و بند ۱۷ و هات ۵۰ بند ۲ و هات ۵۱ بند ۵

دهمین بند

نیز آمده است از مصدر دی دی ۰ ۱۰۶۰ di دیدن، نگر بستن

نگاه کردن. بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲ - سزاوار = اِرْتَهَوَ ۰ ۱۰۶۰ ertava درخور، برانزده در بند ۱۳ از هات ۴۶ نیز آمده.

۳ - شناختن، دانستن، آگاه بودن = وید واید ۰ ۱۰۶۰ vid، در این بند دوبار آمده: واید وید ۰ ۱۰۶۰؛ واید وید ۰ ۱۰۶۰. بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۴ - واژه ای که به « یافتن » گردانیدیم = آ پَن ۰ ۱۰۶۰ āpana جز همین یکبار، دیگر در اوستا نیامده است، از مصدر آپ ۰ ۱۰۶۰ ap که در اوستا بسیار آمده و در گاتها در هات ۳۳ بند ۵ بآن بر میخوریم، در گزارش پهلوی ایافتن ۰ ۱۱۳۰ یافتن، از همین بنیاد است یافتن. آ پَن āpana اسم است بمعنی یابندگی، از این واژه یافتن آرزو یارسیدن بمقصود اراده شده است.

۵ - کام = کام ۰ ۱۰۶۰ kama در فرس هخامنشی نیز کام kama در پهلوی کامک و کام و ، در فارسی کام و کامه که بمعنی آرزو و خواهش است از مصدر کا ۰ ۱۰۶۰ kâ کامخواستن، آرزو کردن، آموزش خواستن، چنانکه در بند ۶ از هات ۳۳ آمده، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ بمصدر کن و ۰ ۱۰۶۰ kan نیز نگاه کنید.

۶- واژه ای که به رواکردن گردانیدیم در متن پرن (e) ل (e) آمده .
 parəna آمده، صفت است (اسم مفعول) از مصدر پرن (e) ل (e) . par که بمعنی
 پرکردن و انباردن و انباشتن است. یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۴۴
 نگاه کنید .

پیدااست که این مصدر با واژه کام، بمعنی کامرواکردن و کامیاب کردن است .

۷- رستکاری: بجای آن خورنیتیه سه د ل د د ل د د د . x^varaithya آمده
 و این واژه صفت است، در بنیاد آن اختلاف کرده اند « رستکاری » معنی ای است که
 نگارنده از گزارش هات ۲۸ دانشمند پارسى تارا پور والا Taraporewala
 برگزیده است. نگاه کنید به : Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309
 ۸- سخن یا گفتار = سرونگه د ل د د د د د . sravanh ، بسا این
 واژه چون اسم جمع بکار رفته بمعنی سخنان و گفتار ها و کوینها، در گزارش
 پهلوی نیز همین واژه بهیئت سروب د ل د د د آمده است، در هات ۳۲ بند ۹ و بند
 ۱۰ و هات ۳۴ بند ۱۵ و جز آن بسا این واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی
 و ستایش و نماز و درود هم آمده است . یادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۲
 نگاه کنید .

۹- خواهش: بجای آن با د د د د د د د از مصدر و ن با د . van
 که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم بمعنی خواستن و
 خواهشداشتن است .

۱۰- شما = خشم س د د د د د . xshma و نیز در اوستا یوشم
 yushma آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۱- کارساز یا نتیجه بخش و مؤثر = آسون د د د د د .
 همین یکبار در اوستایی که امروزه در دست است باین واژه بر نمیخوریم .

۱- راستی = اش د د د د د . asha ؛ منش نیک
 و هومَننگه و ا د د د د د . vohu mananh

یازدهمین بند

وَچَنگه با ۳۰۳۰۰۰ vaēaṅh بمعنی گفتار که با واژه های پندار و کردار نیز در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۳ و هات ۳۲ بنده و جز آن .

وَچَپینَ یا ۳۰۳۰۰۰ vaēahina که در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره ۲ آمده، مهر و بیمن زبانی است یا معاهده که فقط با گفتار یا قول باشد .
 واژه هایی که از همین بنیاد در فارسی بجا مانده بسیار است، از آنهاست آوا و آواز و آوازه و گواژ و گوازه که بمعنی نکوهش و سرزنش گرفته اند، همچنین واژه های باج و باز و واج و واج و واژ و باژ

پرستنده آذر زردهشت همیرفت باباژ و برسم بمشت (فردوسی)
 لغت واژه که در فرهنگها از لغتهای زند و پازند شمرده شده بمعنی کلمه و لفظ، همان واژه اوستایی وَچَنگه میباشد . در یادداشت شماره ۳ از بند ۶ همین هات گفتیم که واژه اوخذَ د ۳۰۳۰۰۰ ux dha بمعنی گفتار از مصدر وَچَ vac گفتن ، در آمده است .

۸ - نخستین = پَئُو اوریَه ۳۰۳۰۰۰ paourya در گاتها، در بخشهای دیگر اوستا پَئوئیریَه ۳۰۳۰۰۰ paourya ، در فرس هخامنشی پروویَه paruviya ، صفت است یعنی نخستین . یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از همین هات نگاه کنید .

۹ - جهان، زندگی، هستی = اَنگهو ۳۰۳۰۰۰ aṅhu ، در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ همین هات گذشت .

۱۰ - چگونه = یائیش آ ۳۰۳۰۰۰ yāis ā ، همین یکبار در اوستا آمده، نگاه کنید به: Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

۱۱ - بودن (۳۰۳۰۰۰) = بُو ۳۰۳۰۰۰ bū ، در فرس هخامنشی نیز بو bu، در پهلوی بوتن (۳۰۳۰۰۰) (در هزوارش بهوتتن ۳۰۳۰۰۰) در فارسی بودن . در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند ۱۰ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۳۰ بند ۱۰ باجزه اوْ ۳۰۳۰۰۰ avō آمده، در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته است .

(اهنود گات : یسنا، هات ۲۹)

۱- گِله کردن (گِله کردن) = گَرَزُ گِله کردن garəz ، در
 هات ۳۲ بند ۲ و بند ۱۳ و هات ۴۶ بند ۲ نیز آمده است، در پهلوی
 نخستین بند گَرزیتن گَرزیتن گَرزیتان garzitan ، از همین بنیاد است گِله در
 فارسی و گذشته از این، واژه های گرزیدن که در فرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده
 و گرزش (بفتح اول و کسر ثالث) بمعنی تظلم و دادخواهی و تضرع و زاری نزدیک تر
 بهیئت قدیم اند . خسروانی گفت :
 بده داذمن زان لیانت و گرنه سوی خواجه خواهم شذا از تو بگرزش (فرهنگ اسدی)
 شمس فخری گفته :

مگر سرگرانی گرزش تواند که بر دارد از مملکت رسم گرزش
 چنانکه از این شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گَرَزُ اوستایی است
 یعنی گِله کردن و دادخواهی کردن .

۲- گوشورون = گِشوش اورون گوشورون gāuš urvan
 ۳- آفریدن (آفریدن) = تهورِسُ تهورِسُ thvarəs . در گزارش پهلوی (=زند) بریتن بریتن britan (بریدن)، از این
 واژه آفریدن و بهیگر هستی در آوردن اراده شده است. بیادداشت شماره ۹ از بند ۶
 همین هات نیز نگاه کنید .

۵- ساختن (ساختن) = تَشُ تَشُ tash در پهلوی تاشیتن
تاشیتان tāshitan ، از همین بنیاد است واژه تَش یا تیشه که در اوستا تَش
تاشا tasha آمده چنانکه در فرگرد ۱۴ و ندیداد پاره ۷. تَشُ که بمعنی

بریدن و تراشیدن و ساختن است مانند واژه تهورس بمعنی آفریدن و پدید آوردن بکار رفته است .

۵ - خشم : در گاتها آئشم 𐬀𐬎𐬎𐬀 aêshma ، در پنخشهای دیگر اوستا آئشم 𐬀𐬎𐬎𐬀 aêshma ، در پهلوی اشم 𐭮𐭮𐭮 و در فارسی خشم گوئیم . بسا هم در جاهای دیگر خشم دیوی است ، چنانکه در بند ۲ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۸ و جز آن، خشم در آیین مزدیسنا یکی از پرآسیب ترین دیوها دانسته شده است . نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

۶ - ستم = هزنگه 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 . hazañh ، در گزارش پهلوی ستمک 𐭮𐭮𐭮𐭮 stahmak (ستم) . در بند ۱۲ از هات ۳۳ و بند ۴ از هات ۴۳ نیز بآن برمیخوریم و بمعنی توانایی و زبردستی آمده از مصدر هز 𐭮𐭮𐭮 haz یعنی دست یافتن، از آن خود ساختن، گرفتار کردن . یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۰ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - بجای سنگدل ، رم 𐬀𐬎𐬎𐬀 . rama آمده ، در هات ۴۸ بند ۸ نیز باین واژه برمیخوریم . در هات ۴۹ بند ۴ رام 𐬀𐬎𐬎𐬀 rama آمده ، هر دو در گزارش پهلوی آریشک 𐭮𐭮𐭮𐭮 arishk (رشک = حسد) شده . یوستی Justi واژه رمیدن را در فارسی از همین بنیاد دانسته : Handbuch der Zendsprache s. 254 . همچنین اشپیگل . Commentar über das Avesta II Band : Spiegel s. 206 . رم rama در بند ۱ از هات ۲۹ در وزن شعر زیادتی است ، ناگزیر اصالت توضیحی بوده پس از آن جزء متن پنداشته شده است .

۸ - درشتی = درش 𐬀𐬎𐬎𐬀 . dəræs (= درش 𐭮𐭮𐭮) . در فرس هخامنشی درش darsh بمعنی جرأت کردن و جسارت ورزیدن است .

Horn واژه «درشت» را در فارسی از همین بنیاد دانسته است :

Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552

نظر بواژه دَرش darsh در فرس هخامنشی ، میتوان دَرش darəsh را بمعنی

گستاخی گرفت .

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده ، از آنهاست دَرشی

ویدلش . darshi یعنی گستاخ ، دلیر ، بی پروا ، زبردست ، سخت . همیشه صفت وات

ویدلش . vâta (باد) آورده شده چنانکه در تیریشث پاره ۳۳ و پاره ۳۴ ؛

اشتادیشث پاره ۵ و پاره ۷ ؛ یسنا ۴۲ پاره ۳ ؛ ویسپرد کرده ۷ پاره ۴ ، بهمین معنی

است دَرشیت **ویدلش** . darshita در یسنا ۵۷ پاره ۱۱ و دَرشیو **ویدلش** .

darshyu در بهرام یشت پاره ۲ . دَرشون **ویدلش** . darəshvan یعنی

ستم پیشه ، در تیریشث پاره ۵ آمده . دَرشی درو **ویدلش** . darshi dru

که در پاره ۲۰ از یسنا و بسا در جاهای دیگر آمده نام زین افزاری (سلاح) است .

بنخستین جلد یسنا ص ۱۳۶ نگاه کنید . دَرشی کسَیریه **ویدلش** . **ویدلش** .

darshi kairya (دَرشی کَر **ویدلش** . **ویدلش** . darshi kara) یعنی گستاخ

در زامیادیشث پاره ۷۲ آمده است .

۹ - زور = تَویش **ویدلش** . tāvish در اینجا بمعنی زور است و

واژه تَویشی **ویدلش** . tāvishi که در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۳

بند ۱۲ ؛ هات ۳۴ بند ۱۱ ؛ هات ۴۳ بند ۱ ؛ هات ۴۵ بند ۱ ؛ هات ۴۸ بند ۶ ؛ هات ۵۱

بند ۷ در گزارش پهلوی به توخشیشن **ویدلش** . tuxshishn (کوشش) گردانیده

شده و از برای توضیح گاهی نیروک **ویدلش** . nêrôk (نیرو) و گاهی زور **ویدلش**

افزوده شده است . توش که در فارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه

اوستایی یکی است :

چوبگسست زنجیری توش گشت یفتاد از آن درد و بیپوش گشت (فردوسی)

این واژه از مصدر تو **ویدلش** . tu در آمده که بمعنی توانستن است و خود

واژه توانستن با واژه «تو» tu یکی است . یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۱۰- بستوه آوردن (*سده دینج سده دسه*) از مصدر هی *سده* . hi بستن ، بند کردن، چنانکه در پاره ۱۰۰ فروردین یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن و چارپا بگردونه بستن است . در اینجا با جزء آ : آهی *سده د* . âhi یعنی بستوه آوردن ، بتنگ آوردن ، فشار دادن ، ناچار ساختن . در بند ۱۶ از هات ۳۲ واژه *سده د سده د* نیز از همین مصدر و بمعنی بازداشتن است. نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y) .

هیت *سده د* . hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هی hi یعنی پیوسته و بسته شده؛ هیتوهیزونگه *سده د سده د سده د* . hitô-hizvanh که در یسنا ۶۵ پاره ۹ آمده صفت است یعنی زبان بسته ؛ هیتاسپ *سده د سده د سده د* . Hitâspa که در رام یشت پاره ۲۸ و در زامیاد یشت پاره ۴۱ آمده نام کسی است یعنی دارنده اسب بسته شده (زین شده یا بگردونه بسته شده .)

۱۱- نگهبان = *سده د سده د* . vâstra این واژه بمعنی شبان (چوپان) گرفته شده و از آن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده ، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند . دردعای معروف «یتها اهو وئیره» زرتشت و استر یعنی شبان (= نگهبان) بینوایان خوانده شده است. بنخستین جلد یسنا گزارش نگارنده در صفحه ۲۳۲ به پاره ۱۳ از یسنا ۲۷ نگاه کنید .

۱۲- ایدون = آنها *سده د* . athâ ، در گزارش پهلوی (= زند) نیز ایتون *سده د* یعنی اینچنین .

۱۳- نیکی: بجای واژه وُهو *سده د* . vôhu = بهی

۱۴- کشاورز: بجای آن و استریه *سده د سده د* . vâstrya آمده، صفت است از برای آنچه از کشت و ورز و کار دهکائی است با کشاورز و بزرگتر. یادداشت شماره ۶ از بند آینده نگاه کنید .

۱۵ - ارزانی داشتن (و د پ د ص س د) = سَند و د م س ج ف sand در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی ساختن و انجام دادن و بجای آوردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱ - آنگاه آدا و س د س د . adâ در فرس هخامنشی آد ada، در پخشهای

دومین بند دیگر اوستا آذ و س د س د adha، در گزارش پهلوی گاهی به «آنگاه» و گاهی به «ایدون» گردانیده شده است.

۲ - آفریننده یا سازنده = تَشَن و د م س ج ف تاشان tashan از مصدر تَش م س د ج ف تاش که در یادداشت شماره ۴ از نخستین بند همین هات گذشت. بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۳ - پرسیدن (و س د م س ج ف) = پَرَس و س د م س د . parəs (= فَرَس و د م س د)، در فرس هخامنشی نیز فرس fras، در پهلوی پورسیتن و س د م س ج ف در فارسی پرسیدن، در گاتها بسیار آمده، در هات ۵۱ بند ۱۱ با جزء آ و س د و در هات ۴۷ بند ۳ و هات ۵۳ بند ۳ با جزء هَام و س د م س ج ف ham بآن برمیخوریم. بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید. فَرَس و د م س ج ف frasa در بند ۱۳ از هات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛ فَرَسَا و د م س ج ف farasâ در بندهای ۷ و ۹ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۴۴ همچنین بمعنی پرسش است.

۴ - چگونه = کَتها و س د م س د . kathâ، در هات ۴۳ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱ و جز آن نیز آمده یعنی کدام، چون، چگونه، در گزارش پهلوی چیگون و س د م س ج ف و گاهی کتار و س د م س ج ف . katâr کدام، چه.

۵ - رد = رَتو و د م س ج ف . ratu، در پهلوی رت و س د م س ج ف ، در فارسی رد که بمعنی دانا و خردمند و خواهی گرفته شده؛

یکی انجمن ساخت باخردان هشیوار و کار آزموده ردان (فردوسی) در گاتها رَتو (= رد) بمعنی داور (قاضی) است، چنانکه در این بند و در بند ۶

میتوان بهمین معنی گرفت. درهات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داور دادگاه (محکمه) ایزدی است، در روز شمار داوری با خود پیغمبر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پاره ۲۶ از فرگرد ۵ و از پاره ۷۱ از فرگرد ۷ و ندیداد بخوبی پیداست که رد بمعنی داور است. *أهو* *مردم*. *ahû* در اوستا بیشتر با واژه رتو آمده اما در اینجا بجای *أهو* *ahû* *أهور* *مردم* آمده که از همان بنیاد و بهمان معنی است: سر و سرور و سردار و خواجه و بزرگ و خدایگان. همچنین واژه رتو *مردم* *ratu* در گساتها بمعنی داوری است، چنانکه در بند ۶ از هات ۴۳، درجا های دیگر کم و بیش از این واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۲۸۰ - ۱۸۱ و بجلد دوم یسنا بگفتار و یسپرد و بجلد و ندیداد بگفتار پادا فراه نگاه کنید.

۶ - خورش: بجای این واژه *واستر* *واستردم* *vāstra* آمده، در هات ۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ و بند ۴؛ هات ۴۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند ۱۴ و جز آن بآن بر میخوریم. در گزارش پهلوی (= زند) همین واژه، *واستر* *واستردم* *vāstr* بکار رفته است، *واستر* بمعنی چراگاه و کشتزار و چمن است و آنچه از برای خورش مردمان و چارپایان بکار آید یا خواربار. در یادداشتهای شماره ۱۱ و ۱۴ از بند پیش از واژه های *واستر* *واستردم* *vāstra* و *واستریه* *واستردم* *vāstrya* سخن داشتیم.

Horn گمان کرده، واژه *باسره* که در فرهنگها یاد شده همان *واستر* اوستایی و پهلوی باشد. نگاه کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها *باسره*، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده:

پیوسته کشت زار امیدش ز آب کام سیراب باد تا که بود نام *باسره*

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باء فارسی در واژه‌ها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت، بویژه که از برای واژه باسره ریشه و بنیاد دیگری سراغ نداریم. پیادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۷- همچنین = هدا 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥 . در فرس هخامنشی نیز هدا hadâ، در جاهای دیگر اوستا هَدَ 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥 hadha. در بند ۱۷ از هات ۴۶ و بند ۴ از هات ۵۰ نیز بآن برمیخوریم بمعنی «همانگاه» و «همانجا» و «باهم» نیز آمده است.

۸- واژه‌ای که به نگهداری گردانیدیم در متن گتو داینکه 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . gao-dâyanh آمده، بهمین واژه درباره ۱۱ از کرده دوم و سپرد هم برمیخوریم. گتو دایو 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥 . مرکب است از واژه گتو (= چاربا) و داینکه 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥 . از مصدر دا 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥 . dâ، در پیادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که دا بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن هم آمده است. در بند ۷ از همین هات دا dâ با جزء وی vî: وی دا 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥 vî-dâ نیز بهمین معنی است. صفت گتو داینکه را میتوان بمعنی چاربا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نوازش نسبت بچاربایان سودمند مراد است.

۹- واژه ای که «بسزا» آوردیم بجای تهوخننگه 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . thwaxshanh میباشد، در گزارش پهلوی این بند توخشاکیه 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . tuxshâkih و در بند های دیگر توخشاك 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 tuxshâk، این واژه از مصدر تهوخش 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . thwaxsh در آمده که بمعنی کوشیدن است. واژه های تخشیدن و تخشا بمعنی کوشیدن و کوشا همان تهوخش و تهوخننگه اوستایی است.

۱۰- تواند دادن (𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 .) از مصدر دا 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥 . dâ دادن و خشی 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 xshi توانستن آمده که در پیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ گذشت.

۱۱ - سردار، سرور، خدایگان = آهور **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . ahura . یادداشت شماره ۵ از همین بند و یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱۲ - برگزیده : اوشتا **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . uštā (اوست **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . ušta) اسم مفعول از مصدر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . vas که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است، در گاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ۸ و ۹ از همین هات و در هات ۴۳ بندهای ۹ و ۱۰ و جز آن . در بند ۲ از هات ۲۹ آمده : کی راشما سردار وی برگزیده = کی را شما خواسته اید که رد او باشد .

۱۳ - واژه دروغ را نگارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژه در گونت **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . drəgvant (**𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** «**𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀**») که در متن آمده، یعنی دروغمند از واژه دروگ **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . drug (= دروج **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . druǰ در جاهای دیگر اوستا این صفت درونت **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . drvant) در تأنیث **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . drvaiti) آمده، در پهلوی درووند **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . druvand ، بسایجای آن دروغپرست یا پرودروغ آوردیم . واژه دروند در فرهنگها هم یاد شده بمعنی بد مذهب و فاسق و بشعر زراتشت بهرام گواه آورده شده :

دروود از ما به بهدین خردمند که دور است از ره و آیین دروند

(فرهنگ جهانگیری)

دروند در اوستا از برای گمراهان و پیروان آیین دروغین آمده و بسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده است در برابر آشون **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . ashavan یا اشاون **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . (آشونت **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . ashavant) یعنی راستی مند یا پیرو آش **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . asha دین راستین زرتشتی . در گزارش پهلوی اهروب **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** . ahrob ، همین واژه است که در برهان قاطع اهلوب و بواژه زند و پازند بمعنی بهشتی گرفته شده در مقابل دوزخی . این واژه باید اهلوب باشد، همچنین واژه آشو بهمین معنی در فرهنگها یاد شده است . یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱۴ - باز داشتن یا برگردانیدن و دور داشتن (*vasōsōdēdē* .) =
 وادایسه *vasōsōdēdē* . *vādāya* از مصدر *vād* (= *vā*) و *vā*
vasō . (*vadh*) که بمعنی رهبری کردن و کشیدن و بدر بردن و راندن است چنانکه
 در گوش یشت پاره ۱۸ و در رام یشت پاره ۵۲ و جز آن . با جزاوی : *vasō* -
upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ۴ و ندیداد پاره ۴۴ ، و با جزاوس :
us-vad (= *us* - *vad*) (*us* - *vad*) ربودن و بدر بردن است چنانکه
 در ارت یشت پاره ۵۹ و با جزاوی : *vi-vad* *vasō* گردانیدن و گردش دادن
 است چنانکه در فرگرد ۸ و ندیداد پاره ۱۶ .

۱ - پاسخ گفتن (*vasōsōdēdē* . *vasōsōdēdē* .) = *mrū* . *paiti* گفتن ،
 در گزارش پهلوی نیز گفتن *paiti* . در اینجا ، چنانکه در بند
 ۲ از هات ۳۲ با جزء پیتی : *paiti* - *mrū* .
 یعنی پاسخ گفتن ، در گزارش پهلوی پس خون گفتن *paiti* ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .

۴ - سردار = *sarajan* . *sarajan* یا اور ، همین یکبار در اوستا
 آمده ، در گزارش پهلوی سرداریه *sarajan* . سرداری .

۴ - بی آزار = *a-dvaēshanh* . *a-dvaēshanh* .
 جا های دیگر اوستا *a-tbaēshanh* . *a-tbaēshanh* ، همان
 واژه *a-dvaēshanh* و *a-tbaēshanh* میباشد که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت
 و گفتیم بمعنی ستیزه و دشمنی و آزار است ، در اینجا با حرف نفی «آ» . یعنی
 بی ستیزه یا بی آزار و بی گزند .

۴ - واژه ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن *avaēsham* .
avaēsham آمده ، مردمان جهان مراد است .

۵ - دریافتن = *viduyē* . *viduyē* (*Inf.*) ، در بند ۵ از
 هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۴ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۴۳ با جزء

وی: وی ویدویه **وی»»وی»»»** . vi-viduyé بازشناختن و دریافتن از مصدر وید
واید vid که در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی آگاه
 بودن و دانستن است .

۶- زیر دست = **آدر»»سد»»** . âdra صفت است بمعنی خرد (کوچک)
 زیر دست. نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷- درست = **اِرشو»»سد»»** . arəshva در یادداشت شماره ۴ از بند ۶
 از هات ۲۸ گذشت .

۸- رفتار کردن (**وی»»سد»»سد»»** .) = شیو **ش»»سد»»** . shyu ، در
 یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت .

۹- واژه ای که به «کسان» گردانیدیم در متن **س»»سد»»سد»»** . آمده از مصدر
 آه ah: هستن، بودن . از این واژه کسانی که هستند یا آنانی که میباشند اراده
 شده است (در میان کسان = در میان مردمان)

۱۰- نیرومند تر = **آئو»»جیشت»»سد»»سد»»** . aojīsta ، (در تأنیت
 آئو»»جیشتا **سد»»سد»»سد»»** .) صفت تفضیلی است از واژه اوگر **د»»سد»»** .
 ugra (در تأنیت اوگرا **د»»سد»»** .) ، در بخشهای دیگر اوستا اوغر **د»»سد»»** .
 ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. در گزارش پهلوی چیر **د»»سد»»** .

۱۱- خواندن (**زید»»سد»»سد»»** .) زون **زید»»سد»»** . zavan خوانش
 (استغائه). یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- یاری، پناه = **کیردوشا»»سد»»سد»»** . kərədušhâ ، نگاه کنید به .
 Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳- رسیدن، آمدن (**ی»»سد»»سد»»** .) = **گم»»سد»»** . gam (= **جس»**
سد»»سد»» . Jās) ، یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱- **سُخن»»سد»»سد»»** . saxvār ، در گزارش
 پهلوی نیز سخون **سد»»سد»»** . در بند ۵ از هات ۵۳ نیز بواژه ساخون
 چهارمین بند

دوسر ۳۳۳ sāxvan برمیخوریم که بمعنی سخن است از مصدر سنگه دوسر ۳۳۳ .
 sanh یعنی گفتن، آگاهانیدن، آموزانیدن. در فُرس هخامنشی تَهه thah، در
 گزارش پهلوی آموختن ۱۱۳۳۳ در هات ۳۱ بند ۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات ۴۳ بند
 ۶؛ هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹؛ هات ۴۶ بند ۱۷ بفعل سنگه دوسر ۳۳۳ برمیخوریم.
 نگاه کنید به: Commentar über das Avesta von Spiegel II B. S. 210;
 Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische
 Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36 .

در اینجا یاد آور میشویم که واژه سنگه در پار ۷ از یستمین فرگرد و نیداد چندین
 بار با جزء پیتی: دوسر ۳۳۳ - دوسر ۳۳۳ . paiti-sanh آمده بمعنی دفع بلا کردن
 یا برگردانیدن آسیب و گزند با نماز و نیایش، از همین واژه است پاسخ در فارسی.
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۴- بهتر زیاد دارد یا بهتر زیاد دارنده = مَیرِ یشتَ دوسر ۳۳۳ .
 mairista . صفت است از مصدر مَر دوسر ۳۳۳ . mar یادداشتن، چنانکه در بند
 ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱۴ از هات ۴۳ آمده. مَر mar نیز بمعنی واج گرفتن و زمزمه
 کردن است یعنی نماز و نیایشی را آهسته بر زبان راندن و برشردن، باین معنی در
 اوستا بسیار آمده است. در گزارش پهلوی اَشْمُرْتَن ۱۱۳۳۳ oshmurta
 شمردن، از همین بنیاد است واژه بیمر (= بی + مر) و امار و اماره یا آمار و آماره
 که بمعنی شمار و شماره است. لیبی گوید:

اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره (فرهنگ سروری)

مَر دوسر ۳۳۳ . mar در اوستا چنانکه در فُرس هخامنشی، نیز بمعنی
 مردن است، در پهلوی مورتن ۱۱۳۳۳ . یادداشت شماره ۶ همین بند نگاه کنید.

۴- واژه هایی که به «پیش از این» و «پس از این» گردانیدیم در متن
 پتیری چیتیت دوسر ۳۳۳ pairiçithi و آئیبی چیتیت دوسر ۳۳۳ .

ait pairi : پیش (یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۳۴ نگاه کنید) ، آئیی مدون . aipi : پس، وواژه چیت ۰۴۲۲ . cit که در فارسی چه گوئیم، در جاهای دیگر اوستا چیت ۰۴۲۲ . eit و در فرس هخامنشی چی ey و جزء ایت ۰۴۲۲ . it در جاهای دیگر اوستا ایت ۰۴۲۲ . it که از برای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهم دیگر بکار میرود. نگاه کنید به: Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860 Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309 این واژه‌ها را میتوان بمعنی «چه پیش و چه پس» یا «چه در گذشته و چه در آینده» گرفت .

۴- ورزیدن (وازدای یازدهم .) = وِرَزَ وازدای کر . varaz, در پهلوی ورزیدن (وازدای بیستم) بمعنی کردن، ساختن، بجای آوردن، انجام دادن و گزاردن است . در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳؛ بند ۱۱ از هات ۴۳؛ بند ۱۹ از هات ۴۶؛ بند ۱۰ از هات ۵۰؛ بند ۱ از هات ۵۱ و جز آن باین واژه بر میخوریم .
۵- دیو = دَوَو وازدای بیست و دو . daêva ، پروردگاران آریائی پیش از زرتشت چنین نامیده میشده‌اند، از آن جدا گانه سخن داشتیم .

۶- مرد = مَشَّیه وازدای بیست و سه . mashya ، همچنین در گاتها مَرَت وازدای بیست و چهار . marəta آمده، در فرس هخامنشی مرتیه martiya ، در پهلوی مرتوم وازدای بیست و پنج . mar که در یادداشت شماره ۲ گفتیم بمعنی مردن است. یادداشت شماره ۸ از بند ۷ و بواژه مَشَّ وازدای بیست و شش . masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ همین هات و از برای واژه‌های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۷- دادگستر بجای ویچیر وازدای بیست و شش . vi-ēira آمده، همین واژه است که در فارسی وزیر گوئیم و در زبان عربی از فارسی گرفته شده است .
ویچیر (در تائیت ویچیرا وازدای بیست و هفت . vi-ēirā) صفت است بمعنی تصمیم

گیرنده، فتوی دهنده، حکم کننده، دانا، بخرد، از مصدر چی ۰۲۲. یت یعنی برگزیدن، بازشناختن یا انتخاب کردن و امتیاز دادن. باجزه وی: وی چی ۰۲۲. vi-ēi، در بند ۱۵ و بند ۱۷ از هات ۴۶ آمده است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد بجا مانده بسیار است. از آنهاست: چیدن، انجیدن، گزیدن، گزاردن، گزارش، گزاره، و جر، و جرگر، گزیدن. درپهلوی ویچیتن ۱۱۳۹۱ vitān، گزاردن درپهلوی ویچارتن ۱۱۳۹۱ viçārtan، گزارش درپهلوی ویچاریشن ۱۳۰۱۳ viçārishn. گزارش و گزاره بمعنی تفسیر است. چون امروزه از واژه وزیر معنی اصلی برنمیآید بجای آن دادگستری آوردیم. بواژه ویچیتنه ۱۱۳۹۱ vi-ēitha بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

۸ - خواستن (۰۲۳۳۳۰) = وَس ۰۲۳۳۳۰ vas، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید، از برای واژه «همچنان» بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - ما نیز برآئیم: ۰۲۳۳۳۰. از مصدر آه ۰۲۳۳۰ ah: هستن، بودن که بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ گذشت.

۱۰ - ایدون یا اینچنین = ات ۰۲۳۳۰ at مانند واژه آنها ۰۲۳۳۰

athā که بیادداشت شماره ۱۲ از نخستین بند همین هات گذشت. پنجمین بند در گزارش پهلوی ایتون ۱۱۳۹۱ شده و بسا هم ترجمه نشده است.

۴ - برآئیم: در متن ۰۲۳۳۰. از مصدر آه ۰۲۳۳۰ ah: هستن، بودن.
۴ - دست بلند شده، دست بسوی بالا برداشته، بیادداشت شماره ۳ از نخستین بند از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - آفرین خواندن (۰۲۳۳۰) = فری (۰۲۳۳۰) fri ستودن، خوشنود کردن و بمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواستن و آمرزش خواستار

بودن و ستاییدن و نیاییدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۹ و بسا در جاهای دیگر اوستا. با جزء آ: **سدر لریه**. نیز در اوستا بسیار آمده و از همین بنیاد است آفرین **سدر لریه**. *afrina* که در فارسی آفرین گوئیم، چنانکه در گشتاسب یشت پاره ۳، و آفریتی **سدر لریه** و *âfriti* و آفریون **سدر لریه** *âfrivana* و جز آن و از همین بنیاد است فریه **سدر لریه**. *frya* یعنی دوست. یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۴۳ و بجلد خرده اوستا ص ۲۴۴-۲۲۵ نیز نگاه کنید.

۵- در اینجا مراد از «روان من» همان گوشورون یاروان چار پایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان گله مند است اما جانوران بارور = **سدر لریه** در بند ۱۴ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۴ و بند ۱۹ از هات ۴۶ همچنین در پاره ۳۷ از فرگرد و ندیداد آمده و در همه جا آزی **سدر لریه** *azi* صفت گشو آورده شده است، در یسناس ۳۸ (هفت هات) پاره ۵ آزی صفت آب آمده یا اینکه نام يك گونه مایع است، در گزارش پهلوی (= زند) همان پاره از یسناس ۳۸ آزی **سدر لریه** *aziš* (بخش اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده «خذوك» چنانکه میدانم *خذوك* = *خدو* یعنی آب دهان:

او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نی و هر ولی
او خدو انداخت بر روی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه

(جلال الدین)

در فصل ۲۱ بند هش که هفده گونه مایع بر شمرده شده در نخستین فقره آمده: «دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پوس (پس = جنین) پرورند» نریوسنگ *Neriosangh* دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه های آزی *azi* و گشو *gao* را چنین گردانیده: *trivârshiki-gauh* یعنی گاو سه ساله.

۶- خواهش: **سدر لریه** *fērasâ*، با واژه فرسا **سدر لریه**.

آرش **ارښ** . arš آمده . ییادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .
 جزء دوم این صفت از مصدر جی **جی** . ji که در پهلوی زیویستن **زیویستن** ۱۱
 zīvistan و در فارسی زیستن گوئیم در آمده است . از همین بنیاد است جیتی
جیتی . jiti یعنی زندگی و نیز از همین بنیاد است صفت جو **جو** . jva
 که در بند ۷ از هات ۴۵ آمده یعنی زنده، در پهلوی زیوندک **زیوندک** zivandak
 و در فرس هخامنشی جیو **جیو** jīva ، از همین واژه است جیوه که ژبوه هم گفته شده و معرب
 آن زبوق است . ییادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و ییادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰
 نگاه کنید . همچنین واژه گیه **گیه** . gīya بمعنی زندگی در خودگات‌ها بسیار
 آمده ، چنانکه در بند ۴ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۵۱ ، جی
جی . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است ، چنانکه در فرگرد
 ۱۵ و ندیداد پاره‌های ۱۳-۱۴ . همچنین جی **جی** در یسنا ۳۹ (هفت‌هات) پاره ۱ بمعنی
 پروراندن و جان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجا یاد آور میشویم : گیه **مرتن** . gīya-marətan
 که در فارسی کیومرث گوئیم در اوستا نخستین بشر است بجای آدم
 در مذهبهای سامی . این نام مرکب است از گیه **از مصدر مرت** . mar
 که در یسنا ۶ از بند ۶ پیش گفتیم بمعنی مردن است . کیومرث یعنی زنده
 در گذشته یا جاننداری که مردنی است . ییادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰
 نگاه کنید .

۹ - شبان = فشوینت **فشوینت** . fshuyant اسم فاعل است از
 فشو **فشو** . fshu یعنی پروراندن ، چارپایان پروراندن ، از گله پرستاری
 کردن ، از رمه‌گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت فشوینت در بند ۱۰
 از هات ۳۱ نیز بر میخوریم ، همچنین **پسو** . pasu و فشو fshu
 بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی است ، چنانکه در بند ۱۵ از هات ۳۱

و در بند ۹ از هات ۴۵ و در بند ۱ از هات ۵۰، در گزارش پهلوی به پاه ۴۳۵
 pāh گردانیده شده و بسا هم بجای آن گوسپند 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥 آورده
 شده . پَسو pasu در اوستا برابر است با واژه لاتین pecus . از واژه فشو fshu
 در فارسی واژه شُبان (بضم شین) که چوپان نیز گوئیم بجا مانده است ، در پهلوی
 شوپان 𐭥𐭥𐭥𐭥 . در اینجا یاد آور میشویم که افتادن حرف فِـاء اوستایی از سر
 واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشرَم 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . fsharāma
 درباره های ۹-۱۱ از فردگرد ۱۵ و ندیداد که در پهلوی (𐭥𐭥𐭥) و در فارسی شرم
 شده است . همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه های فارسی چون خَشپ
 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . xshap که در پهلوی (𐭥𐭥𐭥) شب و شب شده ، و خَشتهر
 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . xshathra در پهلوی شتر 𐭥𐭥𐭥𐭥 در فارسی شهر و جز آن .
 ۱۰- دروغپرست = در گونت 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . dragvant ، بیادداشت
 شماره ۳ از بند ۲ همین هات نگاه کنید .

۱۱- آسیب = فرجیائیتی 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . fra-jyāiti : آسیب ،
 گزند ، تباهی ، زیان ، شکستگی ، از مصدر جیا 𐭥𐭥𐭥𐭥 : jyā : پیر شدن ، کاهیدن
 ناتوان گردیدن . همچنین جیا Jyā در اوستا بمعنی زِه (زه کمان) آمده چنانکه در
 مهریشت باره ۱۱۳ و ۱۲۸ .

۱- آیین یادستور و داوری در بند ۹ از هات ۴۸ نیز آمده = وَفوَ 𐭥𐭥𐭥𐭥 .
 ششمین بند | vafu از مصدر وَف 𐭥𐭥𐭥 . vaf که در یادداشت شماره ۱ از بند ۳
 از هات ۲۸ گذشت .

۴- خودگفت = 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . اِ 𐭥𐭥 𐭥 ضمیر است یعنی خود
 (خویش) از بنیاد آ 𐭥𐭥 . a : من خود ، تو خود ، او خود . از همین بنیاد است
 واژه اَس چیت 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . asçit در بند ۱۸ از هات ۴۶ : من خود نوید
 میدهم . نگاه کنید به : Awestalitteratur von Geldner , im Grundriss
 der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2 ; Altiranisches Wörterbuch von
 Bartholomae Sp. 11

گفتن = وچ یاد ۲۰۰ . ۷۴۵ در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت .

۴ -- فرزانهگی ، بخردی ، دانایی = ویانا **یادسد** . vyânâ ، در گزارش پهلوی (زند) ویچاریشن **یادسد** vicârishn (= گزارش) بمعنی حکم و فتوی گرفته شده است ، در بند ۷ از هات ۴۴ نیز بهمین واژه برمیخوریم و در آنجا در گزارش پهلوی آمده : که ویندینت **یادسد** amat vindênêt « که داند » . ریشه واژه ویانا vyânâ درست روشن نیست شاید از مصدر یا **یادسد** yâ باشد که بمعنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی : **یادسد** vi-yâ ، yâ با جزء آپ **یادسد** apa در پاره ۵۷ از بهرام یشت آمده یعنی بدر رفتن و با جزء اوپ **یادسد** upa در پاره ۳۳ از تیر یشت آمده **یادسد** در **یادسد** در **یادسد** . یعنی رسیدن .

۴ - یافتن = وید **یادسد** vid (بارتولومه در فرهنگ خود وید vaed **یادسد** نوشته) یعنی جستن ، پیدا کردن ، بدید آوردن ، بدست آوردن ، گرفتن ، یافتن ، رسیدن . در پهلوی وینداتن **یادسد** vindâtan در بند ۸ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۹ و در بنده ۵۱ از هات ۵۱ نیز آمده و با جزء فرا : **یادسد** - **یادسد** fra-vid ، در بند ۱۱ از هات ۴۴ بآن برمیخوریم . همچنین از واژه وید **یادسد** در بند ۶ از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ بمعنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید . واژه های ویدیدن و ویده که در فرهنگهای فارسی بمعنی چاره جستن و چاره جسته و چاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد . در اینجا ویست **یادسد** vista آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یا پیدا شده و پدیدگشته . در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا بمعنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن و در یافتن است در همین بند ۶ از هات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکاررفته :

وایدو ویدوانه . vidvanh ویدو ونگه و به شناس گردانیدیم . اسم مفعول آن نیز ویستَ vista بمعنی شناخته شده و دانسته شده در بند ۸ از همین هات و در بند ۲ از هات ۴۸ و در بند ۱ از هات ۵۰ بکاررفته است . بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ همین هات نیز نگاه کنید .

۵ - ونه = نَیدَا {ویدو ویدو} . naēdā ، در پخشهای دیگر اوستا نَیدَا {ویدو ویدو} . naēdha ، در بند ۲ از هات ۴۵ و در بند ۲ از هات ۴۹ نیز آمده . در گزارش پهلوی هم به «ونه» گردانیده شده است .

۶ - از واژه سردار یا خدایگان و خواجه و بزرگ و از واژه ردکه در متن آهو {ویدو ویدو} . ahû ورتو {ویدو ویدو} . ratu آمده در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ همین هات سخن داشتیم .

۷ - بدرستی = اَشَات چیت {ویدو ویدو ویدو ویدو} . ashât-eit از روی راستی و درستی ، آنچنان که برابر است باداد و آیین ایزدی ، از روی آش {ویدو ویدو} . asha باکی و پارسایی و دین راستین .

۸ - چه = زی {ویدو ویدو} . zi در پهلوی نیز چیه {ویدو ویدو} و بساهم در گزارش پهلوی ترجمه نشده است .

۹ - آفریدگار = تهورِشتر {ویدو ویدو ویدو ویدو ویدو} . thwōrestar از مصدر تهورِس {ویدو ویدو} . thwarēs که در یادداشت شماره ۳ از نخستین بندهمین هات گفتیم بمعنی بریدن است و از آن معنی آفریدن و پدید آوردن اراده میشود .

۱۰ - ساختن {ویدو ویدو ویدو ویدو ویدو ویدو} . tash ، بیادداشت شماره ۴ از نخستین بند نگاه کنید و از برای واژه برزیگر یا کشاورز بیادداشت شماره ۴ از همان بند نگاه کنید .

۱ - سخن = ماتهر {ویدو ویدو ویدو ویدو} . mathra . بیادداشت هفتمین بند شماره ۶ از بنده از هات ۲۸ نگاه کنید

۴- افزونی: آزوتی **سی ۱۳۰ د** . āzûti (= آزوتیتی **سی ۱۳۰ د** .
 āzûti) ، دربند ۵ از هات ۴۹ نیز آمده، در پخشهای دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم
 چنانکه در یسنا ۱۶ پاره ۸ و در یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۲ و در یسنا ۶۸ پاره
 ۲ و در رشنیشت در پاره های ۳-۴ و در فرگرد ۹ و ندیداد در پاره های ۵۳ - ۵۷
 و در فرگرد ۱۳ پاره ۲۸ و در پاره های ۵۲-۵۶ از همان فرگرد.

بواژه آزوتیتی **دا سی ۱۳۰ د** . azuiti-dâ بمعنی گشایش دهنده در
 مهریشت پاره ۶۵ برمیخوریم . آزوتی در گزارش پهلوی (زند) بسا به چریبه
۳۰۳۰۳۰۳ çarpîh (چربی) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه **۳۰۳۰۳۰۳**
 awzûn-kîh (افزونی) چنانکه در همین بند هفتم از هات ۲۹ و در پاره ۲ از یسنا
 ۳۸ (هفت هات) ، در پاره ۸ از یسنا ۱۶ که در پاره ۸ از یسنا ۶۸ تکرار شده، همچنین
 در پاره ۲ از یسنا ۶۸ و در پاره ۲۸ از فرگرد ۱۳ و ندیداد آزوتی باواژه خشوید
۳۰۳۰۳۰۳ xshvidha که بمعنی شیر است یکجا آمده است . خشوید یا خشوید
۳۰۳۰۳۰۳ xshvid در گزارش پهلوی به شیرینه **۳۰۳۰۳۰۳** shîrînih
 (شیرینی) گردانیده شده است .

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آزوتی āzûti با واژه خشوید xshvid یکجا
 آمده و بمعنی فراوانی گرفتیم . در اینجا یاد آور میشویم که واژه شیرین و شیرینی از واژه
 شیر در آمده است .

آزوتی اصلاً بمعنی چربی است اما بسا از آن چیزی خوردنی اراده میشود در
 مقابل خشوید، چیزی آشامیدنی و روان .

آزوتی بسا باواژه ایژا **۳۰۳۰۳۰۳** îzâ آمده، چنانکه در گاتها در هات
 ۴۹ بند ۵ و در جا های دیگر اوستا: در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد ۹ و ندیداد
 و در پاره های ۵۲ - ۵۶ از فرگرد ۱۳ و ندیداد . این واژه هم در گزارش پهلوی گاهی
 به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است . از بند ها و پاره هایی که از گاتها
 و از پخشهای دیگر اوستا بر شمردیم برمیآید که از خشوید و ایژا بك چیز اراده

میشود و نیز دیده میشود که آزوتی با خشویذ یا بالیژا آورده شده است . در سانسکریت âhuti بمعنی نذر و فدیة و ilâ بمعنی آشام بجای آزوتی و ایژا اوستامیباشد .

چنین مینماید که آزوتی و ایژا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکار رفته باشد ، چنانکه در گزارش پهلوی در بسیاری از جا ها بهمین معنی گرفته شده است . از بنده از هات ۴۹ بخوبی پیداست که آزوتی و ایژا بمعنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است . (بیادداشت شماره ۹ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد نهم وندیداد و پاره های ۵۲ - ۵۶ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه های تندرستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رستن گندم و گیاه ، واژه های آزوتی و ایژا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزی و فراوانی باشد ، اما در پاره ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد ، آزوتی و خشویذ که بساواژه گیشوش گیشوش گیشوش یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه بمعنی چربی و شیر و گوشت است و در آنجا چنین دستور رفته که خوراک سگ باید از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است : اهورا مزدا در باره چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راست که از آنها پرستاری کنند تا از برای آنان مایه فراوانی و گشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد .

۳ - بازاستی همکام یا با اشا (اشَ در ریخ نه . asha) همخواست و هم اراده . بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - فرمان = ساسنا ووسه فدسه . بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید

- ۵ - فراوانی = خشوید xshvid، یادداشت شماره ۲ نگاه کنید.
- ۶ - واژه ای که «بخورش نیازمندان» گردانیده شده در متن hvôurushaēibyô آمده اما درست این است که hvôurusha باشد بصیغه جمع از برای واژه هواوروش hvôurusha یعنی خورش خواستار یا غذا خواهند و بخورش نیازمند، از مصدر خوار xvar (باوا معدوله) یعنی خوردن، درگزارش پهلوی نیز خوار تاران x^vartârân خورندگان شده است.
- ۷ - بجای واژه پاك سپنتا دوش سپنتا، spənta آمده، صفت است یعنی مقدس، از آن اهورا مزدا اراده شده است.
- ۸ - مردم = مَرَتَ marəta در بند ۵ از هات ۴۵ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ نیز آمده. یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات و یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.
- ۹ - نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا دیدا. یادداشت شماره ۸ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۱ - شناخته شده = ویست یا دومم. vista. یادداشت هشتمین بند شماره ۴ از بند ۶ همین ها نگاه کنید.

۲ - آیین یا آموزش و فرمان = سا سنا sāsna. یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید.

۳ - شنیدن (گوش دیدم) (گوش دیدم) = گشوش gush (گشوش دیدم) (gaosh) یعنی گوشیدن، گوش دادن، دریافتن و پذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن ۱۱۳۱۱، در فارسی نیوشیدن:

بنگر که چگویدت همی گنبد گردان گفتار جهان را بره چشمت بنیوش
(ناصر خسرو)

باین واژه در بند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۷

واهریمنی بکاررفته، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۲۴ وفرگرد ۳ و ندیداد پاره ۳۲ وفرگرد ۱۰ و ندیداد پاره ۴۵، در این دو پاره پسرین سخن از نالیدن دیوهاست. همچنین رود rud بمعنی بازداشتن است، چنانکه در هات ۵۱ بند ۱۲ و در یسنا ۱۹ پاره ۷ باجزء آپ: **رود رود** . apa-rud یعنی فرو گذاشتن، انداختن. در یسنا ۷۱ پاره ۱۸ باجزء اَو: **رود رود** . ava-rud نیز به همین معنی است، سوم رود rudh بمعنی رویدن است، در پهلوی روستن **رود رود** (رُستن)، چنانکه در یسنا ۱۰ پاره ۳، و باجزء وی: **رود رود** . vi-rudh در پاره ۱۲ از همان یسنا بمعنی سر بر زدن و رُستن است.

چهارم رود rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب)، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۱ و زامیاد یشت پاره ۴ و جز آن. از همین بنیاد است رود (رودبار) در فارسی.

۳ - خوشنود شدن = خشانمین **رود رود** . xshānmāne (Inf.)
همین یکبار در اوستا آمده. نگاه کنید به: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554
۴ - آواز = **وَج** یا **وَج** . vaē . بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - سُست، ناتوان = **ان ایش** . an-aēsha ، با حرف نفی **ان** در بند ۲ از هات ۴۶ نیز آمده، این صفت از مصدر ایس **د** . is (**د** . aēs) در آمده که در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن است. بیادداشت شماره ۷ همین بند نگاه کنید.

۵ - نگهدار = **راد** . rāda ، در پخشهای دیگر اوستا **راد** . rādha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت. در پاره ۲۳ از یسنا ۹ **راد** rādha بمعنی شوهر است، رادنگه **راد** . rādanh که در بند های ۱۳ و ۱۷ از هات ۴۶ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه درباره کیش و آیین است. همچنین رادنگه rādanh در بند ۷ از هات ۴۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده. این واژه ها از مصدر **راد** . rād

در آمده که بمعنی آماده بودن و خود حاضر کردن و کامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۶ از هات ۵۱. در فرس هخامنشی نیز راد rād بمعنی آراستن و آماده کردن و پرداختن است .

راستَ رَاسْتَهْ راسْتَهْ . rāsta راسْتَهْ صفت است (اسم مفعول) از مصدر راد ، یعنی آراسته و آماده و پرداخته و درست شده . در فارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژه راد رَاسْتَهْ راد رَاسْتَهْ اوستا و فرس است . در واژه «آراید» مصدر راد rād با جزء آ راسْتَهْ بهتر دیده میشود .

۶- ناتوان = اَسْوَرَهْ اَسْوَرَهْ . a-sûra با حرف نفی آ اَسْوَرَهْ ، سَوَرَهْ سَوَرَهْ . sûra یعنی توانا ، زورمند ، زبردست و نیرومند . بیادداشت شماره ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۷- شهریار توانا، پادشاه نیرومند = ایشاخشتهریه ایشاخشتهریه . xshathrya ایشاخشتهریه ، مرکب است از واژه خشتهریه ایشاخشتهریه . xshathrya یعنی شهریار، پادشاه، از واژه خشتهریه ایشاخشتهریه . xshathra (بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید) و از واژه ایشا ایشا . ishâ که صفت است از مصدر ایشا ایشا . is که بیادداشت شماره ۴ از همین بند گذشت .

۸- آرزو داشتن ، خواهش داشتن (و آسودن) = وَسْ وَسْ . vas . بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹- کی = کَدَا کَدَا . kadâ ، در جا های دیگر اوستا کَدَا کَدَا . kadha .

۱۰- خواهد بود = اَوَهْ اَوَهْ . از مصدر آه اَهْ . ah هستن ، بودن .

۱۱- آهنگام = یَوَا یَوَا . yavâ ، در اینجا از ظرف زمان است . بوژه یَوَا یَوَا . yu بیادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- ضمیر «او» = هَوئی هَوئی . hōi بر میگردد به چارپا .

۱۳- اَوُ اَوُ . avô = اَوَنگَهْ اَوَنگَهْ . avanh در بند ۱۲ از هات ۴۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده ، در گزارش پهلوی

ایاریه **سرسر** ayârih یاری، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۴ از هات ۳۲
 بوژه او (Inf.) avô بمعنی یاری کردن نگاه کنید.

این واژه از مصدر او **سرسر** av در آمده که بمعنی یاری کردن است و
 در بند ۷ از هات ۴۴ آمده و در آنجا بمعنی کوشیدن و غمخواری کردن گرفتیم، از همین
 بنیاد است او **سرسر** avar بمعنی یاریور که در بند ۱۱ از همین هات آمده است.
 ۱۴ - زستونت **سرسر** zastavant همین یکبار در اوستا
 آمده، در گزارش پهلوی توان **سرسر** از واژه زست **سرسر** zasta
 (دست) در آمده که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت.

۱ - شما = یوزم **سرسر** yūzəm، در بند ۱۱ نیز آمده و در بند ۹ از

هات ۲۸ هم بآن برخوردیم، بوژه خشم **سرسر** xshma
 یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بوژه یوشم **سرسر**

دهمین بند

سرسر yūshma در بند ۹ از هات ۳۲ و بوژه خشماک **سرسر**
 xshmâka در بند ۱۴-۱۵ از هات ۳۴ و بوژه یوشماک **سرسر** yūshmâka
 در بنده ۵۰ از هات ۵۰ و بوژه های خشماونت **سرسر** xshmâvant
 و یوشماونت **سرسر** yūshmâvant در شماره ۱۱ از بند ۱۱
 همین هات نگاه کنید.

۲ - ضمیر آنان: **سرسر** برمیگردد به چارپایان.

۳ - نیرو = ائوگنگه **سرسر** aoganh، در فروردین بشت پاره ۱۲
 ائوگر **سرسر** بمعنی نیرو و توانایی و زور است، همچنین در اوستا ائوگنگه

سرسر aojanh بهمین معنی آمده، چنانکه در گاتها هات ۵۰ بند ۳
 ائوگنگه **سرسر** aojanh نیز صفت است بمعنی نیرومند و توانا، چنانکه در گاتها هات ۳۴
 بند ۸، در بند ۶ از هات ۲۸ بصف ائوگنگهونت **سرسر** aojanhvant.

(**سرسر** بمعنی نیرومند برخوردیم و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند

۴ از هات ۳۴ و در بند های ۸ و ۱۶ از هات ۴۳ نیز بآن برخوایم خورد، در پهلوی

اوژ **سرسر** öz و اوژومند **سرسر** özomand.

۴ - شهریاری = خَشْتَهَرَ شَهْرِيَّارِي در بند آینه نیز آمده. *xshathra* در بند آینه نیز آمده.
 یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵ - او: این ضمیر برمیگردد به راد *rād* که بمعنی نگهدار است
 و در بند پیش یاد شده است.

۶ - خان و مان خوب = هوشیتی *hu-shiti* در بند ۱۰
 از هات ۳۰ و در بند های ۱۱ و ۱۶ از هات ۴۸ نیز آمده. در گزارش پهلوی (زند)
 هومانیشنیه *humânishnih* (خان و مان خوب)، واژه هوشوئیتهمن
hu-shôithaman که در بند ۶ از هات ۴۸ آمده با واژه
 هوشیتی یکی است. در گزارش پهلوی خواریه *xvârih* یعنی آسانی
 و گشایش. بنیاد این واژه هاشی *shi* میباشد که بمعنی خان و مان کردن
 و جای گزیدن و نشیمن ساختن و زندگی کردن و آرام گرفتن است، چنانکه در بند
 ۵ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۶، همچنین با جزء آ:
ê-shi بمعنی جای گزیدن و آساییدن و نشیمن کردن است، چنانکه
 در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۷، واژه نشیم که بمعنی جا و نشستگاه است
 باید از واژه شی *shi* با جزء نی *ni*: *ni-shi* باشد:

چنین گفت سیمرغ با پور سام که ای دیده رنج نشیم و کنام

نگاه کنید به: Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن. شین *shin*
 شی *shi* یعنی جای سرای، گاه، خانه، با واژه های
 دیگر ترکیب یافته چون رام شین *râma-shayana*
 یعنی رامشگاه. هوشین *hu-shayana* یعنی خوبسرای
 چنانکه در پاره ۲ تیریش و پاره ۴ مهریش. گوشین
gava-shayana یعنی گاوگاہ، چنانکه در پاره ۱۵ مهریش، گوشین درست
 بهمان معنی است که گوستان *gavô-stâna* یعنی گاوستان

در بند ۱۱ از هات ۳۲، در پخشهای دیگر اوستا ویدَ **yaédha** چنانکه در یسنا ۶۸ پاره ۱۳، ویدیشَت **yaédista** که در بند ۱۹ از هات ۴۶ آمده صفت تفضیلی است از ویدَ یعنی پدید آورنده تر، چاره سازتر.

۱۱ - مقصود از واژه « این » = **ahyâ** « این است » : برانگیختن چنین توانایی و شهر یاری که آسایش بخشد و رامش دهد، از اهورامزداست و بس، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن.

۱ - **kudâ** « کجا = کودا **ودوسه**، همین یکبار **یازدهمین بند** در گاتها آمده.

۳ - بجای راستی، منش نیک، شهر یاری؛ **asha** « **شسته** »، **وهموننگه** **وایسره** « **مردم** »، **vohu-manah** « **خشته** »، **xshathra** آمده، چنانکه پیداست در اینجا این واژه‌ها اسم مجرداند نه اسم خاص امشاسپندان اودیبهشت و بهمن و شهر یور.

۳ - مردم = **مَش** « **شسته** » **masha** (**شسته**) « **یادداشت** » شماره ۶ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۴ - پذیرفتن (**شسته**) « **شسته** » = **زَن** « **شسته** »، **zan**، در فرس هخامنشی **دَن** دانستن و شناختن، همان است که در پهلوی (**شسته**) و در فارسی دانستن گوئیم. در اینجا با جزء **پشتی** : **شسته** - **زَن** یعنی **paiti-zan** شناختن، پذیرفتن و با جزء **فَر** : **شسته** - **زَن** « **بنیاد** » **fra-zan** و فرزانه است که بمعنی دانش و داناست و زاء اوستا در آن بجا مانده است :

مخالفان تویی فرهند و بی فرهنگ معادبان تو نافر خند و نافرزان (بهرامی)
یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - شناختن (**شسته**) « **شسته** » از مصدر **خشنا** « **شسته** » **xshnâ**، در فرس هخامنشی نیز **xshnâ** همان است که در پهلوی (**شسته**) و در فارسی شناختن (شناس، شناسایی) گوئیم. در اینجا با جزء **فَر** : **شسته** - **زَن** « **بنیاد** » **frâ-xshnâ** یعنی **فَر** شناختن، بهمین واژه در بند ۱۲ از هات ۴۳ نیز برمیخوریم.

۶ - مه = مز maz، در پهلوی مس ۳۶ (مسمغان = مصمغان) یعنی بزرگ مغان، در لهجه دری: لهجه زرتشتیان ایران مامس و بامس یعنی مادر بزرگ و پدر بزرگ، در فارسی مه یعنی بزرگ و واژه های مهتر و مهتری و مهست و مهی و مهین یعنی بزرگتر و بزرگتری و بزرگترین و بزرگی و بزرگ در برابر کیه (کوچک) و کپتر و کپتری و کپی و کپین است، در بند ۲ از هات ۳۰ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ نیز بواژه مز maz (= بزرگ) بر میخوریم. مزیش mazista صفت عالی است یعنی مهست، مهترین، در بند ۵ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۱۳ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۵۳ باز بآن خواهیم رسید.

مزنگه mazanh یعنی مهی و بزرگی و فراوانی چنانکه در فرگرد ۷ و نداد پارۀ ۵۱ و یسنا ۵۸ پارۀ ۷ همین واژه صفت است یعنی بزرگتر، در گاتها مزینگه mazyanh چنانکه در بند ۱۷ از هات ۳۱، همچنین مزن mazanh یعنی بزرگی و بزرگواری، چنانکه در پارۀ ۲ از یسنا ۳۷ (هفت هات).

مزنت mazant بمعنی مه و بزرگ در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریش پارۀ ۴۴ و جز آن. یادداشت شماره ۵ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷ - واژه ای که به « آیین مغ » گردانیدیم در متن مگ maga آمده، در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بندهای ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ و در بند ۷ از هات ۵۳ دوبار نیز یاد شده است، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۵ از هات ۵۱ بواژه مگون magavan بر میخوریم، صفتی است که از واژه مگک maga در آمده است. باین دو واژه فقط در گاتها بر میخوریم، گزارندگان (مفسرین) اوستا بآن معنی های گوناگون داده اند از آنهاست: کار بزرگ، وظیفه مهم = Great work^۱.

(۱) Haug's Essays P. 166

در ترجمه بند ۱۲ از هات ۴۶ (اثنودکاب)

بزرگی ، کسار بزرگ = Grösse , Grosse Tat ؛ اشپیکل Spiegel نیز بهمین
 معنی گرفته است^۲ ؛ شغل و پیشه و کار = enterprise^۳ ؛ پونگر K.E.punegar
 از کانگا Kanga پیروی کرده بهمین معنی گرفته است^۴ ؛ توانایی ، بزرگی ، شکوه =
 Herrlichkeit, Macht, Grösse^۵ ؛ کار بزرگ ، وظیفه مهم ، دهش ، بزرگی =
 Grandeur , don , grand oeuvre ؛ برادری ، انجمن یگانگی =^۶ Brotherhood ؛
 میلز Mills در گزارش گاتهای خود هر کجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن
 را بزرگی و مقصد بزرگ و کشور بزرگ و مقصد مقدس ترجمه کرده =
 Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm^۸
 ثروت = riches^۹ ؛ مقصد مغ = Magian cause^{۱۰} ؛ گلدنر Geldner واژه مگ
 maga را به مغو ۱۳۶ د. moghu (مغ) که از آن سخن خواهیم داشت ، پیوسته
 مینویسد : مغو یکی از اعضاء مگ میباشد و مگ بمعنی جمعیت و فرقه یا انجمن است :
 Moghu " ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder
 einer Genossenschaft,"^{۱۱}

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118 : Commentar
 über Das Avesta II Band s. 217 .

(۳) Kanga, complete Dictionary of the Avesta Language .
 Bombay 1900 p. 388.

(۴) The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12,
 Bombay 1928 p. 42.

(۵) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(۶) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220: ibid.
 Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Athar-
 van Zarathushtra, Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gathas, Leipzig 1895.

(۹) Carnoy, Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute
 No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38.s.200.

همین دانشمند چندی پس از آن مگگ را بمعنی پاداش = Belohnung گرفته^۱ و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی = (auf das Paradies) Gnadengabe ترجمه کرده است^۲؛ بار تولومه Bartholomae این واژه را بمعنی مجمع دانسته بویژه مجمع دینی زرتشتی = Bund , Religionsbund . Geheimbund^۳؛ ریخات Reichelt از بار تولومه پیروی کرده بمعنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هیئت دینی زرتشتی^۴؛ اندر آس Andreas بمعنی دهش = Gabe دانسته همچنین لومل Lommel^۵؛ مارکوارت Markwart نیز بهمین معنی گرفته است^۶؛ دارمسترواژه مگگ^۷ maga را در بند ۱۱ از هات ۲۹ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ فضیلت = vertu و در بند های ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده، همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد، هرزگی = perversité ترجمه کرده این معنی بسیار شگفت آمیز را از دو واژه پهلوی در گزارش اوستا (زند) که نتوانسته درست بخواند و دریابد

(۱) Sitzungsberichte der Königlich Preussischen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(۲) Die Zoroastrische Religion (das Avesta) Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(۳) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(۴) Avesta Reader p. 188.

Covenant : Baily نیز بهمین معنی گرفته

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(۵) Ghatha des Zuraxthusthro (yosno 28.29,32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gatha's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(۶) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion, Roma 1930 s. 67-8.

در آورده است، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گزارش پهلوی بیرون آورده است.^۱

معنی‌هایی که باین واژه داده شده برخی از يك واژه سانسکریت که برابر این واژه اوستایی شناخته شده و برخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسبی باین واژه داده اند. در سانسکریت واژه مگه magha بمعنی ثروت، پاداش، دهش است. از دیرباز چندتن از دانشمندان باین واژه سانسکریت برخوردارند مگ را با آن یکی دانسته و بهمان معنی گرفته اند اما در استعاره و مجاز معنی آیین و یاجامعه زرتشتی بآن داده اند باین معنی: دین زرتشتی که از اهورا مزدا الهام شده، پیغمبر ایران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانی دانسته مردم را بدریافتن این گنجینه مینوی اندرز فرمود. در گزارش پهلوی (زند) مگ مگه magha به مکیه makih گردانیده شده یعنی می و بزرگی و از برای توضیح افزوده شده اپچکيه apêçakih یا اپچک شپیره apêçak-shapîrîh یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی پاک و بی آرایش، ناگزیر از واژه اویژگی، پاکی اخلاق یا تقدس اراده شده، چنانکه واژه‌های ویژگی و ویژه و ویژگیان و ویژگی در فارسی، گذشته از معنی خالص و پاک و ناآمیخته، بمعنی تقدس و مقدس است.

هر معنی که واژه مگ در بنیاد داشته باشد و هر معنی که گزارندگان روزگار ساسانی در گزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند و هر مفهومی که دانشمندان این روزگاران ما از پارسیان و اروپاییها از این اراده کنند، خود بندهای گاتها بهتر از همه گویای معنی آنست. چون امروزه معنی سرودهای گاتها و شنتر از پارینه است ناگزیر واژه‌های آنها هم پرتوی یافته مفهوم هر يك هویدا تر است.

از پنج بند گاتها که واژه مگ در آنها بکاررفته: هات ۲۹ بند ۱۱، هات ۴۶ بند ۱۴، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۶، هات ۵۳ بند ۷، در بندها خرد و بار آمده و در دو بند دیگر که واژه

(۱) Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.

مگَوَنَ مَدَع مَدَع } magavan در آنها آمده: هات ۳۳ بند ۷، هات ۵۱ بند ۱۵، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران از این دو واژه دین و آیین خود و پیروان دین خود را اراده کرده است، گذشته از این خود واژه مگ یاد آورمغو ۲۳۶ د. moghu اوستا و مگو magu در فرس هخامنشی است، واژه ای که در فارسی مَغ گوئیم و در عربی مجوس شده، و موبد، نامی که به پیشوایان دین زرتشتی میدهیم، هیئت اوستایی آن باید مَغَوَپَیْتِی ۲۳۶ د-۲۳۷ م. moghupaiti باشد.

در اوستا یکبار واژه مَغَوَآمَدَه آنهم در آمیزش بایک واژه دیگر: مَغَوَتِیش ۲۳۶ د-۲۳۷ م. moghu-tbish، صفت است یعنی مَغ آزار (یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) چنانکه در یسنا ۶۵ پاره ۷ آمده است.

داریوش بزرگ در سنگ نوشته بهستان (کتیبه یستون) از گماتا Gaumâta کسی که بنام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ در هنگام لشکر کشی کنوجیه بمصر، بتاج و تخت هخامنشیان دست اندازی کرده و خود را پادشاه ایران خواند و در دهم ماه باگ یادى Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح^۱) کشته شد، نام میبرد و چندین بار او را یاک مگو magu یعنی مَغ خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان از قرن پنجم پیش از مسیح بعد پیشوای دینی ایران mogos (مغ) نامیده میشده است. چون در جای دیگر از مَغ سخن داشتیم^۲ در اینجا بیش از این نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا صفحه ۷۵-۷۹)، در گاتها واژه مگَوَنَ مَدَع مَدَع } magavan که صفت است، کسی است پیرو مگ maga یا پیرو آیین مَغ. از این واژه مطلق زرتشتی اراده میشود نه مانند واژه

(۱) نزد کونیک. دهم ماه باگ یادى برابر است با ۲۸ اکتوبر:

Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Pouré-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

موبد که بویژه نامی است از برای پیشوای دین مزدیسنا، آنچه‌ان که واژه مجوس در درنوشت‌های قرون وسطی بمعنی مطلق زرتشتی نزد نویسندگان ایرانی و عرب بکار رفته است در فارسی نیز واژه مُغ (مغان) در نظم و نثر بمعنی موبدان و همه بهدینان یا زرتشتیان بکار رفته است.

۸- اکنون: 𐬨𐬀𐬎𐬀 nū در پهلوی چنانکه در فارسی نون نیز در ردیف کنون و اکنون آمده، فرخی گوید.

مردمان را راه دشوار است نون اندر آن دشت از فراوان استخوان
(فرهنگ جهانگیری)

۹- یاور = آوَر 𐬀𐬎𐬀 avar از مصدر آوُ 𐬀𐬎𐬀 av یاری کردن، پاسبانی کردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ همین هات نگاه کنید.

۱۰- بهره = راتی 𐬀𐬎𐬀 rāti بمعنی بخشش و دهش از مصدر «را» 𐬀𐬎𐬀 rā بخشیدن، در فارسی رادی گوئیم، مُعزّی گوید:

آن کامگار محتمل نیکو خصال و نیکدل شادی بطبعش متصل رادی بدستش مقترن
در بند ۷ از هات ۳۳ نیز باین واژه بر میخوریم. در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۳ واژه راتا 𐬀𐬎𐬀 rātā نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱- مانند شما = یوشماونت 𐬀𐬎𐬀 yushmāvant 𐬀𐬎𐬀 xshmāvant چون شما، بسان شما هم در گاتها خشماونت 𐬀𐬎𐬀 در بند ۳۴ و در بند ۸ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۴۹ نیز آمده، بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نیز نگاه کنید.

۱۲- ایستاده‌ایم = اهما 𐬀𐬎𐬀 əhmā از مصدر آه 𐬀𐬎𐬀 هستن، یعنی هستیم از برای خدمت شما، از برای بهره و سود دادن بشما هستیم و آماده‌ایم.

(اهنود گات: یسنا، هات ۲۰)

- نخستین بند**
- ۱ - سخن داشتن، گفتن (**وایدن ویج وید**) = وچ
واید . ۲۰ . vaē ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۲ - خواستار شنیدن (**ویدن ویج وید**) = ایش **ویدن** . ish --
 (**ویدن ویج**) بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۳ - دانا، آگاه = ویدوش **وایدورن** . vidus ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۴ - بیاد سپردن مزداتپه **مزدسپیدن** . از مصدر **مزداسپیدن** . maz-dâ که در بند ۱ از هات ۴۵ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا **مزدسپیدن** . maz-dâ بیاد سپردن ، بخاطر داشتن . مزداتپه mazdâtha که همین یکبار در اوستا آمده یعنی بیاد سپردنی ، چیزی که باید بخاطر داشت. از همین بیاد است **هومازدَر** **سومزداسپیدن** . hu-mazdar یعنی کسی که خوب بیاد نگاه میدارد ، نیکو بخاطرمی سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار ، دیگر در اوستا نیامده است . در گزارش پهلوی هومینیتار **سومزداسپیدن** hu-mênitâr یعنی آنکه خوب بیاد و منش دارد.
- ۵ - ستایش = **ستوت** **سومزداسپیدن** staota از مصدر **ستوت** **سومزداسپیدن** . stu که در فارسی ستودن گوئیم . **ستوت** در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۱۲ از هات ۴۹ نیز آمده، **ستوت** **سومزداسپیدن** . staotar یعنی ستایشگر، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۵۰ **سومزداسپیدن** stût که نیز بمعنی ستایش است در بند ۹ از هات ۲۸ **سومزداسپیدن** ، (بیادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید) و در بند ۲ و بند ۱۲ و بند

است با مصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشت در «دسمن بیس» urvâxshat که در بند ۱۳ از هات ۳۴ آمده از همین بنیاد است و در بند ۸ از هات ۴۴ اورواخشتنٹ در «دسمن بیس» urvâxshant یعنی شادکننده و خوشبخت سازنده (نگاه کنید به: Altiran. Wörterb. von Barthol Sp. 1542: اورواخش اوختی در «دسمن بیس» - «دسمن بیس» urvâxs-uxti که در بند ۱۲ از هات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، در پهلوی اورواخمنیه «دسمن بیس» urvâxmanih نیز بمعنی شادمانی و رامش است.

۸ - یادداشت شماره ۴ نگاه کنید بوژه هومانزدر، از برای واژه هو «دسمن بیس» hu یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - روشنایی - رنوجنگه «دسمن بیس» raoənih، در فرس هخامنشی نیز روجه rauəah، در پهلوی روشنیه «دسمن بیس» rōshnih در بند ۷ از هات ۳۱ و در بند ۵ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر روچ «دسمن بیس» ruč (= رنوج «دسمن بیس» raoč) روشن کردن، در پهلوی روشنیتن «دسمن بیس» aivi-racč، رōshanītan، با جزء اوی یا ائیوی مدکلده = مدی «دسمن بیس» aivi-racč (= مدکلده «دسمن بیس» = همان است که در پهلوی «دسمن بیس» و در فارسی افروختن گوئیم. واژه های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد، بسیار است، از آنهاست روز و روزنه و جز آن.

۱۰ - نگرستن (ویدل، دوسهسد) - «دسمن بیس» darəs دیدن، نگاه کردن؛ در بند ۵ از هات ۴۳ نیز آمده و با جزء وی: «دسمن بیس» vi-darəs در بند ۸ از هات ۴۵، «دسمن بیس» darəs نیز بمعنی دیدار و نگاه است و باین معنی با واژه دیگر ترکیب یافته چون خونگگ دس «دسمن بیس» x'əng-darəsa یعنی خورشید نگرش یا خورشید سان. یادداشت شماره ۷ از بند ۱۶ از هات ۴۳ نگاه کنید. در بند ۱۳ از هات ۳۲ دسات «دسمن بیس» darəsāt بمعنی نگرش و نگاه یا نگرستن است. یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱ - شنیدن (سردسرد) = سرو سرد . srū ، در بند آینده و در

بندهای ۳ و ۷ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۲۳ و در بندهای

دومین بند

۱ و ۶ و ۱۰ از هات ۴۵ و در بندهای ۶ و ۷ و ۹ از هات ۴۹ و در

بند ۱ از هات ۵۳ و جز آن نیز آمده است . در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فر :

سردسرد . fra-sru نیز بآن برمیخوریم . بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات

۲۸ نگاه کنید .

۲ - گوش = گیش (گیش) . gāusha ، در پخشهای دیگر اوستا

گیش ، گیش . gaosha ، در فرس هخامنشی گیش gausha همان است

که در پهلوی (سرد) و در فارسی گوش گویم از مصدر گوش . gush

(= گیش سرد) ، یعنی شنیدن ، نیوشیدن . بیادداشت شماره ۳

از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - دیدن (سردسرد) = وین وین . vin (وین وین) .

(vaên) ، در فرس هخامنشی وین vain ، در گزارش پهلوی (زند) دیتن وین =

دیدن ، در فارسی وین همان وین اوستا و وین فرس است اما در واژه‌های مرکب آمده

چون جهان بین ، خرد بین و جز آن . واژه‌های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون

بینا ، بینایی ، بینش ، بیننده . گذشته از این ، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی

همین مصدر و برخی از روی مصدر «بین» صرف میشود ، مثلاً زمان گذشته : دیدم ، دیدی ،

دید و جز آن از مصدر دیدن است و زمان حاضر : بینم ، بینی بیند و جز آن از «بین»

برابر مصدر دیدن در اوستا «دی» . di آمده که بمعنی دیدن و نگریستن و نگاه

کردن است چنانکه در بند ۱۰ از هات ۴۴ و در بند ۹ از هات ۴۹ (بارتولومه در فرهنگ

خود درستون ۷۲۴ چنین یاد کرده : (2 dâ(y) ، گذشته از بند ۲ از هات ۳۰ که مصدر وین

با جزء آ (a) آمده : اوین سرد . a-vin (= اوین سرد) . (a-vaên) در

بند ۲ از هات ۴۶ نیز با همین جزء بکار رفته است (بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۴۶

نگاه کنید) ، در بند ۱۳ از هات ۳۱ با جزء آئیی سرد . aibi آمده .

در بند ۱۰ از هات ۳۲ یادداشت ۳۳۳۳۳۳۳۳ (Inf.) vaēnañhe یعنی دیدن از همین بنیاد است ، در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانده : وینشن ۱۳۷۲ ، ویناک ۱۳۷۰ ، در فارسی به باء تبدیل یافته است ، همچنین در پهلوی وپازند خود این مصدر بجامانده : وینستن ۱۱۳۷۲۱ . vēnastan .

۴- منش = مَنَنگه ۳۳۳۳۳۳۳۳ . manañh ، یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۵- روشن = سوچ ۳۳۳۳۳۳۳۳ . sūča ، در بخشهای دیگر اوستا ۳۳۳۳۳۳۳۳ . sūka ، در گزارش پهلوی (زند) روشن لم ۳۷۰ ، از همین واژه است «سو» که بمعنی روشنایی است چون چراغ کم سو و چشم بی سو و ستاره کم سو، شمس فخری گفته :

مه وخورشید بر گردون گردان همی گیرد زرای روشنت سو
 سوچ sūča از سوچ ۳۳۳۳۳۳۳۳ (= سَوچ ۳۳۳۳۳۳۳۳ saoc) در آمده
 که در پهلوی (۱۱۳۳۳۳۳۳) و در فارسی سوختن گوئیم ، همچنین در پهلوی سوچینیتن
 ۱۱۳۳۳۳۳۳۳ sočīnītan آمده . در بند ۱۴ از هات ۳۲ همین فعل بکار رفته است اما در
 آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یا بغیرت و هیجان آوردن و برانگیختن .
 واژه سوخر ۳۳۳۳۳۳۳۳ . suxra که در پهلوی سُخر ۳۳۳۳۳۳۳۳ soxr و در فارسی
 سرخ گوئیم از مصدر سوچ ۳۳۳۳۳۳۳۳ . suč در آمده است .

sukra در سانسکریت بمعنی روشنایی است ، در بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ همین صفت از برای آتش آورده شده ، میتوان باذر افروزان یا آتش سرخ گردانید، در اینجا یاد آور میشویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارنده آب و تاب سرخ یا سرخگون .

۶- جدایی = وی چیتپه ۳۳۳۳۳۳۳۳ vi-ēitha بمعنی دستور و امتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی ، از مصدر وی چی ۳۳۳۳۳۳۳۳ vi-ēi یعنی برگزیدن ، باز شناختن ، در بند ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده . یادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۷- بجای واژه کیش در متن آوَرِنَ سِدْ سِدْ (â-varəna آمده ، بساهم در گاتها بی جزء آ سِدْ . (â) آمده : وَرِنَ وَا سِدْ } . varəna یا وَرِنَ وَا سِدْ } . ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳۱ و در بند ۱-۲ از هات ۴۵ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۳ از هات ۴۹ بمعنی دین و کیش یا ایمان و اعتقاد است، برابر واژه اوستا باید در فارسی گروش یا باور باشد. وَرِنَ varəna نیز نام سرزمینی است (در طبرستان) چنانکه در فقره ۱۷ از نخستین فرگرد و ندیداد و در فقره ۳۳ آن یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است وَرِنَ بمعنی کیش و اعتقاد از مصدر وَرَ وَا سِدْ } . var در آمده که بمعنی گروانیدن یا بمعنی بایمان و اعتقاد آوردن است، همچنین بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن و برتری دادن است. در پهلوی ورویتن ورویتن varavitan ، ورویتن ورویتن varavistan ، گرویتن ورویتن (= گرویدن) آمده، بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید. گذشته از اینکه واژه گرویدن در فارسی همان وَرَ var اوستا و وَر var فرس هخامنشی است که مانند بسیاری از واژه‌های دیگر واو به گاف برگشته ، واژه دیگری در فارسی نیز از همین بنیاد بجا مانده و آن واژه باور است بمعنی اعتقاد که از واژه های رایج فارسی است :

ز سودابه گفتار باور نکرد نمیداشت زایشان کسی را بمراد (فردوسی)
 در اوستا فعل وَرَ var بسیار آمده ، در گاتها : هات ۲۸ بند ۵ ، هات ۳۰ بند ۵ و ۶ ، هات ۳۱ بند ۳ و ۱۷ (در بند ۱۰ از هات ۳۱ با جزء فرا وَا سِدْ }) ، هات ۳۲ بند ۲ و ۱۲ ، هات ۴۳ بند ۱۶ ، هات ۴۷ بند ۶ ، هات ۵۱ بند ۱۸ ، هات ۵۳ بند ۴ .
 بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۸- بجای «هریک، هریک» در متن نَرَمَ نَرَمَ } سِدْ } . ، نارَمَ نارَمَ } narēm-narēm آمده از واژه نَرَ } سِدْ } . nar که در فارسی نیز نر گویم در اوستا بجای مرد میآید در برابر نائیری و سِدْ } . nāiri زن، در اینجا بمعنی هریک یا هر کس گرفته شده است ، در گزارش پهلوی بجای آن مرد وزن آورده شده است .

هات ۲۹ نگاه شود.

۱۴ - دریافتن (ر س ط و س ه م ی) = بود ر ر ی . bud (= بُود
 ر س ط و . baod)، بوذ ر ی . budh؛ در پهلوی بویستن ل س ی و در فارسی
 بوییدن گوئیم. بود bud در اوستا چنانکه بوی بردن در فارسی بمعنی دریافتن (درك
 کردن)، و آگاه شدن نیز آمده، پیاره ۲۱ از هات ۹ نگاه کنید در نخستین جلد یسناس
 ۱۶۵؛ در بند ۲ از هات ۳۰ این واژه با جزء پیتی ر س ه م ی . paiti آمده.
 ۱۴ - پایان پذیرفتن، انجام گرفتن = س ز د یائی س ه م ی و س ه م ی . (Inf.) sazdyāi
 در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر س ن د س ه م ی و س ه م ی sand که بمعنی ساختن
 و بجای آوردن است. بیادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.
 برخی این واژه را از مصدر س ن گ ه س ه م ی و س ه م ی sañh که بمعنی گفتن و آگاهانیدن
 و آموزانیدن است گرفته اند، بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱ - در آغاز = پ ت و ا و ر و ی ه ر س ط و ر ل و و ی ه . paouruyê از ظروف زمان

است، در بند ۱۱ و در بند ۱۹ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۵ نیز
سومین بند آمده، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه شود.

۴ - گوهر: بجای این واژه مَینو س ه م ی و س ه م ی mainyu (مَینو س ه م ی و س ه م ی .
 manyu) آمده، در پهلوی مینوک ۱۲۶ و در جمع مینوکان ۳۵۱۲۶ . مَینو
 س ه م ی و س ه م ی mainyava صفت است (در تائیت مَینووا س ه م ی و س ه م ی) که
 در فارسی مینو شده بمعنی بهشت و فردوس است، نظامی گفته:

یکی مجلس آراست از رود و می که مینو ز شرمش بر آورد خوی

در اوستا مینو بمعنی خرد و روان یاروح است، در زبانهای اروپایی چون فرانسه
 و انگلیسی و آلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند، بیادداشت شماره ۳ از بند
 ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

صفت مَینو mainyava که در جاهای دیگر بمعنی روحانی و معنوی است،
 بسا با صفت گَیتهیه ر س ه م ی و س ه م ی gaêthya (از گَیتهها ر س ه م ی و س ه م ی .

gaèthâ = گیتی) آمده که بمعنی مادی و جسمانی است، چنانکه در پاره ۲۰ از
 یسنا ۱۹ و در پاره ۸ از یسنا ۲ و در پاره ۱ از یسنا ۳ (هفت هات) و جز آن، (یادداشت
 شماره ۲ از بند ۴ همین هات نگاه کنید). مینوی = مَینِیَوَ mainyava و جهانی = گَیْتِیَه
 gaèthya در فارسی درست برابر است با معنوی یا روحانی و مادی یا جسمانی عربی، بنابراین
 مَینِیَوَ چیزی که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیر مرئی) باین معنی در پاره ۳ سر و ش
 یشت و در پاره ۱۷ فروردین یشت آمده. در آن دو پاره سخن از دروغ بچشم نیامدنی است
 بساهم صفت ایزدان و دیوها آمده: ایزدان بچشم نیامدنی و دیوهای ناپیدا، چنانکه در پاره
 ۹۷ مهر یشت و در پاره ۱۹ از یسنا ۱. در پاره های ۱-۲ از یسنا ۱۶ در میان ایزدان یعنی کسانی
 که در خور ستایش اند، اهورامزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی
 یاد شده اند (بجمله خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۸۶ نگاه کنید)، از مینو
 که در فرهنگ (ادبیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده میشود.
 سَپَنْتَوَ مَینِیَوَ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . spəntō. mainyu یا سپنتو مَینِیَوَ
 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . spəntō mainyava چنانکه در آغاز همین هات گفتیم
 نماینده خرد یا روان پاکِ مزد است در برابر آنگرو مَینِیَوَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀
 anrō. mainyu یا آنگرو مَینِیَوَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 anrō mainyava
 نماینده روان تیره که در فارسی اهریمن گوئیم (یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴
 نگاه کنید). مَینِیَوَ مَنَنگَه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 manənh که بمعنی منش است از یک بنیاد
 است، هر دو از مصدر من 𐬀𐬎 . man در آمده که بمعنی اندیشیدن است و در پهلوی
 مینین 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 شده است (یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید)
 مَینِیَوَ مَنَنگَه هر دو در فارسی «من» شده چنانکه در واژه های اهرمن
 و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بد خواه)، به بند ۲ از هات ۴۵ نیز
 نگاه کنید.

چون در فارسی واژه ای از بنیاد واژه مَینِیَوَ ارستا که درست معنی آن را برساند
 بجا نمانده ناگزیر بجای آن «گوهر» آوردیم و آن را بمعنی اصلی خود که تخمه

ونژاد یا ذات واصل و عنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی ز شب (فردوسی)
 « که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »
 (ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ۴۶)

جوهر (جواهر) معرب از گوهر یا گهر پهلوی (۳۵۱ .) و پارسی بمعنی سنگهای گرانبها ، معنی است که بعدها بآن داده شده است .

۳ - همزاد : یم ۳۵۶۳۵ . yāma ، در سانسکریت yama از این واژه همزاد اراده شده یعنی دو بچه که یکبار از مادر زاییده شوند ، آن را در تازی توأم خوانند . زمخشری همین واژه پسین را در مقدمه الادب (ص ۴۶ س ۱) همشکم ترجمه کرده است ، در زبان رایج فارسی دو قلو گویند و در زبان ادبی جنابه بضم اول : دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا مادر بخت یگانه زای صفاهان (خاقانی) در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳ قره ۴ نیز از مصدر خیر و شر یا این دو گوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی و بدی جهان اند و آبشخور همه نیکویی و زشتی زندگی ، یاد شده است .

۴ - بجای پندار و گفتار و کردار ، مننگه ۳۵۳۳۳ . mananh ، و چنگه ۳۵۳۳۳ . vačanh ، شیئوتهن ۳۵۳۳۳ . shyaothna آمده است .

۵ - بهتر و بتر : وهینگه ۳۵۳۳۳ . = و خینگه ۳۵۳۳۳ .
 vahyanh = vahyanh ، در جاهای دیگر اوستا و نگهنگه ۳۵۳۳۳ . vanhanh ، در پهلوی و هتر ۱۵۳۳۳ و در فارسی بهتر گوئیم ، صفت تفضیلی است از واژه ونگهو ۳۵۳۳۳ . vanhu (= و هو ۳۵۳۳۳ . vohu) که در پهلوی وه ۱۵۳ و در فارسی به گوئیم . وهینگه = و خینگه در بند ۲ و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ و ۱۹ از هات ۵۱ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده است .

بتر : در متن اکث ۳۵۳۳۳ . aka یعنی بدوزشت ، بمناسبت عطف بوژه پیش بتر آوردیم . صفت تفضیلی اکث در گاتهاشینگه ۳۵۳۳۳ . ashyanh میباشد چنانکه

در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ از هات ۵۱ بکار رفته است. در جاهای دیگر اوستا آشنکه مدیج مدوژس . ashanh چنانکه در پاره ۳۱ از هات ۵۹ همچنین در پاره ۲۶ از مهر یشت باواژه اکتر مدوسم مدلد . akatarā بر میخوریم بمعنی بتر، آک مدوس . aka در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۳۲ بندهای ۳ و ۵ و ۱۲، هات ۳۳ بندهای ۲ و ۴، هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۵ بند ۱، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۷ بند ۴، هات ۴۹ بند ۱۱ یعنی بد و بد خواه، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید: آکی نرسید بر تو از من صد بار مرا ز تو رسد آک در فرهنگها اک نیز یاد شده است.

۶ - در اندیشه: در متن خوفن مدول مدلد . $\text{x}^{\text{v}}\text{afna}$ آمده، همین واژه است که در فارسی خواب گوئیم، در بنده از هات ۴۴ نیز آمده از مصدر خوپ مدس . $\text{x}^{\text{v}}\text{ap}$ ، در پهلوی خوبتن (مدس مدس) و در فارسی خفتن و خوابیدن و خسییدن گوئیم، در بند ۳ از هات ۳۰ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور و اندیشه.

۷ - هویدا شدن (مدول مدس مدس) = سرو مدلد . sru ، در یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی شنیدن و نیوشیدن و سرودن و شنوایدن است، در اینجا با جزء مدول . a-sru آمده، مُراد شنوایدن و بگوش رسانیدن و خود را شناسانیدن و نمودن و هویدا ساختن است.

۸ - برگزیدن (مدس مدس مدس) = وی چی مدلد . vi-ēi ، در بند ۶ همین هات نیز آمده، در این دو بند با واژه یرش مدلد . arēs آمده یعنی درست برگزیدن. در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۹ واژه وی چید یایی مدلد . viēidyāi (Inf.) از همین بُنیاد بمعنی برگزیدن و باز شناختن نیز با واژه یرش آمده است. یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۶ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

در اینجا یاد آور میشویم که واژه چینود (پل صراط) که در بند های ۱۰-۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ آمده از بُنیاد همین مصدر است، از آن جدا گانه

سخن داشتیم .

اما واژه اِرشُ {اِرشُ} . eras در گاتها و در پخشهای دیگر اوستا اَرشُ ، جدا گانه در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۴۴ بند های ۱ - ۱۹ ، هات ۴۸ بند ۹ و جز آن، بساهم با واژه های دیگر آمیزش یافته چون اِرشُ رَتو {اِرشُ} - {اِرشُ} . eras-ratu یعنی درست رد (در باره رد بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید) چنانکه در هات ۵۱ بند ۵ ؛ اِرشُ وَچَنگه {اِرشُ} - {اِرشُ} . eras-vaçanh یعنی راست گفتار ، درست سخن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۴۹ . در جاهای دیگر اوستا اَرشُ وَچَنگه {اِرشُ} - {اِرشُ} . arg-vaçanh ؛ اِرشُ {اِرشُ} . eraz نیز همین واژه است و با واژه های دیگر در آمیخته چون اِرشُ اوخَدَن {اِرشُ} - {اِرشُ} . eraz-uxdhan (= اِرشُ اوخَدَ {اِرشُ} - {اِرشُ} . eraz-uxdha) یعنی درست گفته شده چنانکه در هات ۴۴ بند ۱۹ ؛ اِرشُ اوخَدانی {اِرشُ} - {اِرشُ} . eraz-uxdhai یعنی راست گفتن چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۹ (جزء اخیر این واژه ها از مصدر وَچُ {اِرشُ} - {اِرشُ} . vaç میباشد، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید) .

در جاهای دیگر اوستا اَرشُ اوخَدَ {اِرشُ} - {اِرشُ} . arg-uxdha آمده ؛ اِرشُ جی {اِرشُ} - {اِرشُ} . erazaji یعنی راست زندگی کننده چنانکه در هات ۲۹ بند ۵ و در هات ۵۰ بند ۲ و در هات ۵۳ بند ۹ (بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید) .

اِرشیه {اِرشیه} . arashya که در باره ۴ از یسنّا ۴۰ (هفت هات) آمده یعنی درست کار یا راست گنش ؛ اِرشو {اِرشو} - {اِرشو} . arashva نیز صفت است بمعنی راست و درست یا درست کردار (بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) همچنین صفت اِرشو {اِرشو} - {اِرشو} که بمعنی راست و درست است از بنیاد اِرشُ {اِرشو} - {اِرشو} میباشد باین واژه در بندهای ۵ و ۶ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ و در بند ۲ از هات ۵۳ بر میخوریم و در همه جا صفت راه آورده

شده است. رزیشْت لُردِردِرد . razista صفت عالی است از اِرزو ərezu
یعنی راست ترین، درست ترین چنانکه در بند ۱ از هات ۳۳ (ییادداشت شماره ۳
از بند ۱۳ از هات ۵۱ نگاه کنید).

۹ - نیک اندیش، بداندیش یا نیکخواه، بدخواه: هودا ۳۳ دوس . hu-dâ
(۳۳ دوس ۳۳) دوزدا ۳۳ دوس . duz-dâ (۳۳ دوس ۳۳) در
گزارش پهلوی هوداناک ۳۳ سو ، دوش داناک ۳۳ سو

در سوراژه «دا» اختلاف کرده اند، برخی آن را از مصدر دا ۳۳ دوس . dâ بمعنی
دانستن گرفته اند، اما چنانکه در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفتیم
مصدر زَن ۳۳ دوس . zan در اوستا بمعنی دانستن است و در فرس هخامنشی دَن dan
(ادانا adānâ) چنانکه در سنک نپشته داریوش بزرگ در بیستان (بیستون)، در کُردی
که یکی از لهجه های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است، در واژه های فرزانه
و فرزانه که گفتیم بمعنی دانش و داناست از همین مصدر است، با جزه فرا : لُردِردِرد .
frazān ، در پهلوی فرزانه ۳۳ دوس و frazānak و فرزانه ۳۳ دوس .
frazānakīh فرزانه گویی، چنانکه دیده میشود در این واژه زاء اوستا بجامانده است .
در بند ۳۲ از هات ۳۱ و در بند ۳ و بند ۱۳ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۵ و
بند ۳ از هات ۴۸ بو اژه هودا ۳۳ دوس . hu-dâ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ بو اژه دوزدا
۳۳ دوس . duzdâ بر میخوریم. در پخشهای دیگر اوستا نیز این دو واژه بسیار آمده
اما با ذال: هودا ۳۳ دوس . hu-dhâ و در گزارش پهلوی هوداک ۳۳ دوس . hu-dâk
شده است . از گزارش پهلوی بر میآید که بگناه ساسانیان نیز بنیاد واژه دا dâ روشن
نبوده چه واژه هودا hu-dâ در گاتها و هودا hu-dhâ در جاهای دیگر اوستا که هر دو
یکی است در گزارش پهلوی گاتها هوداناک شده یعنی «دا» از مصدر دانستن گرفته
شده اما در پخشهای دیگر اوستا هوداک شده، «ذا» از مصدر دا dâ که بمعنی دادن
و بخشیدن و آفریدن است گرفته شده است .

واژه دُزد در فارسی باید با همین واژه اوستایی دوزدا duzdâ یکی

باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که واژه هوذا *hu-dhâ* برخوردارده آن را به نیک کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده و همین معنی مناسب افتاده ، بویژه در پاره هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون در یسنا ۱۶ پاره ۵ ، یسنا ۳۵ (هفت هات) پاره ۱ ، هفتن یشت پاره ۱۲ ، سیروزه بزرگ پاره ۲۲ ، ویسپرد کرده ۸ پاره ۱ و واژه دوزدا *duz-dâ* را به بدکنش گردانیده چنانکه در مهر یشت پاره ۵۲ ، یسنا ۵۷ پاره ۲۵ و جز آن در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است . همچنین در گاتها بصفه هودانو *hu-dânu* (در تائیت *hu-dânû*) بسیار بر میخوریم چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۶ ، هات ۴۴ بند ۹ ، هات ۵۰ بند ۹ ، هات ۵۳ بند ۳ . این واژه نیز مانند واژه هوذا *hu-dâ* در گزارش پهلوی هوداناک *hu-dânâk* ترجمه شده است .

بار تولومه Bartholo این واژه ها را از مصدر دا *2 dâ (y)* بمعنی دیدن گرفته است . (*Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823*) از این مصدر بمعنی دیدن که معمولاً *دی و دی* *di* ضبط شده در یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ سخن داشتیم . صفتهای هوذا (= هوذا) ، هودانو هر مصدری که در بنیاد داشته باشند معنی که گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا بآنها داده اند همان است که گزارندگان اوستا بگاه ساسانیان بآنها داده اند یا *یک* بمعنی نزدیک بآن : هوداناک ، هوداک

نگارنده هوذا و دوزدا را به نیک اندیش و بداندیش گردانیده میتوان دانا و نادان ، بخرد و نابخردهم گفت ، اما واژه های هو و دوز : هو *hu* یا *hû* همیشه در اوستا با واژه های دیگر در آمیخته ، همچنین است در فرس هخامنشی *هو hu* : هو اسپ *hvaspa* ، هومرتیه *humartiya* یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ نوشته پارس (تخت جمشید) ، پارس را دارای اسبهای خوب و مردمان خوب خوانده است . در اوستا مثال آن بسیار است ، از آنهاست در گاتها : هومانزدر *هومانزدر* *هومانزدر* .

hu-mazdra یعنی خوب یاددارنده چنانکه درهات ۳۰ بند ۱ آمده، یادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید؛ هوجیتی hu-jiti خوب زندگی، درپهلوی هوزیوشنیه hu-zivishnih چنانکه درهات ۳۳ بند ۱۰ آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید؛ هوجیاتی hu-jyāti درهات ۳۲ بند ۵ و درهات ۴۶ بند ۸ آمده؛ هوشیتی hu-shiti زندگی خوب درهات ۳۲ بند ۵ و درهات ۴۸ بند ۱۱؛ هوشوئیتهمن hu-shôithaman خان ومان خوب چنانکه درهات ۴۸ بند ۶، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

هوجیستی hu-ëisti خوب آموزش چنانکه درهات ۳۴ بند ۱۴ و درهات ۴۶ بند ۴؛ هواپنگه hu-âpanh خوب کنش چنانکه درهات ۴۴ بند ۵، یادداشت شماره ۲ آن بند نگاه کنید؛ هوخرتو hu-xshathra خوب شهرسازی کننده چنانکه درهات ۴۴ بند ۲۰ و هات ۴۸ بند ۵ و هات ۵۳ بند ۸؛ هونر hu-nara (در فارسی هنر شده) چنانکه درهات ۴۳ بند ۵؛ هومرتی hu-mərati خوب پیک چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۰ از مصدر مر mar، یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ هوزنتو hu-zəntu خوب شناسا چنانکه درهات ۴۳ بند ۳ و هات ۴۶ بند ۵ و هات ۴۹ بند ۵، زنتو از مصدر زن zan دانستن در آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.

هوشن hu-shēna خوب ارزانی یادخور و شایسته از مصدر هن han چیزی ارزانی بودن، یادداشت شماره ۱۴ از بند ۵ از هات ۵۳ نگاه کنید؛ هوش هخی huš-haxi خوب دوست چنانکه درهات ۴۶ بند ۳۱، هخی haxi جداگانه بمعنی دوست در اوستا (جزازگاتها) بسیار

آمده است .

هو ۰دە hu در سریك دسته ازواژه های فارسی بجا مانده و بسا «ها» به «خا» برگشته چون هنر که گفتیم در اوستا هونَرَ ۰دەدەدە hu-nara ازواژه نَرَ ۰دە nar که در فارسی نیز نر گوئیم در اوستا بمعنی مرد ویل و دلیر و پهلوان است ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .
هژیر یعنی خوب و پسندیده و نیکو ، در اوستا هوجیتهرَ ۰دەدەدە hu-ēithra چنانکه در یسنا ۵۸ پاره ۱ و درارت یشت پاره ۱۵ یعنی خوب نژاد ، نیکوسرشت . جیتهرَ ۰دەدە ēithra در اوستا بدومعنی آمده نخست آشکار و روشن و پدیدار و هویدا ، همین واژه است که در فارسی چهر شده است ، دویم نژاد و تخمه و پیوند ، دقیقی در شاهنامه گوید:

شاه جهان گفت زرتشت پیر
که در دین ما این نباشد هژیر
خرم ازواژه هو ۰دە hu ورم ۰دە ram که در اوستا بمعنی آرمیدن است
آمده . همچنین واژه دوش ۰دەدە dug یا دوژ ۰دەدە duz در اوستا همیشه
با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چون دوشی یار
dushiyār یعنی بدسال یا قحط سال در سنگ نوشته پارس . در اوستا مثال آن بسیار
است ، از آنهاست در گاتها : دوشیتی ۰دەدەدە dushiti خان و مان بد ،
چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸ ؛ دوش خرتو ۰دەدەدە dug-xratu بدخرد
چنانکه در هات ۴۹ بند ۴ ؛ دوش شیئوتهن ۰دەدەدە dug-syaothana
۰دەدەدە dug-shyaothana بدکردار ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۵ و در هات ۳۴ بند ۹ و در
هات ۴۹ بند ۱۱ ، در همین بند پسین دوش خشتهرَ ۰دەدەدە dug-xshathra
۰دەدەدە dug-xshathra بدشهریاری و دوژوچنگه ۰دەدەدە dug-vaeānh بدگفتار
و دوژدنا ۰دەدەدە dug-daēnâ بددین و دوش مننگه ۰دەدەدە dug-manānh
۰دەدەدە dug-manānh بدمنش ، آمده است ؛ دوژجیاتی ۰دەدەدە dug-zyāti
۰دەدەدە dug-sasti بد ، چنانکه در هات ۴۶ بند ۸ ؛ دوش سستی ۰دەدەدە dug-sasti

(دُشوار) یعنی سخت از واژه خواتهر xvâthra یعنی خوار، آسان، بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ دُرخیم یعنی بدنهاد و بدسرشت، بدخلق از واژه هیه haya (هیم hēm ، haēm) در فرگرد سیزدهم و نیداد در پاره های ۴۴ - ۴۸ آمده که در فارسی خیم گوئیم؛ دوزخ در اوستا دوزآنکهو duz-anhu در زامیاد یشت پاره ۴۴ آمده آنکهو duz یعنی هستی و بود و زندگی و جهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت، بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن.

در انجام سه واژه معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم: هومت humata هوخت hūxta ؛ هوزشت hvarsta یعنی بندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک در برابر دوش مت dug-mata ؛ دوزوخت dūzuxta ؛ دوزوژشت duzvarsta یعنی بندار بد، گفتار بد، کردار بد.

۱ - به رسیدن (gam) = گم gam .

(= جس jas) با جزء هام ham sham **چهارمین بند**
بند ۱۵ از هات ۴۴ نیز آمده یعنی بهم آمدن، به رسیدن، بیادداشت

شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ - بجای هستی و نیستی گسیه gaya و آجیاتی a-jyāti ، در گزارش پهلوی (زند) زیوندکیه zīvandakīh و آزیوندکیه a-zīvandakīh یعنی زندگی و نه زندگی، گسیه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی آ a آمده اند هر دو از یک بنیاد و از مصدر جی ji (= گی gi) در آمده اند که در پهلوی زیوستن zīustan و در فارسی زیستن گوئیم. بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

از همین بنیاد است گسیتها gaēthā ، در فرس هخامنشی نیز گسیتها

gāithā، درپهلوی گیهان دس ۱۳۳۵ gēhān و درفارسی کیهان = گیهان (= جهان) گوئیم، گیتها دراوستا بمعنی هستی و دارایی و زندگی و جهان و جهانی بسیار آمده، چنانکه درگاتها: هات ۳۱ بند ۱ و بند ۱۱، هات ۳۴ بند ۳، هات ۴۳ بند ۶، هات ۴۴ بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۸ و بند ۱۲، هات ۵۰ بند ۳.

دریادداشت شماره ۸ از بنده از هات ۲۹ گفتیم که گیه مرتن دس ۶۶۱۳۳۵ . در (gaya-marātan = کیومرث) ازواژه گیه و از مصدر مر (mar = مردن) آمیزش یافته یعنی زنده درگذشتنی (بمقاله کیومرث در دو مین جلد یشتها، گزارش نگارنده، ص ۴۱ - ۴۵ نگاه کنید و بیادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۲۹)، از همین بنیاد است گیتیه دس ۶۶۱۳۳۵ . gaēthya که دریادداشت شماره ۲ از بند ۳ همین هات گذشت، واژه ای که درپهلوی گیتیک دس ۶۶۱۳۳۵ gētīk شده و درفارسی گیتی گوئیم و گفتیم برابر می افتد بالفظ تازی مادی و جسمانی.

۳ - بنیاد نهادن (دس ۶۶۱۳۳۵) = دا دس ۶۶۱۳۳۵ . dā دادن، بخشودن، نهادن.
۴ - همچنان = یتها دس ۶۶۱۳۳۵ . yathā، در فرس هخامنشی نیز یتها، در پخشهای دیگر اوستا یتها دس ۶۶۱۳۳۵ . yatha از ظرف زمان است، بسا در گزارش پهلوی به چگونگی ۱۳۵۹ گردانیده شده، در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم.

۵ - انجام، پایان = آپم دس ۶۶۱۳۳۵ . apāma (دس ۶۶۱۳۳۵ apāma) صفت است در برابر پو او رویه دس ۶۶۱۳۳۵ . paouruua نخستین. بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید. آپم درگاتها بسیار آمده: هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۴ بند ۱۹، هات ۴۵ بند ۳، هات ۴۸ بند ۴، هات ۵۱ بند ۶ و بند ۱۴ و جز آن. از این واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده میشود.

۶ - بدترین = اچیش دس ۶۶۱۳۳۵ . acista، صفت عالی است ازواژه آک دس ۶۶۱۳۳۵ . aka بد که دریادداشت شماره ۵ از بند ۳ همین هات گذشت، در بندهای ۵ و ۶ از همین هات و در بند های ۴ و ۱۰ و ۱۳ از هات ۳۲ نیز بآن برمیخوریم. در برابر وهیش دس ۶۶۱۳۳۵ . vahista بهترین که نیز در همین بند آمده، بیادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷ - زندگی = آنکھو ۰۶۳۰ anhu، بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۸ - بجای پیرو راستی و پیرو دروغ آشون ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰ (اشاون ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰، همچنین در اوستا آشونت ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰، ashavant آمده) و در گونت ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰. drəgvant آمده، بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ - بجای «جایگاه» در متن مَنو ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰. manō آمده، بارتولومه Bartholomae آن را از مَننگه ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰ manānh از بنیاد مصدر مَن ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰ (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه، نشیمنگاه، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt) دانشمندان دیگر، از آنان است گلدنر Geldner از مَننگه manānh (منش) از بنیاد مصدر مَن man (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه و جایگاه یا بهشت آورده، زیرا چنانکه در بند ۲ از هات ۴۳ آمده، در آنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی و هومنگه یا منش نیک برخوردار گردند. بواژه مَنو manō در بند ۸ از هات ۳۴ نیز برمیخوریم. هر مصدری که این واژه در بنیاد داشته باشد از آن آرامگاه مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده در برابر جهان وهستی تیره یاد و زخ که پیروان دروغ راست. درباره واژه مَن ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰ = man = اندیشیدن و مَن ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰ = ماندن بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱ - دروغ: بجای این واژه در گونت ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰ drəgvant آمده که در بیادداشت شماره ۸ از بند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهریمن

پنجمین بند

مراد است.

۲ - رفتار: ورزیو ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰. از مصدر ورز ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰ varəz ورزیدن، بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ - برگزیدن یا باور کردن: ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰. = وَر ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰، var، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۴ - پاکتر خرد = سپنیشتم مَینو ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰ - ۰۶۳۰ «د» ۰۶۳۰.

spānistā-mainyu، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ همین هات و یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۵ - آسمان = آسن̄ مدد مدد. asan و هیئت دیگر آن آشن̄ مدد مدد. ashan همچنین آسن̄ مدد مدد. asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و در پهلوی نیز آسمان مدد مدد ۱۳ گوئیم. آسن̄ asan نیز در اوستا بمعنی سنگ است، چنانکه در فرگرد ششم و نندیداد پاره ۵۱ و در فرگرد نهم پاره ۱۱ و جز آن و بمعنی سنگ فلاخن در فرگرد هفدهم پاره ۹. آسن̄ asan و آسن̄ asman بمعنی آسمان نیز در اوستا بسیار آمده، چنانکه در یسناسنا ۴۲ (هفت هات) پاره ۳ و در فروردین یشت پاره ۲ و در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۳۵ و جز آن. در سانسکریت نیز āsman بمعنی سنگ و آسمان است. آسن̄ اصلاً بمعنی سنگ است، چون آسمان بسان سنگ آسیا پنداشته شده از این رو چنین نامزد گردیده است. این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجا مانده آس گوئیم و بمعنی آرد هم گرفته اند:

آسمان آسیای گردانست آسمان آس مان کند هزمان (لغت اسدی)
از همین واژه آمیزش یافته واژه های آسیاب و باداس و دستاس و باداس و خراس،
فارسنامه ابن البلخی ص ۱۴۴ نگاه کنید.

۶ - بجای استوار: خرئوردیشت̄ س̄ ل̄ م̄ د̄ و ر̄ م̄ مدد. xraozdista
آمده، صفت عالی است از واژه خروژدر̄ س̄ ل̄ م̄ د̄ و ل̄ م̄ مدد. xrūzdra که در گزارش
پهلوی به سخت مدد و سختوم مدد saxttum گردانیده شده است.
خروژدر̄ در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۲۴ و در پاره ۸۲ آبان یشت آمده و واژه
خروژدا س̄ ل̄ م̄ د̄ و ل̄ م̄ مدد. xrūzdā بمعنی سختی در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۴
آمده و بوژه خروژدیسَم س̄ ل̄ م̄ د̄ و ل̄ م̄ مدد. xrūzdisma یعنی سخت زمین در
پاره ۸ از فرگرد هشتم و نندیداد بر میخوریم همچنین در پاره ۱۱ از فرگرد نهم، و در گزارش
پهلوی سخت زمین شده است.

۷ - پوشیدن، جامه دربر کردن، رخت پوشیدن (جامد مدد مدد) = ونگه

یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ» daêva: پروردگاران آریایی چنین نامیده می‌شده،
در بندهای ۳-۵ از هات ۳۲ و در بند ۲۰ از هات ۴۴ نیز یاد شده اند،
ششمین بند | از دیو جداگانه سخن داشتیم .

۲ - باز شناختن یا برگزیدن (دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ»)، یادداشت شماره ۸ از
بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۳ - با هم در پرسش و پاسخ بودن یا مشورت کردن (دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ»)
= پَرسُ و دَبَوُ «دَبَوُ» parəs، یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۴ - فریب: آدَبَشْوَمَنُ و دَبَوُ «دَبَوُ» . â-dəbaoman از مصدر دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ»
dəbu فریفتن، در بند ۱۷ از هات ۳۱ باین فعل با جزه ائییی دَبَوُ «دَبَوُ» aipi بر می‌خوریم ،
دَبَوُ هیئت دیگری است از مصدر دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ» dab (دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ» dav) که در بند
۶ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۳۲ آمده .

صفت دَفَشَنِيَه و دَبَوُ «دَبَوُ» . dafshnya که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده

بمعنی فریفته شده از همین بنیاد است . در گزارش پهلوی فریفتن دَبَوُ «دَبَوُ»

۵ - فرار رسیدن یا در رسیدن (دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ») = جَس دَبَوُ «دَبَوُ» jas

با جزه اوپا: دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ» upâ-jas (= اوپا گام دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ» upâ-gâm)
یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۶ - برگزیدن (دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ») = وَرُ و دَبَوُ «دَبَوُ» var، یادداشت شماره
۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - خشم = اَئِشِمَ و دَبَوُ «دَبَوُ» aêshəma بسا در گاتها نام دیوی است ،
نماینده خشم . یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - شتافتن (دَبَوُ و دَبَوُ «دَبَوُ») = دَوَرُ و دَبَوُ «دَبَوُ» dvar رفتن ،

این فعل از برای رفتن اهریمنی بکار می‌رود در برابر جَس دَبَوُ «دَبَوُ» jas یا گم دَبَوُ «دَبَوُ»
gam که از برای رفتن و رسیدن و خرامیدن آفریدگان پاك می‌آید، در پهلوی دوارستن

درلهجه گیلکی نیز دوارستن بمعنی رفتن و گذشتن است. در اینجا باجزه هَن هَم هَم هَم و «هَل» . hañ-dvar آمده یعنی باهم دوارستن یا باهم رفتن و فرارسیدن و شتافتن .

۹ - زندگی = اهو مد هه . ahu هستی. یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - تباہ کردن (هَم هَم هَم هَم) = بَن لِه هَم bañ ناخوش کردن ، تیره ساختن ، در گزارش پهلوی ویمارینتن هَم هَم هَم هَم vīmarēnitān یعنی بیمار کردن. بَن تِه هَم هَم هَم (در تائیت بنتا لِه هَم هَم هَم) صفت است (اسم مفعول) از مصدر بَن bañ یعنی بیمار چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۴ آمده در گزارش پهلوی ویمار هَم هَم

۱ - ضمیر «او» ب مردم بر میگردد .

هفتمین بند ۲ - اندام : کِه رپ و هَم هَم هَم . kəhrp (کِر ف و هَم هَم هَم) .
 ، در گزارش پهلوی نیز کِر پ و هَم karp اندام ، تن ، پیکر ، کالبد در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، کِر ف ش خور و هَم هَم هَم هَم . kərəfš-xvar
 که چندین بار در وندیداد آمده و در گزارش پهلوی کِر پ خوار و هَم هَم هَم شده یعنی لاشه خوار .

۳ - از برای واژه های پایداری و استواری در متن اوت یوتی هَم هَم هَم هَم .
 uta-yūti (اوت یوتی هَم هَم هَم هَم) و اوتنن هَم هَم هَم . anman
 آمده است . اوت یوتی در هات ۳۳ بند ۸ ، هات ۳۴ بند ۱۱ . هات ۴۳ بند ۱ ، هات ۴۵ بند ۷ و بند ۱۰ ، هات ۴۸ بند ۶ ، هات ۵۱ بند ۷ آمده ، در برخی از این بند ها بمعنی همیشه و در برخی دیگر صفت است بمعنی پایدار . در گزارش پهلوی توخششن هَم هَم هَم هَم tuxšishn یعنی کوشش ، بسا در گاتها با واژه تویشی هَم هَم هَم هَم
 təvishi آمده و با هم در گزارش پهلوی به توخششن و توانایی گردانیده شده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

واژه آامن 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 . anman در بند ۲۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ بمعنی همیشه و جاودان گرفته شده است .

۴ - پاداش = آدان 𐬀𐬎𐬎𐬎 . â-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . â-dâ و آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . a-dâ و بساهم آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . a-dhâ آمده چنانکه در یسنا ۵۲ پاره ۳ .

در بند های ۱۱-۱۲ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۸ بواژه آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 و آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 a-dâ بر میخوریم ، چنین مینماید که در بند ۱ از هات ۴۹ آدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 نام فرشته ای باشد ، در یسنا ۶۸ پاره ۲۱ و در کرده چهارم و یسپرد پاره ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است ، نگاه کنید به : Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130 . آدان و آدا هر دو از مصدر دا 𐬎𐬎𐬎𐬎 . dâ دادن و بخشودن در آمده و هر دو در گزارش پهلوی (زند) به دهشن 𐬎𐬎𐬎𐬎 𐬎𐬎𐬎𐬎 گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است، این واژه هم از برای پاداش نیکوکاران بکار رفته و هم از برای پادافراهِ گناهکاران .

۵ - آهن = آینه 𐬀𐬎𐬎𐬎 . ayanh ، در سانسکریت âyas ، در پهلوی آسین 𐬀𐬎𐬎𐬎 ، در هات ۳۲ بند ۷ و در هات ۵۱ بند ۹ نیز آمده . از آهن گداخته که در روز آزمایش بکار آید و پاک از ناپاک باز شناساند ، جدا گانه سخن داشتیم .

۶ - ضمیر «آنان» بر میگرود به دیویسنان

۱ - آهنگام ، آنگاه = یدا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . yadâ ، در بندهای ۴ و ۱۶ از هات

۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا یدَ هشتمین بند 𐬀𐬎𐬎𐬎 . yadha از ظروف زمان است .

۲ - سزا یا کین و کیفر = کینا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . kaenâ ، در پهلوی (۲۹۱) و در فارسی کین ، در گزارش پهلوی از برای توضیح افزوده شده پاتفراس 𐬀𐬎𐬎𐬎 𐬀𐬎𐬎𐬎 که در فارسی پادافراهِ گوئیم :

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بدی پادافراهِسی (دقیق)

دراوستا همین یکبار باین واژه برمیخوریم ، اما بصفتی که از آن در آمده کتین و مد {مد} kaenan یعنی کین کشنده یا کین جوی و کین خواه در گوش یشت (= در واسپ یشت) پاره ۱۸ و در رام یشت پاره ۲۸ بآن برمیخوریم .

۴ - گناهکار = آئتنکه مد {مد} aēnañh صفت است یعنی بزهار ، بدکنش ، زشتکردار ، زیانکار. در بند ۸ از هات ۳۲ نیز آمده ، همین واژه نیز بمعنی ستم و زور و گناه و کین درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ و بند ۱۵ ، و در هات ۳۲ بندهای ۶-۷. مصدر این {مد} in (= ائین مد {مد} aen) بنیاد این واژه است. اینیت {مد} inita اسم مفعول آن است که در گزارش پهلوی از پاره ۶۱ از فرگرد هجدهم و نداد به کینینتن ۱۱۳۲۲۹ kinīnitān گردانیده شده است یعنی کین توختن، کین ورزیدن. از همین بنیاد است ائیتی {مد} ēniti بمعنی درد و رنج که در بند ۱۱ از همین هات آمده است، همچنین از این ریشه و بن است آئتنکه مد {مد} aēnañh بمعنی آزار و آسیب و زیان که در بند ۱۶ از هات ۳۲ و در بندهای ۷-۸ از هات ۴۶ آمده است .

۴ - بجای کشور، خشتهر {مد} Xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا یا بهشت مراد است .

۵ - پایان = سست {مد} sasta ، در بند ۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده از مصدر سند {مد} sand ساختن ، بجای آوردن ، انجام دادن . به سزدیائی {مد} sazdyāi در یادداشت شماره ۱۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۶ - بر پا کردن (پاژد {مد} = وید {مد} vid) = فام {مد} vaēd وید (یافتن ، فراهم ساختن ، پیدا کردن . یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - یعنی دیندارانی که بادبو دروغ ستیزیده ، او را در بند کرده بدست فرشته راستی سپردند . در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز از سپردن یا دادن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

۱ - ah هستن ، از مصدر آه ah هستن ،
 نهمین بند | بودن .

۲ - زندگی = آهو ah هستی ، یادداشت شماره ۹ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .

۳ - واژه ای که بجای « تازه » آمده ، ferasha میباشد ، در بخشهای دیگر اوستا frasha یعنی برازنده و شایسته یا تازه و نو و خرم ، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده و در آنجا با واژه ah آورده شده است ، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است . در نامه سوشیانت از آن سخن خواهیم داشت .

۴ - کردن (kar) = کر kar ، در فرس هخامنشی نیز کر kar در پهلوی کرتن kar ، در فارسی کردن ؛ در اوستا بسیار بکاررفته چنانکه در گاتها : هات ۳۴ بند ۷ ، هات ۴۴ بند ۷ و جز آن . در بند ۱ از هات ۵۱ با جزه antara آمده بمعنی ساختن ، فراهم کردن ، آماده کردن .

۵ - بجای سروران ahura بمعنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و هات ۳۱ واژه ahura در اوستا بمعنی سرور و خدایگان است ، در تائیت ahurani ، این واژه گذشته از اینکه نام آفریدگار یکتاست ، مانند واژه ahurani در اوستا بمعنی سرور و خدایگان و بمعنی داور و فرمانگزار نیز بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۲۹ بند ۲ (یادداشت های شماره ۵ و ۱۱ از آن بند نگاه کنید) ، هات ۳۱ بند ۸ و بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۹ ، هات ۵۳ بند ۹ . ahuraya بمعنی از اهورا یا آنچه باهورا مزدا پیوندد ، اهورایی ، همین واژه نیز بمعنی بزرگ نژاد و سرورزاده و آزاده آمده یا کسی که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است چنانکه در بهرام یشت باره ۳۹ .

۶ - بجای « همراهی ارزانی داشتن » در متن ah ،

۱۴ - واژه ای که به پریشان گردانیدیم در متن مَیْتَهَ 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . maêtha (در تائیت مَیْتَهَا 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . maêthâ) آمده است یعنی سر گشته یا متزلزل و متردد .

مَیْتَهَا 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی و پریشانی و سرگردانی و تردید یا تغییر و تبدیل و برگشتگی چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و بند ۹ از هات ۳۳ و بند ۶ از هات ۳۴ .

در بنیاد این واژه اختلاف کرده اند ، برخی آنرا از ریشه مصدر مَیْتَهَ 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . mith (= میت 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . mit ، بارتولومه مَیْتِ مَیْتِ maêt نوشته) که بمعنی جای گزیدن و منزل کردن است گرفته ، پیوسته و بهم آمده و گرد هم آمده بمعنی کرده اند و برخی دیگر بمعنی پریشان و سرگردان و سرگشته گرفته ، بواژه سانسکریت methete پیوسته اند چنانکه بارتولومه :

Bartholomae : Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran.

Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژه چیستی که یاد کردیم ، ایمان غلط یا کیش دروغین falsche glaupe ترجمه کرده است .

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بند هایی که از گاتها بر شمردیم همین دو معنی که بارتولومه Barthol. و گلدنر Geldner برگزیده اند درست میافتد و بامفهوم آن بندها میسازد .

۱ - آری = زی 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . zi : پس از نخستین واژه يك جمله میآید از برای

اثبات آن جمله در بند ۴ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و در دهمین بند بسیاری از بندهای دیگر خواهیم برخورد، در گزارش پهلوی چیه

𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 آمده و بسا هم ترجمه نشده است .

۴ - بجای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپیتهَر 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . spayathra آمده، جز همین یکبار، دیگر در اوستا باین واژه بر نمیخوریم، در گزارش

پهلوی به سپاه **دورس** گردانیده شده است، در اوستا **سپاد** **دورس** یا **سپاد** **دورس** . **spādha** بمعنی سپاه است . چون **سپتهر** اندک شباهتی با **سپاد** دارد ، در گزارش پهلوی مایه اشتباه شده است ، نگاه کنید به :

Altiran . Wörterb, Sp. 1612

۳ - شکست سکند **دورس** . **skənda** از مصدر **سکند** **دورس** .
(**دورس** ، **دورس**) در پهلوی **دورس** و در فارسی شکستن گوئیم . **skənd** بمعنی شکستن و برانداختن و نابود کردن در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریشت پاره ۴۲ و پاره ۷۶ و باجزء **اوپ** **دورس** . **upa** در پاره ۱۸ و باجزء **فرا** **فرا** . **frā** در پاره ۳۶ از همان یشت و جز آن . واژه **سکند** **skənda** در یسنا ۹ پاره ۲۸ نیز آمده است .

۴ - از پی رسد یا **بود** (**دورس**) از مصدر **بو** **دورس** . بودن . بیادداشت شماره ۹ بند پیش نگاه کنید .

۵ - ایدون = **آت** . **at** ، در پهلوی **اتون** **etōn** .

۶ - پیمان شده یا پاداش پیمان گردیده : **اسیشتی** **دورس** . **a-sisti** در بند ۹ از هات ۴۴ نیز آمده ، بیادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید . میتوان هم **اسیشتی** را بمعنی نوید گرفت از مصدر **سیش** **دورس** . **sish** که بمعنی آموزانیدن و الهام کردن است . بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۷ - سرای **نیک** یا خان و مان خوب = **هوشیتی** **دورس** . **hu-shiti** ، بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - از سرای **نیک** بهمن (**وهومنگه** = منش **نیک**) و سرای **مزدا** و **آش** (**راستی**) بهشت اراده شده است .

۹ - پیوستن (**دورس**) = **یوج** **دورس** . **yuǰ** (**یوگ**) **yaog** ، اسم مفعول آن **یوخت** **دورس** . **yūxta** که در بند ۹ از هات ۴۹ آمده یعنی پیوسته . **یوج** **دورس** اصلاً بمعنی اسب یا چارپای دیگر برگردونه

بستن است. در بند ۷ از هات ۵۰ بمعنی مجازی است یعنی بر انگیختن و در بند ۴ از هات ۴۴ بمعنی بهم پیوستن و در بند ۱۱ از هات ۴۶ میتوان بمعنی برانگیختن و واداشتن و آغالیدن گرفت.

از یوج yuj در فارسی واژه یوغ که یوخ هم در فرهنگها یاد شده بجا مانده است و در فرهنگ اسدی چنین تعریف شده: «یوغ» آن بود که برگردن گاو نهند بوقت زمین کنند، بوشکور گفت:

ور ایذونک پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرد سرمن بیوغ
 یوغ در پهلوی یوگ ۱۲، در سانسکریت yōga، در لاتینی jugum، در زبانهای
 آلمانی و فرانسه وانگلیسی yoch، joug، yoke، از یوخت yūxta که در پخشهای
 دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۵۰ و در مهر یشت پاره
 ۱۳۶ صفت جفت در فارسی بجای مانده است. بر گشتن یاء در سر واژه های
 اوستا به جیم در فارسی مانند بسیار دارد چون ییم ۱۳۵. yima = جیم،
 یاتو ۱۳۶. yātu = جادو، یام ۱۳۷. yāma = جام، یاکر
 ۱۳۸. yākar = جگر و جز آن.

۱۰- نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازه نیک اراده شده همان واژه
 سرونگه ۱۳۹ sravañh میباشد که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰
 از هات ۲۸ گفتیم بمعنی سخن و گفتار است. هتوسرونگه ۱۴۰ sravañh +
 haosravañh که در فارسی خسرو گویم یعنی نیکنام = هو ۱۴۱ hu خوب +
 سرونگه ۱۴۲ sravañh.

۱۱- جستن (۱۴۳) از مصدر هز ۱۴۴ haz، در گزارش
 پهلوی پاره ۴ از بسنا ۴۱ (هفت هات) واژه ۱۴۵ که از همین مصدر است، گرفتن
 دل ۱۴۶ ترجمه شده است، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۲۹ و به:

۱ - آیین ، فرمان ، دستور = اوروات Δ «د» Δ urvāta ، در بند ۱

از هات ۳۱ و در بند ۸ از هات ۳۴ و در بند ۱۵ از هات ۴۴ نیز آمده .
یازدهمین بند در گزارش پهلوی و اوریکانیه Δ «د» Δ vāvarikānih

هیئت های دیگر این واژه اوروات Δ «د» Δ urvata در بند ۳ از هات ۳۱ ،
 اورواتی Δ «د» Δ urvāti در بند ۱۴ از هات ۴۶ ، اورواتها Δ «د» Δ urvāthā
 در بند ۱۴ از هات ۱۵ نیز بمعنی پیمان و روش و فرمان و دستور و آموزش است .
 ۲ - بجای فرو فرستاد Δ «د» Δ . آمده از مصدر دا Δ «د» Δ dá
 دادن ، نهادن ، بخشیدن .

۳ - دریافتن (Δ «د» Δ) از مصدر سچ Δ «د» Δ saē . بیاد داشتن ،
 آموختن ، در گزارش پهلوی نیز آموختن Δ «د» Δ ، در بند ۱ از هات ۵۳ نیز آمده
 است .

۴ - آسایش = خوبتی Δ «د» Δ xviti : مرکب است از هو Δ «د» Δ hu خوب
 و ایتی Δ «د» Δ iti از مصدر می Δ «د» Δ (i) شدن ، رفتن ، آمدن . بیادداشت شماره
 ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید ، بنا بر این « خوبتی » یعنی خوش روش ، همچنین
 واژه دوزیت Δ «د» Δ duzita که درباره ۲۰ از فروردین یشت و درباره ۱۹
 از رام یشت آمده از دوز Δ «د» Δ duz و ایت Δ «د» Δ ita اسم مفعول می
 «د» Δ آمیزش یافته یعنی بدگذر یاراهی که از آن بدشواری گذرند ، درباره هو و دوز
 بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۵ - رنج اینتی Δ «د» Δ (Δ «د» Δ) ، بیادداشت شماره ۳ از بند ۸
 همین هات نگاه کنید .

۶ - زیان = رَشَنگه Δ «د» Δ rashanh ، همین واژه است که در
 فارسی ریش Δ «د» Δ rēsh گوئیم بمعنی زخم (دلریش) ، در پهلوی نیز ریش Δ «د» Δ از مصدر
 رَش Δ «د» Δ rash ، در پهلوی Δ «د» Δ rēštan یعنی زخم زدن یا آسیب
 زدن و زیان آوردن ، از همین بنیاد است راشینگه Δ «د» Δ راشینگه Δ «د» Δ .

rāshayēnhē که در بند ۳ از هات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده و نیز بمعنی ربش و زیان و گزند است .

در گاتها از این واژه ، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین و بز هکاران رسد اراده شده است ، در اینجا یاد آور میشویم که واژه زیان در اوستا زیانا *زیانا* ، *زیانا* و *زیانی* *زیانی* . از مصدر *زیانی* *زیانی* است ، در فرس هخامنشی دیا *diya* یعنی زیان رسانیدن .

۷ - دیر پایا = دَرِگَ و *darāga* ، در پخشهای دیگر اوستا دَرِغَ و *darāgha* ، در فرس هخامنشی دَرِگَ *darga* یعنی دراز ، بلند ، در پهلوی *dēr* و در فارسی دیر ، واژه درنگ *dān* در پهلوی و فارسی با واژه اوستایی دَرِگَ = دَرِغَ یکی است و از همین بنیاد است در *darāgha* .
drājanh که در فارسی دراز گوئیم . در بند ۶ از هات ۲۸ بصف *drājanh* و *darāgha* .
darāgha بر خوردیم و بمعنی پایدار گرفتیم ، در *draj* که بمعنی پاییدن است ریشه این واژه هاست ، واژه های دیگر که با این صفت آمیزش یافته در اوستا بسیار است ، از آنهاست دَرِگَ و *darāgha* .
بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا ، دَرِگَ و *darāgha* .
۳۸ (هفت هات) آمده یعنی دراز بازو ، دَرِغَ و *darāgha* .
darāgha که در *darāgha* از ارت یش آمده یعنی دراز انگشت ، در *darāgha* .

مجموع التواریخ دراز انگل (ص ۳۰)

۸ - سود ، بخشایش = سَوَ و *sava* ، همچنین در گاتها سَوَ و *savā* آمده ، در پهلوی سوت *savā* و در فارسی سود گوئیم ، در بند ۹ از هات ۲۸ نیز با واژه سَوَنگَه *savanh* بر خوردیم که نیز به همین معنی است و در یادداشت شماره ۹ از همان بند گفتیم که مصدر این واژه سو *su* میباشد یعنی سود بخشیدن ، بسا در اوستا واژه سَوَ *sava* بمعنی بخشایش است ، یادداشت

شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ نگاه کنید.

- ۹ - پس آنگاه = آئیبی تائیش مدو-ه - صمدو-ه . aipi-taiḡ، در بند ۱۱ از هات ۳۴ تائیش آ صمدو-ه - س . taiḡ-â آمده و در بند ۷ از هات ۴۴ تائیش صمدو-ه . taiḡ یعنی پس آنگاه، اینچنین، اینگونه، همانا .
- ۱۰ - بکام یا خوش = اوشتا دو-ه-ه . ustâ، این واژه بسا در اوستا بمعنی بخواش و بکام و با آرزو آمده و بساهم بمعنی خوشی و نیکویی و رستگاری . اوشتی دو-ه-ه .
 usti که در بند ۴ از هات ۴۸ آمده بمعنی کام و خواش نیز مانند اوشتا از مصدر و س
 وادو . vas در آمده که بمعنی خواستن، خواهش داشتن، آرزو کردن است .
 بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱
 نگاه کنید .

(=زند) مورنجینیتن 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 murnjēnitan در توضیح افزوده شده تپاهنیتن tapāhēnitan تپاه کردن چنانکه در بند ۶ از هات ۵۳ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ نیز بفعل مرتبچ برمیخوریم، از همین بنیاد است مرد **مه‌ل‌و** marəd که در یادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۳۲ سخن داشتیم، از برای واژه های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۹ - بجای « بسیار خوش » و « هیشَت » **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** vahista = بهتر آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - دل داده: بجای این واژه **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zaraz-dā آمده، در نسخه بدل **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zraz صفت است، برخی آنرا از اسم **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** aərəd (= **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zərəz) که بمعنی دل است و در بند ۱۲ از همین هات آمده و از مصدر **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** dā (دادن) دانسته اند، بارتولومه Bartholomae آنرا برابر واژه سانسکریت śradhā دانسته بمعنی مؤمن و معتقد گرفته است، واژه **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zarazdāiti (**𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zrazdāiti) که در بند ۱۱ از هات ۴۳ آمده بمعنی ایمان و اعتقاد است، **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zarazdistā (**𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zrazdistā) صفت تفضیلی است که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده یعنی با ایمانتر و با اعتقادتر و مخلصتر یا دل داده تر و با وفاتر. **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** و واژه هایی که از آن در آمده از هر بنیادی که باشد، معنیهایی که بآن داده شده مناسب می افتد.

واژه هایی که بیگمان از **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zərəda (دل) در آمده: **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zərədhaya بمعنی دل یا میان و مرکز درباره ۳ از نخستین فرگرد و نندیداد؛ **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zərədhaya غنیائی **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** zaradha-ghnyāi یعنی شکستن یا بدل آسیب زدن درباره ۱۴ از همان فرگرد و جز آن آمده است. یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۴۳ نگاه کنید.

۱ - چون = **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** yezi هشت بار در گاتها **𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** آمده: هات ۳۱ بند ۲، هات ۳۲ بند ۶، هات ۳۴ بند ۶، هات ۴۴ بند

دومین بند

۶ و بند ۱۵، هات ۴۸ بند ۱ و بند ۹، هات ۵۳ بند ۱، از حروف ربط است بمعنی چه ، که ، چون ، پس ، آیا ، آری ، هر چند ، اگر چه . در گزارش پهلوی : «آن» ، «اگر» ، «که» .
 یزی yezi با یای کوتاه در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و در همه جا در گزارش پهلوی ye (هت) = هکر hakar (= اگر) شده ، باین معنی در گانه درست نمی آید ، در گزارش پهلوی در میان هشت بند از گانه که بر شمر دیم دوبار هکر = اگر ترجمه شده ، در شش بند دیگر بجای آن در پهلوی « که » و « آن » آورده شده است .

۴ - راه = adwān ، در پخشهای دیگر اوستا adhwan adwan ، در گزارش پهلوی همین بندها ۳۱، راس adwan یعنی راه در اوستا باین واژه بسیار بر میخوریم ، چنانکه در گانه : هات ۳۴ بند ۳، هات ۴۴ بند ۳ .
 ۴ - بهتر = vahiyanh ، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - برگزیدن var ، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - دیدار = aiibi-darēsta ، جزء آئیبی darēs و از مصدر darēs دیدن (یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید) ، این واژه در این بند اسم است اما در بند ۵ از هات ۵۰ چون صفت بکار رفته بمعنی پدیدار ، نمودار ، بدیده آمدنی ، دیدنی ، آنچه چشم آید ، آنچه بادیده توان نگریستن . این صفت در پخشهای دیگر اوستا آئیبوی aiwi-darēsta آمده چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۴۶ . darēsta اسم مفعول است از مصدر darēs (دیدن) در تأنیث darēstā .

۶ - ازینرو = āis ، در بند ۱۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم و در بند ۱۱ از هات ۴۴ خواهیم برخورد : ازینرو ، از برای اینکه ، چون .

سزاوار است ، خواه پاداش کردار نیک و خواه پادافراه کردار بد زیرا در هر دو بند سخن از سزای دو گروه است ، چه مزد یسنان نیکوکار و چه دیو یسنان بزهار .

۴ - خرد : بجای این واژه مَینِیو ، مدد/ورد . mainyu آمده ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - آذر = آتھر سد/د . āthr ؛ آتر سد/د . ātar آتش ، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود در بند ۹ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است .

۴ - آموزانیدن (۲ گ/دوس) = چیش ۲ د/د . eish یا چیش ۲ د/د . eish (= کَیش و سد/د . kaēsh) ، در بسیاری از بندهای گانه از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یا بشارت دادن و وعده کردن برمیآید چنانکه در هات ۳۴ بند ۱۳ ، هات ۴۴ بند ۱۶ ، هات ۴۵ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۱۸ ، هات ۴۷ بند ۵ ، هات ۵۰ بند ۳ ، هات ۵۱ بند ۵ . همچنین در بند ۶ از هات ۴۴ معنی باز شناختن و از آن کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جزء پرا آمده : **پسد/د - ۲ د/د . parâ-eish** بمعنی پیمان دادن و پیش بینی کردن و امیدوار بودن . مصدر چیتَه ۲ د/د . eith (= کیتَه و سد/د . kaēth) که در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۶ آمده بمعنی آموزانیدن است و مصدر چیت ۲ د/د . eit (= کَیت) و سد/د . kaēt) که در بند ۱۱ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ (در این بند پسین با جزء آ - سد/د) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن است و با مصدر چیش ۲ د/د . eish یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فر : **فر/د - ۲ د/د . fra-eit** آمده است . واژه هایی که از این مصدرها در آمده در اوستا بسیار است ، از آنهاست در گانه چستی ۲ د/د . eisti بمعنی اندیشه و شناسایی در بند ۹ از هات ۳۰ ، در بند ۲ از هات ۴۷ ، در بند ۱۱ از هات ۴۸ ، در بند ۲۱ از هات ۵۱ . چستی eisti بمعنی آموزش و آگهش و دانش و آیین و دستور دینی و کیت در بند ۱۰ از

هات ۴۴ ، دربند ۵ از هات ۴۸ ، در بند های ۶ و ۱۸ از هات ۵۱ . در فارسی از این بنیاد واژه کیش بجا مانده که در خود اوستا تکشیش tkaêsha آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ۳ از هات ۴۹ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر ورین varəna دین و آیین راستین (بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) ، گذشته از گاتها در بخشهای دیگر اوستا تکشیش tkaêsha بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پاره ۱ و جز آن . تکش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده ، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه در گاتها : هات ۴۹ بند ۲ ، در اینجا این واژه از برای آموزگار دین دروغین آورده شده اما در جاهای دیگر اوستا از برای همه آموزگاران دینی بکار رفته چنانکه در واژه پژوهش paoiryô-tkaêsha یعنی نخستین آموزگاران کیش . این واژه در اوستا همیشه از برای نیکان و پارسایان که مردم را براه راست خوانده و آیین نیک نهاده ، بکار رفته است . بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحه ۵۹ نگاه کنید .

تکش tkaêsha = کیش از مصدر چیش eish (= کیش kaêsh) در آمده است . بنام پوروچیستا pouruêstâ دختر زرتشت یعنی « پردانا یا سیاردان » در بند ۳ از هات ۵۳ بر میخوریم . بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۴۹ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا در جلد دوم یشتها صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ .

۵ - همآورد : در متن ران râna آمده ، در بند ۱۲ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم ، در بند ۱۹ از همین هات ران rana آمده ، این واژه ناگزیر با واژه آنس ansa همآورد ، که در بند پیش در شماره ۹ گذشت در معنی یکی است و از آن دو دسته دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده شده یاد و فرقه که در سر دین راستین و کیش دروغین

باهمدیگر در ستیزه و نبرداند. رِنَ {ر} رēna که در پاره ۵۲ از فرگرد هفتم و نندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره نیز به پتکار patkâr (پیکار) گردانیده شده است، همچنین واژه رانَن در گاتها در بندهایی که بر شمردیم، در گزارش پهلوی پتکار تاران patkârtârâm شده است.

هم آرنَ {ر} ham-arēna در پاره ۳۱ فروردین یشت بمعنی پیکار و رزم و نبرد است، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نیشته یستون) هم آرنَ ham-arana بهمین معنی است؛ هم ارنَه {ر} ham-arētha در پاره ۱۲ ارت یشت و در پاره ۴۸ مهریشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی هم آورد و دشمن است. در فرس هخامنشی نیز هم آرا ham-ara بهمین معنی است، در سانسکریت rāna یعنی جنگ. مصدر آرا ar که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنیدن و بگردش در آمدن و در رسیدن و در آمدن است ریشه این واژه هاست. با جزء آرا در بند ۱۰ از هات ۴۳ بمعنی در رسیدن و در آمدن است و با جزء فرا: {ر} frā-ar در بند ۳ از هات ۴۶ یعنی فرا آمدن، و با جزء پیتی: {ر} paiti-ar در بند ۱۲ از هات ۴۴ یعنی بستیزه در آمدن و یا پذیره شدن و پذیره آمدن. همین واژه است که در پتیرک {ر} patirak پهلوی و پذیره فارسی دیده میشود «کنارنگ پسر را پذیره افرستاد بنشابور» دیباچه شاهنامه ابو منصور در بیست مقاله قزوینی جلد دوم ص ۶۲. یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

مصدر آرا {ر} ar با جزء اوس {ر} (= اوز {ر} uz) و آرا {ر} ā در بند ۱۲ از هات ۳۳ یعنی خویشمن بکسی نمودن یا بسوی کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادتی است، افزوده شده است. مصدر آرا ar با جزء های گوناگون که با هر یکتا اندک تغییری در معنی داده شده، در اوستا بسیار آمده است. همچنین واژه آرا ar بمعنی بخشودن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن

وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹، هات ۳۴ بند ۳، هات ۵۰ بند ۵.

۶ - برگزیده: چَزَدَنگَهَوَنت چَزَدَنگَهَوَنت « چَزَدَنگَهَوَنت » چَزَدَنگَهَوَنت eazdahvant

(چَزَدَنگَهَوَنت « چَزَدَنگَهَوَنت ».) در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده، میتوان آن را بمعنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه در گزارش پهلوی به ویچارتار چَزَدَنگَهَوَنت viçartâr گردانیده شده است، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷ - آموزش، فرمان، دستور = اورَوَتَ اورَوَتَ « اورَوَتَ » urvata، یادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸ - گفتن (واوَنگَهَوَنت) = وچ واوَنگَهَوَنت vac، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۹ - بدانیم: ویدَوَنوئی ویدَوَنوئی « ویدَوَنوئی » vidvanōi از مصدر وید وید vid دانستن، دریافتن. یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - از برای واژه های زبان و دهان یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱ - زنده یا جاندار = جَوَنتَ « جَوَنتَ » جَوَنتَ jvant، از این واژه مردم اراده

شده از مصدر جو جو « جو » = jū « جو » جو jū در آمده که در یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گذشت. در بنده ۱۵ از همین هات

و در بندهای ۱۱-۱۲ از هات ۳۲ جِیَوَتو جِیَوَتو « جِیَوَتو » جِیَوَتو jiyōtu بمعنی زندگی از همان

بنیاد است، همچنین است جِیَآتو « جِیَآتو » جِیَآتو jiyātu که در بند های ۹ و ۱۵ از

هات ۳۲ و در بند ۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی « جیتی » جیتی jiti

که در پاره ۵ از یسنا ۳۸ (هفت هات) آمده است.

۱۲ - گروانیدن (واوَنگَهَوَنت) = وَرَ واوَنگَهَوَنت var، یادداشت شماره

۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

- ۱ - خوانده شده = 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 . zavim از صفت زَوِیَه 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 zaoya (اسم مفعول) در تائیت زَوِیا 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 zaoya از مصدر زو چهارمین بند 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 zu که بمعنی خواندن و بیاری خواستن (استغاثه کردن) است
- زو zu و زبا 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده ، در گاتها :
 هات ۳۳ بنده ، هات ۴۳ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۱۴ ، هات ۴۹ بند ۱۲ ، هات ۵۱ بند ۱۰ .
 از همین بنیاد است زَوَن 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 zavan بمعنی خوانش (استغاثه) که در بند ۳ از هات ۲۸ و در بند ۳ از هات ۲۹ آمده است ، صفت دوش اَزُوبا 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 - 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 dug-azôbâ یعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ۴ از هات ۴۶ آمده است .
 مصدر زبا = zbâ = zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده ،
 زبایشن در پهلوی و پا زند بمعنی استغاثه است (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ،
 ص ۱۰۷ نگاه کنید) ، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .
- ۲ - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .
- ۳ - درباره اش 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 ashi (𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹) ایزد پاداش ، یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و از برای آرمیتی یادداشت شماره ۳ از بند ۳ همان هات نگاه کنید .
- ۴ - آرزو داشتن (𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹) = ایش 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 ish در خواستن ، خواستار بودن ، ایش ish نیز در اوستا بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل کردن است چنانکه در بند ۶ از هات ۴۹ ، در فرس هخامنشی ایش aish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نیشته داریوش بزرگ در بهستان (= بیستون) ، یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۵ - بجای شهر یار خَشْتَهَر 𐎠𐎡𐎹𐎷𐎡𐎹 xshathra آمده ، یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۶ - نرومند : نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۷ - بالندگی یا بالش و فره و فزایش (ترقی و نمو) = وِرْدَ وا۱۱ و. varəd از مصدر وِرْدَ وا۱۱ و. درپهلوی والیتن وا۱۱ در فارسی بالیدن گوئیم، در بند ۳ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز بآن خواهیم بر خورد، بواژه وِرْدَ مانم وا۱۱ و. varədəmān در بند ۱۶ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

۸ - چیره شدن، دست یافتن، شکست دادن، پیروزی یافتن، برتری یافتن (وا۱۱ و.) = وَنَ وا۱۱. van در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۴۸ بند ۱ و بند ۲، هات ۴۹ بند ۴، هات ۵۳ بند ۵. از همین بنیاد است و ننا وا۱۱ و. vananā که در بند ۱۵ از هات ۴۴ آمده بمعنی پیروزی (فتح). وَنَ وا۱۱ در اوستا، چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی خواستن و خواهش داشتن و دوست داشتن است، در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت. در سنگ نبشته بیستون باجزء پتی patiy و جزء آ ā بمعنی درخواستن آمده است، همچنین وَنَ وا۱۱. van بمعنی سود بردن و بدست آوردن است، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۴۹ نگاه کنید.

پنجمین بند | ۱ - آگاهانیدن یا گفتن (وا۱۱ و.) = وَجَ وا۱۱. vac، بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۲ - بهتری = وِهینَگه وا۱۱ و. vahyañh پاداش بهی مُراد است، بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - بازشناختن (وا۱۱ و.) از مصدر وی چی وا۱۱ و. vi-ēi، بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - دریافتن (وا۱۱ و.) از مصدر وید وا۱۱ و. vid، بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ - بیاد سپردن = مَندائیدایی وا۱۱ و. (Inf.) mēndāidyāi در بند ۸ از هات ۴۴ نیز آمده: ازواژه مَنَ man (از مصدر مَنَ وا۱۱ و.)

اندیشیدن) و دائیدیائی و سِد و دسِد dāidyāi (از مصدر دا و سِد . دادان) ،
دَیدِیائی و سِد و دسِد . (Inf.) daidyāi (بمعنی دادن و بخشودن در بند ۲۰ از هات ۵۱
آمده، همچنین در بنده از هات ۵۳ واژهٔ مین mēn با مصدر دا da بمعنی بمنش دادن یا بیاد
سپردن بکار رفته است ، بیادداشت شمارهٔ ۱-۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۶ - رشك = اِرشى 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 . arāshi ، در معنی این واژه اختلاف کرده اند
چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته ، باید بمعنی رشك باشد و اِرشینت
𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 arāsyant که در یسنا ۵۲ پارهٔ ۲ آمده صفت است یعنی
رشكناك یا رشكن (حسود) . بنا بر این اِرشى arāshi هیئت دیگری است از اِرسك
𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 araska که در یسنا ۹ پارهٔ ۵ آمده و در پارهٔ ۱۶ رام یشت تکرار
شده است ، در فارسی رشك یا ارشك و در پهلوی اریشك 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 arisk ،
در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که از مندرجات هات ۳۱ سخن رفته در فقرهٔ ۶ از
دیو اِرش 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 arāš یعنی دیورشك یاد شده ، بجای واژهٔ اِرشى arāshi که در
بنده از هات ۳۱ آمده . نگاه کنید بیادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246
در فصل ۲۸ بند هشت فقرهٔ ۱۴ دیوارشك « دشمن کینه ور بد چشم » تعریف شده است .

۱ - دانا = وید ونگه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 . vīdvañh از مصدر وید 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀
ششمین بند | vid دانستن ، آگاه بودن ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸
نگاه کنید .

۲ - آشکارا = هَیثیه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 haithya ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند
۵ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - سخن = مانتَهَر 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 mathra ، بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند
۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - واژه هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم : نخستین هَوروتات
𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 haurvatāt ، همان است که در فارسی خرداد گوئیم ؛
دومین اَمَرِتات 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 amərətāt یا اَمَرِتاتات 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 .

aməratāt در فارسی مر داد یا امر داد، چنانکه میدانیم خرداد و امر داد از امشاسپندان یا از مهین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر: اردیبهشت و بهمن و شهریور و سپندارمذ، جدا گانه از آن سخن داشتیم. در اینجا چنانکه پیداست از خرداد و امر داد معنی آنها اراده شده یعنی رسایی و بيمرگی = جاودانی. در اوستا، در هر جا که هَورواتات haurvatāt و امرتات aməratāt نام امشاسپندان خرداد و امر داد آمده در گزارش پهلوی نیز هورواتات و امرتات آورده شده و در هر جا که معنی آنها اراده شده در گزارش پهلوی به هماءك رو بشن hamāk-robišn (همه روش) و امرک رو بشنیه amark-robišnih (بیمرگ روش) گردانیده شده، چنانکه در همین بند از هات ۳۱ هَورواتات یعنی رسایی (کمال). هَورَوَ سر مد د «ر» . haurva در تأنیث هَوروا سر مد د «ر» . haurvā که جدا گانه در اوستا بسیار آمده، چنانکه در پارۀ ۱۴ از یسنا ۱۹ و در پارۀ های ۶ و ۸ از یسنا ۵۸ و جز آن صفت است یعنی رسا، همه، درست (تمام، کامل). هَورَوَ در سانسکریت sarva و در فرس هخامنشی هروو haruva همان است که در فارسی «هر» شده است. فرَهروم fraharavam در فرس هخامنشی، چنانکه در سنک نیشته بهستان (کتیبه داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی رویهم.

امرتات aməratāt که حرف نفی آ سر در سر آن جای گرفته، یعنی بيمرگی یا جاودانی. در گفتار امشاسپندان از خرداد و امر داد سخن داشتیم.

۵ - بر افراختن (یا سرک یخ مد ۴۸) = و خَش یا مد سر یخ . vaxsh رستن، رویدن، بر آمدن، افزودن، در انگلیسی to wax در آلمانی wachsen، بهمین معنی در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۶ از هات ۴۸ از افزودن ماه و رستن گیاه سخن رفته است، گذشته از این، معنی بر افراشتن یا افراختن و بلند کردن و بالیدن و سر بر زدن از آن بر میآید چنانکه در همین بند از هات ۳۱ و در بند ۷ همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ از هات ۳۴ و در بند ۱ از هات ۴۸. و خَش vaxsh در گزارش پهلوی و خشتین vaxšitan آمده و توضیح داده شده

اوزوتن avzûtan (افزودن) در بارهٔ وخش و نام ایرانی رود جیحون = آمویه که بایستی و خشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیا نویسان یونانی Oxus نوشته اند، و رود و خشاب که یکی از بازوهای جیحون است و جشن و خشنگام، بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحه ۵۰-۵۱ نگاه کنید.

۱ - بجای آراستن در متن رأیتھون رُیْتِهَوْنْ رُیْتِهَوْنْ آمده و در roithwæn

یسنا ۱۲ پارهٔ ۱ همین جمله از گاتها تکرار شده است، جز همین هفتمین بند یکبار، دیگر در گاتها باین واژه بر نمیخوریم اما واژه رتیهو

راethwa که بنیاد آن است، در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است. رتیهو یعنی آمیختن، بجیزی در آمدن، آمیزش یافتن، پذیرفتن، چنانکه در تیریش پارهٔ ۱۳ و فروردین یشت پاره ۸۱ و فرگرد ۷ و ندیداد پارهٔ ۵۰. با جزء اوپ upa یعنی رخنه کردن، راه یافتن، چنانکه در فرگرد ۳ و ندیداد پارهٔ ۱۴ و فرگرد ۱۰ پارهٔ ۱؛ با جزء پیتی رتیهو paiti نفوذ کردن، سرایت کردن آلودن چنانکه در فرگرد ۵ و ندیداد پارهٔ ۲۸ و پارهٔ ۳۳، با جزء هام ham بهم آمیختن، درهم و برهم کردن چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۷۲ و زامیاد یشت پارهٔ ۵۸ و جز آن، در گزارش پهلوی ۱۱۳-۱۱۴ (viméxtan ویمیختن) guméxtan گومیختن (آمیختن)، بوآژه رتیهویشکر رتیهویشکر رتیهویشکر raéthwiskara (آمیزشکر) که نام یکی از پیشوایان است، دارای ششمین رتبه که امروزه راسپی گویند در جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۶۱ نگاه کنید و بوآژه رتیهویش بچین رتیهویش raéthwis-bajina پیاله و جامی که از برای آمیختن فشردهٔ هوم بکلامیرود، چنانکه در پاره ۸ از فرگرد ۱۴ و ندیداد آمده است.

۲ - بجای فردوس خواتهر xvâthra آمده، در فارسی خوار گویم، در یادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی آسانی و گشایش و فراخی و آسایش و رامش و خوشی است، در بسیاری از بند های اوستا بهمین معنی است چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹ و بسا هم بمعنی جایگاه خوش و خرم و

سرای پررامش و آسایش یا بهشت و فردوس است، چنانکه در هات ۳۱ بند ۷ هات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ هات ۵۳ بند ۶.

خواتهر $xvâthra$ از واژه هو hu (خوب) و آتهر $âthra$ (دم، نفس) آمیزش یافته. دوز آتهر $duzâthra$ که در یازده از یسنا آمده یعنی دشخوار یا بسختی دمزدن و برنج بودن (درباره هو و دوز یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید).

چند تن از دانشمندان مصدر $xvân$ را که بمعنی درخشیدن و درفشیدن است بنیاد واژه های آتهر $âthra$ و دوز آتهر $duzâthra$ دانسته اند اما واژه آتهر نظر باین بنیاد، بمعنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی افتد (نگاه کنید به: Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17-18)

خواتهر $xvâthra$ بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان بر آوردن و در گشایش و فراخی زیستن.

دوزخ شرری زرنج بیهوده ماست فردوس دمی ز وقت آسوده ماست (خیام)
۴ - روشنایی = رتوچنگه $raočanah$ ، یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - اندیشیدن (man) = man در بند ۱۹ نیز آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ - خرد = خرتهو $xrathwa$ (= خرتو $xrathwa$)، یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶ - آفریننده یا دادار و کارساز = دانمی $dami$ ، در بند ۸ از همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۴ نیز آمده، دامی $dâmi$ بمعنی آفرینش است چنانکه در بند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱، مصدر دا $dâman$ دادن، بخشودن، آفریدن ریشه آنهاست، از همین بنیاد است دامن $dâman$ بمعنی آفریده که در بند ۶ از هات ۴۶ و در بند ۷ از

هات ۴۸ آمده است ، همه این واژه ها در گزارش پهلوی (= زند) دام ۴۵ شده است .

دام در فارسی بمعنی آفریده نیامده است ، دام بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است :

دامست جهان بر توای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصر خسرو)
 ۷ - داشتن ، دارا بودن (و س د د د د د) = دَر و دَر . dar در فرس
 هخامنشی نیز دَر dar ، در پهلوی (و س د د د) و در فارسی داشتن ، در هات ۴۳ بند ۱۳ ، هات ۴۴ بند ۴ ، هات ۴۶ بند ۵ و بند ۷ ، هات ۴۹ بند ۲ ، هات ۵۱ بند ۸ نیز آمده بمعنی دارا بودن و نگاه داشتن و فرا گرفتن و از آن خود ساختن و باز داشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن ، همچنین با جزء های او و د د د ، ava ، اوپ
 د ر د . upa ، نی { د . ni ، وی و ای . vi در اوستا بسیار آمده است .
 دَر dar نیز بمعنی دریدن و شکافتن است ، در پهلوی در یتن د ر د چنانکه در مهر یشت پاره ۱۲۵ و جز آن .

۸ - بجای نیروی مینوی در متن مینیو ۶ د د د د mainyu آمده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - برافراشتن (د ر د د د) = و خ ش vaxsh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند پیش .

۱۰ - اینک = نورانم { د ر د د } nūram با واژه نو { د . nū که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت ، یکی است .

۱۱ - همان = هام س د د د hāma ، در بند ۱۶ از هات ۳۲ هم س د د د hama صفت است ، همین واژه است که در پهلوی (د) و در فارسی «هم» گوئیم .

۱ - نخستین پُژا و رویم (د ر د د د) paourvim (یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹) ؛ پسین = یزو ۳۵ د د د yazu
 هشتمین بند | صفت است در تائیت یزیوی ۳۵ د د د yezivi چنانکه

در بند ۳ از هات ۵۳ ، بیادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید .

۴ - پدر = پتر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . patar ، بسا در اوستا پتر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . pitar ، آمده ، همچنین در فرس هخامنشی پتر pitar ، هیئتهای دیگر آن چون پتر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . ptar ، پتھر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . pithr ، فذر 𐭥𐭥𐭥𐭥 . fədhhr در اوستا بسیار است . در خودگاتها : هات ۴۴ بند ۷ ، هات ۴۵ بند ۴ و بند ۱۱ ، هات ۴۷ بند ۲ و بند ۳ ، هات ۳۵ بند ۴ . در بند ۳ از هات ۴۷ تا ۳۵ . tā بجای تر 𐭥𐭥𐭥𐭥 tar (= پدر) است ، در پهلوی پیت 𐭥𐭥𐭥 pit و پتر 𐭥𐭥𐭥 pitar ، در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۷ پدر راستی خوانده شده است ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۴ - چشم = چشمن 𐭥𐭥𐭥𐭥 . cāshman ، در پهلوی (𐭥𐭥𐭥) و در فارسی چشم ، در بند ۱۳ همین هات نیز آمده . بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۴ - دریافتن (𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) = گرب 𐭥𐭥𐭥 grab ، در فرس هخامنشی نیز گرب grab ، در پهلوی (𐭥𐭥𐭥) و در فارسی گرفتن ، در اینجا با جزء هن : 𐭥𐭥𐭥𐭥 hān-grab یعنی دریافتن یا نگریستن و دیدن .

۵ - داور = آهور 𐭥𐭥𐭥 . ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ ، در بند ۱۰ همین هات نیز آمده است .

۶ - جهان ، زندگی و هستی = آنگهو 𐭥𐭥𐭥 . anhu ؛ نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱ - سپندارمذ - آرمئیتی 𐭥𐭥𐭥𐭥 . armaiti یکی از امشاسپندان

است ، در این جهان نگهبانی زمین سپرده باوست از اینرو در اینجا نهمین بند یاد شده ، زیرا از اوست که جانداران ، زمین خوش و خرم و چراگاهان

خوب و جایگاه پر آسایش و رامش یابند . به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۵ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید .

۳ - بجای سازنده جانداران در متن گِئوش تَشَن {ت} د د س - ص مدیح س }
 gāus-tashan آمده لفظاً یعنی سازنده گاو ، چنانکه میدانیم واژه گِئو {ت} س د .
 gao در اوستا اسم جمع همه چارپایان سودمند است ، و نیز نام جانور مخصوصی که
 در فارسی نیز گاو گوئیم . تَشَن {ت} د د س - ص مدیح س } . tashan یعنی سازنده ، آفریننده
 از مصدر تَش {ت} د د س - ص مدیح س } . tash تراشیدن و بریدن و ساختن و آفریدن و پدید آوردن
 (نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ از هات ۲۹). تَشَن همیشه با واژه گِئوش {ت} د د س -
 gāus آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ۴۶ ، در گزارش
 پهلوی همین سه بند از گاتها گوسپند تاشیتار {ت} د د س - ص مدیح س } شده یعنی
 آفریننده گوسپند (در پهلوی نیز گوسپند بمعنی سراسر چارپایان سودمند است ، نگاه کنید
 بجلد خرده اوستا ص ۱۳۰)

گِئوش تَشَن gāus-tashan مانند گِئوش اورون {ت} د د س - د د د س } .
 gāus-urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است و در بند ۱ از هات ۲۸ و در بند ۱
 از هات ۲۹ آمده ، نام فرشته ایست ، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند ،
 چنانکه در پاره ۱ از یسنا ۳۹ (هفت هات) گِئوش اورون (- گوشورون) و تَشَن
 که بجای گِئوش تَشَن آمده با هم ستوده شده اند ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از
 پاره ۱۴ سیروزه خرد در جلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۹۴ و به :

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama
 Oriental Institute No. 15 p. 146.

۴ - از خردمینوی یا مینو خرد که در متن هم این دو واژه بکار رفته نبوی ایزدی
 که چارپایان سودمند پدید آورد ، اراده شده است ، به بند ۳ از هات ۴۷ نیز نگاه کنید .
 ۴ - ضمیر « او » بر میگردد ، به جاندار .

۵ - راه = پتھا {ت} د د س - pathā ، در گزارش پهلوی راس {ت} د د س -
 (راه) ، در فرس هخامنشی پتھی pathi همچنین پتھے {ت} د د س - path در اوستا و در خود
 گاتها بسیار آمده ، در انگلیسی path و در آلمانی pfad ؛ پتتی {ت} د د س - pathi که

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز، بواژه پتهمن
 ر س د ن ه س د pathman در یادداشت شماره ۱۳ از بند ۴ از هات ۴۶ نگاه کنید .
 پ د ر س د ن pad = پته ر س د ن path که بمعنی رفتن است بنیاد این واژه هاست
 ۶ - دادن (و س د س د) از مصدر دا و س د dâ دادن در اینجا بمعنی
 نشان دادن یا نمودن است.

۷ - کشاورز = واستریه و س د س د د ر س د vâstrya صفت است بمعنی
 برزیگر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد، خواه کشت و ورز
 (= کشت و برز) و خواه شبانی (= چوبانی)، در بند های ۱ و ۶ از هات ۲۹ بآن
 برخوردیم، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۳ و در بند ۵
 از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ نیز بآن خواهیم بر خورد، در گزارش پهلوی
 (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ در بند های ۶ و ۱۵ که یاد کردیم به ورزیتار
 ر ل ر س د vâzîtâr یعنی ورزنده یا کارگر گردانیده شده است و در گزارش پهلوی از
 بند ۴ از هات ۵۳ به واستریوش و س د س د ر س د vâstryôš بر میخوریم، از واستریوشان
 سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته که بگاه ساسانیان
 عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده، بجای وزیر کشاورزی کنونی جداگانه در گفتار
 پیشه‌وران سخن داشتیم.

واستریه vâstrya از واژه واستر و س د س د س د vâstar در آمده که در
 یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱ از هات ۲۹ یاد کردیم و گفتیم بمعنی شبان است و بمعنی
 نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است .

واستر و س د س د س د vâstra که در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و
 بمعنی خورش گرفتیم، بمعنی چراگاه و کشت زار و برزیگری نیز آمده، بیادداشت
 شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

واسترونت و س د س د س د و س د vâstravant در تانیث واستروئیتی
 و س د س د س د و س د vâstravaiti که در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات

- ۵۰ آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و از کشت و برز بهره ور .
- ۸ - گراییدن (𐬔𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) از مصدر ئسی 𐬀 « i » رفتن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .
- ۹ - در اینجا واستریه با 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 vāstrya با واژه نُوایت { 𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 } . nōit که بمعنی « نه » میباشد آمده ، در بند ۱۰ همین هات با حرف ا 𐬀 « a » که از ادوات نفی است آورده شده : اواستریه 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 a-vāstrya . یعنی نه کشاورز (غیر دهقان) مردم چادر نشین و بیابان گرد مراد است .
- ۱ - ضمیر « او » بر میگردد به جاندار یا فرشته جانداران
- دهمین بند** | گئوش تَشَن { 𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 } - 𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . gəug-tashan
- ۲ - از این دو : برزیگر و نه برزیگر (چادر نشین) مراد است .
- ۳ - گله پرور = فشوینت { 𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 } . fshuyant یا شَبان اسم فاعل مصدر فشو { 𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 } . یعنی پروراندن ، چارپایان پرورش دادن و جانداران سودمند پروراندن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .
- ۴ - داور = آهور 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . ahura ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .
- ۵ - برگزیدن (𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) = فرور { 𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 } . fra-var فرا برگزیدن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .
- ۶ - پاسبان = فشنگهیه { 𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 } . fshəngəhya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۴۹ .
- ۷ - ناکشاورز . بیادداشت شماره ۹ از بند پیش نگاه کنید .
- ۸ - کوشیدن یا خود رنجه کردن (𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) = دَو { 𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 } . dav ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۹ .
- ۹ - پیام نیک یا خوب بیک = هو مرتی 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . hu-məratī . بیادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .
 ۱۰ - بهره یافتن (**دینا**) = بخش (**بخش**) . baxsh .
 در بند ۵ از هات ۴۷ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده و در بند ۱۰ از هات ۳۳ با جزء
 آ : **دینا** . â-baxsh ، در پهلوی بخشیدن (**بخشیدن**) و در فارسی
 بخشیدن گوئیم .

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ (**بگ**) . bag که در پاره
 ۸ از زامیاد یشت بکار رفته و در پهلوی بختن (**بختن**) ، اسم مفعول این
 مصدر بخت (**بخت**) . baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است
 که در پهلوی (**بخت**) و در فارسی بخت گوئیم ، همچنین از این بنیاد است بگ
 (**بگ**) . бага که در گاتها : هات ۳۲ بند ۸ ، هات ۵۰ بند ۱ و در یخشهای
 دیگر اوستایغ (**بخش**) bagha بمعنی بهره و برخ و بخش است ، بغا (**بغا**) .
 baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجلد دوم یشتها ،
 گزارش نگارنده ، ص ۱۴۵ و بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۳

۱ - جهان = گیتها (**گیتها**) . gaêthâ کیهان ،
یازدهمین بند | گیتی ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - دین = دینا (**دینا**) . daênâ ، در پهلوی نیز دین ۱۳۵ ، در
 دومین جلد یشتها در مقاله دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی
 است و با هیچیک از واژه های بابلی و آرامی که واژه دین عربی از آن در آمده ،
 پیوستگی ندارد . برخی از دانشمندان ریشه این واژه را در اوستا ، مصدر دا (**دا**) .
 dâ پنداشته ، چنانکه در آن گفتار یاد کردیم ، بمعنی دانستن گرفته اند .
 (درباره مصدر دانستن که در اوستا زَن (**زن**) . zan و در فرس هخامنشی
 دن dan آمده بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۹ از
 بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

بیشتر از دانشمندان ریشه واژه دین را مصدر دی (**دی**) . di دانسته اند که

در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بواژه سانسکریت dhī پیوسته اند، این واژه را هرتل در سانسکریت بمعنی فروغیدن و درخشیدن نوشته :

Die Arische Feuerlehre von J. Hertel I Teil; Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا، در همه جا بمعنی کیش و آیین نیست، بسا بمعنی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هویت معنوی و وجدان، در گاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است.

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس از مرگ بیکر آسا نمودار گردد. بروان نیکوکار پس از مرگ دینش بیکر دختر زیبا و خوش اندامی روی نموده، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش بیکر زنی زشت و پتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند، همچنین در آنجا یاد کردیم که دین یکی از نیروهای پنجگانه مردمی است. یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و بگفتار دین در جلد دوم یشتها ص ۱۵۹-۱۶۶ و به هادخت نسک در همان جلد ص ۱۶۷ - ۱۷۳ که از بیکر یافتن دین، پس از مرگ سخن رفته است و به :

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray : The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15. Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گویم گروهی از دانشمندان واژه دین را در زبان تازی اصلاً ایرانی دانسته اند که بمیانجی زبان آرامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً نیرک Nyberg :

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

Nöldeke. Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII : و نگاه کنید به : s. 534 note 2

۴ - آفریدن، ساختن (م. م. ی. ج.) = تَش م. م. ی. ج. ، tash ، نگاه

کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۹ همین هات .

۴ - جان = اوشتن دوسمه سد) . ustana (= اوشتان دوسمه سد) (در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۳ نیز آمده، در گزارش پهلوی جان ۱۴۵

۵ - بجای واژه تن استونت دوسمه سد) . astvant آمده ، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم و در آنجا صفت از برای جهان آورده شده و گفتیم در گزارش پهلوی استومند دوسمه سد) شده است ، بیادداشت شماره ۵ آن بند نگاه کنید ، در اینجا افزوده گویم این صفت نیز در گزارش پهلوی تنومند دوسمه سد) شده یعنی دارنده تن و یسکر .

چنانکه از جمله «بجان تن دادی» پیداست ، جان بکالبد جای دادن یا یسکر هستی زندگی بخشیدن ، مراد است .

۶ - کردار یا کنش = شیئوتهن دوسمه سد) . shyaothana ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ - آموزش ، آگهش ، فرمان ، آیین ، پیام ایزدی ، داوری (روز پسین) = سَنگَه دوسمه سد) . sānḡha (= سَنگَه دوسمه سد) (sānha) باین واژه در گاتها بسیار برمیخوریم چنانکه در هات ۳۲ بند ۶ و در هات ۴۳ بند ۱۴ و هات ۴۵ بند ۲ و جز آن ، در پخشهای دیگر اوستا سَنگَه دوسمه سد) . sanha آمده . بهمین معنی است سَنگَه دوسمه سد) . sānḡhana که در بند ۹ از هات ۳۲ آمده و سَنگَه دوسمه سد) . sānḡhu که در بند ۷ از هات ۳۴ آمده و سَنگَه دوسمه سد) . sañhvant که درباره ۱۲ از امید یشت آمده (در تائیت sañhvaiti دوسمه سد) «دوسمه سد)» یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر . همه این واژه ها از مصدر سَنگَه دوسمه سد) sañh در آمده که در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ گذشت و گفتیم بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است ، بمصدر سانگَه دوسمه سد) . sañh در یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همان هات نیز نگاه کنید .

۸ - بجای واژه آزاد : و سَنگَه دوسمه سد) . vasañh یعنی خواهنده و

آرزو کننده، این صفت در گزارش پهلوی کامک و vasō شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه و از روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد. vasō و vasō که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده؛ vasō و vasō که در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده از قیود است و در گزارش پهلوی به کامک شده یعنی بکام، vasna و vasna در بند ۱۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده و میل، همین واژه است که در فرس، vashna شده مکرراً در سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است. vasasē-xshathra که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام و پادشاه کامکار، در گزارش پهلوی به کامک خوتاکیه $\text{pa kāmak x'vatākīh}$ یعنی خدایی (پادشاهی) بکام. همه این واژه‌ها از مصدر vas و vas در آمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن و خواهش داشتن است، در بندهای ۲ و ۴ و ۸ و ۹ از هات ۲۹ بآن برخوردیم، اوشت usta که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - کیش = varəna و varəna ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱۰ - بجای پذیرد = dā و dā آمده از مصدر dā دادن یعنی: آزاد و بکام و خواست خویش، کیش و آیین بخود ارزانی دارد.

۱ - همانگاه = athrā در اینجا از ظروف زمان است

دوازدهمین بند | در بند ۱۶ از هات ۴۶ از ظروف مکان است، یعنی از همان آغاز، که در بند پیش سخن رفته: گوهر نیکی مردم را بدین راستین خواند

و گوهر بدی بکیش دروغین، آرمیتی (سپندارمذ) کسانی را که در برگزیدن این دو آیین در تردید اند بیاری رسد.

۴ - برداشتن (برداشتم) = برَ برداشتم . bar ، در فرس هخامنشی نیز بر bar ، در پهلوی برتن (𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥) و در فارسی بردن ، در بند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ از هات ۳۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بسام با جزءهای گوناگون چون آ س . (â) ، آو س . ava ، آوی س . avi ، اوس دد (= اوز دگ - uz) ، پیتی س . paiti ، فرا ل س . frâ ، وی وای س . vi ، نیژ (یهه) س . niz ، هام س . ham ، پرا س . para ، آب س . apa .

۴ - دروغ گفتار = میتهنکه وچنگه 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 « 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 » . mithanh- vaeanh ، بواژه وچنگه 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . vaeanh که بمعنی گفتار است در بند ۳ از هات ۳۰ برخورداریم و واژه ای که در آغاز همین بند به « آواز » گردانیدیم در متن وچَ 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . vae آمده ، با وچنگه از يك بنیاد است (یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸) میتهنکه 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . mithanh یعنی دروغ ، نادرست . میتهنکه وچنگه mithanh-vaeanh در گزارش پهلوی نیز به دروغ گفتار گردانیده شده : کدبا و س (= دروغ دگ) 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 ، میتهنکه 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . mithahya که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است بمعنی دروغ ، نادرست ، واژگون .

۴ - ۵ دانان و نادان : دانا یا شناسا و آگاه = ویدونگه 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . vidvanh و در بخشهای دیگر اوستا ویدونگه 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 « 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 » . yidhvanh ، در بند ۶ از هات ۲۹ باین صفت برخورداریم و به هیئت دیگر آن ، ویدوش 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . vidus نیز در بند ۴ از هات ۲۸ برخورداریم ، و در بخشهای دیگر اوستا ویدوش 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 آمده است . ویدونگه اسم فاعل است از مصدر وید 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 یعنی دانستن ، شناختن ، آگاه شدن .

همین واژه که با حرف نفی « ا » 𐭠 . آمده : ایدونگه 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 « 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 » . 𐭠-vid-vañh یعنی نادان ، در گزارش پهلوی آکاس ، آن آکاس (𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 ، akās ،

۳. *anākās* یعنی آگاه و نا آگاه . در اوستا آ . س . « a » که از ادوات نفی است بیشتر آمده تا « a » ، به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بواژه ما ۶ . *mā* در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۷ همین هات .

۶ - دل = *zərəd* زرد کلاه نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ . از برای منش = *manānh* نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۷ - بجای « پسی در پسی » آنوش هیچ *ânushae* . (*manānh*) همین یکبار در اوستا آمده ، بارتولومه ترجمه کرده :

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend .

کانگا Kanga . *Steadily* . *instantly* ; *closely following* .

جکسن Jackson : *unceasingly* .

یوستی Justi : *festhaltend* .

۸ - بجای روان مثنیو *mainyu* که در فارسی مینو گوئیم ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۹ - سرگردانی = *maëthâ* ، زیغ ، گمان (شک ، تردید) یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - آشکار = آویشیه *âvishya* ، بهمین صفت در بند ۵ از

هات ۵۰ نیز بر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش سیزدهمین بند *âvis* . یعنی آشکارا یا هویدا و بدیده آمدنی ،

هر دو در گزارش پهلوی آشکارک *sermōslō* شده است .

۴ - نهانی = *taya* ، در گزارش پهلوی *nihānik* ، این واژه اصلاً بمعنی دزدی است ، چه تأیه *tāya* که

در یسنا ۱۲ باره ۲ آمده بمعنی دزدی است و در گزارش پهلوی نیز چنین گردانیده شده

است. تایو tāyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه در یسناء ۹ پاره ۲۱ و در فرگرد ۴ و ندیداد پاره ۱ ، در پهلوی دوزد duzd و جز آن .
 ۳ - باز خواست یا پرسش = fṛs fṛs از مصدر پرس frasa نیز بکاررفته
 parəs که در همین بند و در بند گذشته و بند های ۱۳-۱۶ نیز بکاررفته
 است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۴ - گناه = aenānh نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۵ - خُرد (کوچک) ، کم ، کاست = کسو kasu ، در بند ۴ از هات ۴۷ نیز آمده است ، در گزارش پهلوی کونک waxw (کودک) . کاستن در فارسی با کسو kasu اوستایی از يك بنیاد است ، در لهجه زرتشتیان ایران که دری نامیده میشود کسوک یعنی کوچک نگاه کنید به :

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

۶ - رهایی = بوج būj از مصدر بوج buj رهایی ،
 رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پاره ۳ ، بهرام یشت پاره ۴۶ ، هرمزد یشت پاره ۱۷ و جز آن . بُوختر buxtar .
 که در ویسپرد کرده ۷ پاره ۳ آمده یعنی رها کننده، در گزارش پهلوی بوختار buxtār ،
 bōxtār ، در پهلوی بوختن bōxtan یعنی رهاییدن و بوژیشن bōzīšn چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی
 و رستگاری : از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و فرهنگ (= ادبیات) ما بجا مانده است چون سُبخت (یعنی پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک : هومت ، هوخت ، هورشت رستگار ساختند یا برهائیدند) ؛ چهاربخت (نمیدانم از شماره چهار چه اراده شده شاید آخشپیچ چارگانه چون اندروای (= هوا) و آتش و آب و زمین که نیز در مزدیسنا از فرشتگانند) ؛ پنج بخت (یعنی گاتها : اهنود، اشئود، سپنتمد، و هوخستر، و هیشئوایش رهاییدند)، هفتان بخت (یعنی

هفت امشاسپندان : هر مزد ، بهمن ، اردیبهشت ، شهریور ، سپندارمذ ، خرداد ، امرداد
 رهانیدند) ، یزدان بخت ؛ مَهَبُزِد (یعنی ماه رهانید) و جز آن . به چهار مقاله نظامی ،
 بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲۴۰ نگاه کنید .

۷ - باز جستن ($\text{باز جستن} = \text{باز جستن}$) = باز جستن . yam در اینجا
 با جزء آ سه آمده و در بند ۹ از هات ۳۲ با جزء آپ : باز جستن .
 apa-yam بآن برمیخوریم .

۸ - آگاه = آگاه . hāra ، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده است از
 مصدر هَرُ هَرُ . har یعنی پاسداشتن و آگاه بودن ، در یادداشت شماره ۳
 از بند ۱ از هات ۴۹ از این مصدر و واژه هایی که از آن در آمده سخن خواهیم داشت .
 هَارَ hāra صفت است یعنی پاسدار و نگران و آگاه ، در فارسی نیز بجا مانده
 و آن در واژه زینهار یا زنهار است ، مرکب از زین = «از این» و هار یعنی پاسدار از این ،
 آگاه باش از این ، هشدار زین : زینهار از قرین بد زنهار (سعدی)

۹ - دیده یا چشم = چشم . چشم ، یادداشت شماره
 ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۱۰ - روشن یا رخشان = تھویسر . تھویسر ، همین یکبار
 در اوستا آمده .

۱۱ - نگریستن ، دیدن ، نگاه کردن (نگریستن) = نگریستن) - وین وین .
 vin ، یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - بجای رفتن و آمدن ، نخستین (بجای رفتن) = بجای رفتن) از مصدرئی وین و
 دومین (دومین) = دومین) از مصدر گم gam
چهاردهمین بند : چهاردهمین بند (= چهاردهمین بند) ، یادداشت شماره

۱ از بند ۲ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - وام = ایشود ایشود . ishud ، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده
 در گزارش پهلوی آپام آپام یعنی آوام ، وام (قرض) ، در هفت هات : یسنا ۳۶

پاره ۵ و یسنا ۳۸ پاره ۴ و یسنا ۳۹ پاره ۴ فعل ایشوئیدیَه **دیشوئیدیَه** ishūidyā .
 بکار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینتن **آپامینتن** āpāmēnitān
 (وامگزاردن) گردانیده شده است ، مراد از آن وامی است که بندگان
 در ستایش و نیایش بآفریدگار پردازند . در فارسی نیز «آوام» آمده (النهاییه ص ۱۲۴)
 ۴ - مُزد = داتهر **داتهر** dāthra . ، در گزارش پهلوی داسر **داسر** dāsr
 یعنی دهش و پاداش ، در بند ۱۳ از هات ۳۴ **داتهر** dathra .
 آمده از آن معنی وظیفه و مقرری بر میآید یا پاداشی که در دفتر کنشها ثبت
 گردیده . در فرهنگها واژه داره که بمعنی وظیفه یاد شده و بیک شعر سوزنی گواه
 آورده شده با واژه اوستایی داتهر یکی است ، چون آن شعر سوزنی در فرهنگها
 درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم .

داتهر از مصدر دا **دا** dā . که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن
 است ، در آمده است . از برای خود واژه مزد که در اوستا میژد **میژد** .
 mizda آمده بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴ نگاه کنید .

۴ - بجای پاک و ناپاک آشونت **آشونت** ashavañt .
دراغوانت dragvañt آمده : از نخستین ، راستی پرست یا پیرو دین راستین
 زرتشتی یا مزدیسنا اراده میشود و از دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا . بیادداشت
 شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - شمار پسین ، اماره روز واپسین ، سرانجام کار = هِن کرتی hāñ-karəti
هِن کرتی hāñ-karəti . یعنی شمار روز پسین ، آنچه آنکه در سر انجام از روی نامه
 کردار ، نیکی و بدی مردمان سنجیده شود و نیکو کاران پاداش یابند و گناهکاران
 پادافراه بینند .

در یسنا ۷۱ پاره ۱ هِن کرتی **هِن کرتی** hāñ-karəti . یعنی پایان
 و سرانجام . در رام یشت پاره ۵۴ از هِن کرتی **هِن کرتی** hāñ-karəti .
 معنی مناسب بر نمیآید ، در پاره ۱۸ از یسنا ۷۱ هِن کرتیه **هِن کرتیه** hāñ-karəti .

از همین هات نگاه کنید .

- ۷ - یافتن، پیدا کردن (**واژه‌ساز**) = وید **واژه** vid، بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .
- ۸ - جز یا بی (بدون) = **هتر** **ساز** . hanara از حروف اضافه است ، در بند ۵ از هات ۴۷ نیز آمده .
- ۹ - آزار ، ستم ، زور = **آئنگه** **ساز** . haēnānh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .
- ۱۰ - چاربا یا گاو و گوسپند = **پسو** **ساز** . pasu نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .
- ۱۱ - واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم ، نیز میتوان به کسان و بستگان و مردان گردانید ، در متن **ویر** **ساز** . vira ، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز با واژه **پسو** یکجا آمده ، در پهلوی **ویر** **ساز** vir یعنی مرد برابر واژه لاتین vir و صفتی که از آن در آمده : virilis در فرانسه viril شده است . **ویر** بمعنی مرد و بمعنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پاره ۱۴ و جز آن . در سانسکریت نیز virā بمعنی مرد است . **ویر** vira نیز در اوستا بمعنی هوش است ، جداگانه نیامده با واژه های دیگر آمیزش یافته چون **هویر** **ساز** . hvira (هو + **ویر** **ساز** + **واژه** hu+vira) یعنی خوب هوش چنانکه در یسنا ۶۲ پاره ۵ ، **پرتھویر** **ساز** . pəṛəthvira (**پرتهو** + **ویر** **ساز**) **پرتهو** + **ویر** **ساز** + **واژه** pəṛəthu+vira) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پاره ۱ .
- در فارسی نیز **ویر** بهمین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما بجا مانده :
- زین بدکش حذر کن وزین پس دروغ او مینوش اگر بهوش و بصیری و تیزویر (ناصر خسرو)
- ۱۲ - کشاورز یا دهکان = **واستر** **ساز** . vāstrya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ همین هات .

۱۴ - راستکردار = آدروچینت 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 و 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 . a-drujyant، این صفت باحرف نفی آ 𐬀 و اسم فاعل مصدر دروج 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . druĵ (دروغ گفتن) ساخته شده یعنی نه دروغگو، نه فریبنده، بنابراین پیرو دین راستین مزدیسنا یا پارسا و راستکردار.

۱ - نیک اندیش = هودانو 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 . hu-dānu، نگاه کنید بیادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

شازدهمین بند | ۲ - افزایش دادن = فردتهایی 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . fra-dathāi

(Inf.)، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده یعنی افزودن، بالانسیدن. فردتهه 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . tra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در یسناه ۵ پاره ۳ و یسنا ۶۸ پاره ۲ یعنی فراوانی و افزونی و گشایش و فراخی، هر دو واژه از مصدر دا 𐬀𐬵𐬀 . dā که بمعنی دادن و بخشیدن است در آمده است.

۳ - توانایی = خشتهر 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . xshathra، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۴ - خان و مان = دمان 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . damāna، در جاهای دیگر اوستا

نیز دمان و نمان 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . nmāna آمده در پهلوی ۳۶ mān و در فارسی مان گویم، بسا در کاتها با واژه گرو 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . garō آمده چنانکه در هات ۴۵ بند ۸ و هات ۵۰ بند ۴ (𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀) و هات ۵۱ بند ۱۵ (𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀) در پخشهای دیگر اوستا گرو نمان 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 . garō-nmāna، در گزارش پهلوی گرو نمان 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀 همان است که در فارسی گرو نمان شده. اسدی در لغت فرس گوید: گرو نمان پارسیان گویند عرش است و شعرا گویند آسمان است، دقیقی گفت:

مه و خورشید با برجیس و اسمان زحل با نیر و زهره بر گرو نمان
همه حکمی بفرمان تو رانند که ابزد مر ترا دادا است فرمان
گرو دمان = گرو نمان یا گرو نمان یعنی خان و مان سرود و ستایش، و سرای نیایش. از این واژه بارگاه فرّ اهورا یا بهشت برین اراده میشود، واژه گر 𐬀𐬵𐬀 . gar بمعنی

ستایش و نیایش و سرود است، همین واژه نیز مصدر است بمعنی سراییدن و ستاییدن، در توراۀ نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است، چنانکه در زبور داود مزمور بیست و دوم فقره ۴، نگاه کنید به:

La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98-99

بساهم واژه دِمَان (= نمان) با واژه دروج آمده: دروج دِمَان drūjō-dāmāna
 𐬔𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. یعنی خان و مان دروغ، از آن دوزخ اراده میشود چنانکه
 در هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۴.

در بند ۱۳ از هات ۳۲ دِمَان با واژه های بدتر منش و در بند ۱۵ از همان هات با واژه های منش نیک آمده، از خان و مان بدتر منش دوزخ و از خان و مان منش نیک بهشت اراده شده است.

۵ - روستا = شوئیتهر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. shōithra، در بند ۱۸ از همین هات و در بند ۴ از هات ۴۶ نیز آمده، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم چنانکه در همه پاره های نخستین فرگرد و نذیداد و در تیریش پاره ۱ و بهرام یشت پاره ۶۳ و یسنا ۲ پاره ۱۶ و جز آن، در گزارش پهلوی روستاک 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 (روستا)، روستا در فارسی بمعنی ده گرفته شده:

هر که روزی باشد اندر روستا تا بماه عقل او ناید بجا (جلال الدین در مشنوی)
 رُستاق و رُزداق مُعَرَّب آن است، اما در روزگاران پیش روستاک (= روستا)
 نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و کشت زار: «در ذکر عدد رستاقهای شهر قم . . . برقی در کتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصد و شصت و پنج دبه است».

(تاریخ قم چاپ طهران ص ۵۶ باهتمام جلال الدین طهرانی.)

واژه های ده و شهر و کشور که بزودی یاد خواهیم کرد مانند واژه روستا اهمیت پارینه خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده، امروزه در فارسی سرزمینهایی نسبت

بزمان گذشته، خرد تر، چنین خوانده میشوند.

روستاك 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭥 rōstāk و هیئت کهنتر این واژه در پهلوی روستاک 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭥 rōtastāk در گزارش پهلوی (= زند) از پاره ۲ از نخستین فرگرد وندیداد چنین یاد گردیده: 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 « یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند ».

شویتهر shōithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا زیست کنند، چه این واژه از مصدر شی 𐭣𐭥𐭥𐭥 shi در آمده که در اوستا بمعنی جای گزیدن و نشیمن ساختن است و در گزارش پهلوی به ماتن ۱۱۴۳۶ گردانیده شده (یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید).

در اینجا یاد آور می‌شویم که واژه روستا برابر است با واژه اوستایی رتوژیه 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 raodhya (= رتوژیه 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 raoidhya)، صفت است یعنی رویاننده یا بار دهنده از مصدر رتود 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 raod (یادداشت شماره ۳ از پاره ۱۳ چهاردهمین فرگرد وندیداد نگاه کنید). از اینکه از واژه شویتهر shōithra و پهلوی آن روستاک ده اراده نشده از نخستین فرگرد وندیداد که یاد کردیم بخوبی پیداست، در این فرگرد از شانزده کشور چون ایران و بیج (خوارزم) و سغد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند وری و جز آن یاد شده و همه آنها با واژه های آسنگه 𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 asānih و شویتهر shōithra آورده شده، اینچنین: «نخستین جاها و سرزمینها که بهتر آفریدم، من که آهورا مزدا هستم، ایران و بیج است...» و در گزارش پهلوی این دو واژه به جیناک 𐭣𐭥𐭥𐭥 jīnāk یعنی جا (در برهان قاطع واژه جیناک یاد شده) و روستاک rōstāk گردانیده شده است.

در کتاب پازند مینو خرد در فصل ۴۴ فقره ۲۴ آمده: «ویدا کو هر مزد ایران و بیج از اور کان جایکان و رستاگان وه داند» یعنی: ویدا است که هر مزد ایران و بیج را از جاها و روستا های دیگر بهتر آفرید (در باره ایران و بیج، بگفتار آن در جلد اول یسنا، گزارش نگارنده، ص ۳۳-۵۲ نگاه کنید).

در هر جای اوستا که واژه شوئیتهر آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم بر میآید نه بویژه ده. شوئیتهر در گاتها بجای زنتو **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀** zantu در پخشهای دیگر اوستا بکار رفته است. در بند ۱۸ همین هات آبادانها و سرزمینهای ایران کهن نظر ببزرگی آنها از روی ترتیب چنین آمده: **𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** dāmāna، ویس **𐬀𐬎𐬎𐬀** vis، شوئیتهر **𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** shōithra، دخیو **𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** dahyu یعنی خانوار، ده، روستا، ایالت یا کشور. در جاهای دیگر بسا باین واژه ها با هم برمیخوریم و بهمین ترتیب، جز اینکه چنانکه گفتیم بجای شوئیتهر واژه زنتو بکار رفته که در پهلوی زند **𐬀𐬎𐬎𐬀** گوئیم. از واژه دخیو که در یادداشت آینده سخن خواهیم داشت بخوبی پیداست که شوئیتهر سرزمینی است خردتر از ایالت یا کشور و بزرگتر از ده بنا براین باید سرزمینی باشد که امروزه بلوک خوانند.

۶ - واژه ای که بجای کشور آوردیم در متن دخیو **𐬀𐬎𐬎𐬀** dahyu آمده نگارنده در اینجا کشور را که در اوستا **𐬀𐬎𐬎𐬀** karshvar آمده و برابر نامه دینی ایرانیان، در دیباچه شاهنامه ابو منصورى چنین یاد شده: «هر کجا آرام گاه مردمان بود بچهارسوی جهان از کران تا کران این زمین ببخشیدند و بهفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند...» باین معنی نگرفته است، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۲. گذشته از هفت کشور که در داستانها و فرهنگ (ادبیات) مامعروف است، مملکت و بسا يك ایالت هم در فارسی کشور خوانده شده، آنچنان که واژه خشتهر **𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀** xshathra که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی مملکت و پادشاهی است، در فارسی از بزرگی آن کاسته، شهر گوئیم. در پارینه سراسر مرز و بوم ایران را ایران شهر گفتندی، خود واژه دخیو اهمیت دیرین خود را باخته همان است که در فارسی ديه یا ده گوئیم.

دخیو dahyu در جا های دیگر اوستا نیز دخیو و دئینگهو **𐬀𐬎𐬎𐬀** و داینگهو **𐬀𐬎𐬎𐬀** daiñhu و دنگهو **𐬀𐬎𐬎𐬀** daiñhu آمده، در فرس هخامنشی دهیو dahyu

در سنگ نپشته های شاهنشاهان هخامنشی بواژه دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان (بیستون) آمده : « گوید داریوش پادشاه : اینها (هستند) دهیوها (سرزمینها) که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم : پارس ، شوش ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر... » ، داریوش پس از برآمدن همه مملکتها که در زیر فرمان وی بوده در انجام گوید : « رویهم بیست و سه دهیو (= مملکت) » .

در جای دیگر همان سنگ نپشته آمده : « گوید داریوش پادشاه : آنگاه که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند : پارس ، شوش (عیلام) ، ماد ، آشور ، مصر ، خراسان (پرتَهو Parthava) ، مرو ، تَهته گو Thathagu ، سکستان (sakâ) » در هر جای از سنگ نپشته های هخامنشیان که از دهیو نام برده شده همان است که يك خشتهر پاون xshathra Pâvan یا شهر دار (= مملکت دار) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته اند ، بر آن گماشته بوده است .

از دهیو در فرس هخامنشی با همیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان پی برد ، در جلد و نداد از نمان و ویس و زنتو و دهیو (= دنگهو) سخن داشتیم . در نخستین جلد یشتها در صفحه ۴۳۵ در یادداشت پای صفحه سهوی بنگارنده روی داده ، واژه « داه » را در ردیف دیه وده آورده است پیداست که واژه داه بمعنی ده از شمار و برابر واژه دَس و دسد . dasa اوستاست ، پیوستگی با دهیو ندارد . از برای دمان و زنتو و ویس و دخیو یادداشت شماره ۴۱ از فرگرد ۷ و نداد نگاه کنید .

۷ - کوشیدن (ددس، دس، کدس) بارتولومه Barthol. آن را در فرهنگ خود (ستون 1613) از مصدر sparəz یاد کرده است . سَپَرُ ددس دس کن در اینجا با جزء آ دس آمده است ، در گزارش پهلوی اکوشیتار دس و دس دس . akōsītār یعنی کوشا .

۸ - مانند تو یا بتو مانند = تهواونت دس دس دس . thwāvant ، درهات

۴۳ بند ۳ هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹ هات ۴۸ بند ۳ نیز آمده، بیادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۱ - بزرگتر = مزینگه مزیووسووس . mazyarih نگاه
هفدهمین بند کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹

۲ - گرویدن (گرویدن) = ور باسد . var ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - آگاهانیدن ، گفتن (گفتن) = مرو . mrû ، در گزارش پهلوی گپتن مرو ، در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۳۲ بند ۱۲ و بند ۱۴ ، هات ۳۴ بند ۱۳ ، هات ۴۳ بندهای ۱۱-۱۲ ، هات ۴۵ بند ۲ و بنده ، هات ۵۱ بند ۸ و بند ۱۹ ، هات ۵۳ بنده . در یادداشت شماره ۱ از بند ۳ از هات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پشیتی : مرو-پد . paiti-mrû بمعنی پاسخ گفتن است ، چنانکه در بند ۳ از هات ۲۹ و در بند ۲ از هات ۳۲ آمده . بوژه مروایت مروایت . mrûitê در یادداشت شماره ۲ از بند ۶ از هات ۴۹ نیز نگاه کنید.

۴ - بجای « مباد » در متن « ما » ما آمده بمعنی نه ، از برای واژه فریفتن آورده شده ، « ما » در اوستا از حروف نفی است ، در سر جمله یا در سر فعل افاده نمی میکند ، همین واژه است که در فارسی مه شده ، بفتح اول و باخفای هاء ، حرف نفی است بمعنی نه ، در فارسی بسا در سر فعلها میآورند چون میندار ، مگو ، مرو . در آغاز بند ۱۸ همین هات بوژه « ما » بر میخوریم .

۵ - از برای دانا و نادان بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

۶ - فریفتن (فریفتن) = ایپی دبو سدو . ائیپی دبو ایپی دبو .
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰ . aipi-dabu

۷ - آموزگار = فردخستر داسوین و سسد . fra-daxstar ، در بند ۳ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر دخش و سسد . daxsh (آموزانیدن و

نمودن) چنانکه در بنده ۱ از هات ۴۳، در بند ۱۳ از هات ۳۳ باجزء فر: **دوسون پش** ،
fra-daxsh

۸ - باش (**پش**) از مصدر آه **دوس** . ah بودن .

۱ - مباد = « ما » **دوس** mā ، در یادداشت شماره ۴
هجد همین بند از بند پیش گذشت .

۲ - گفتار، سخن = مانتهر **دوس** mathra ، بجای آموزش ساسنا
دوس sasnâ آمده بمعنی دستور و فرمان ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶
از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۶ از بنده از هات ۲۹

۳ - گوش دادن، گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن، شنفتن (**دوس**) =
گوش **دپش** . gush ، در آغاز بند آینده نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳
از بند ۸ از هات ۲۹

۴ - از برای خان ومان و روستا و کشور = دیمان **دوس** . dāmāna ،
ویس vis، شویتهر **دپش** shōithra ، دخیو dahyu نگاه کنید یادداشتهای
شماره ۴ - ۶ از بند ۱۶ همین هات .

۵ - ویرانی = دوشیتی **دپش** . dushiti : از دوش **دوس** dus
بد و زشت و شیتی **دپش** . shiti جا و آرامگاه و نشستگاه ، از مصدر شی
دپش shi جای گزیدن و نشیمن ساختن . یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰
و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۶ همین هات نگاه کنید. دوشیتی در گزارش پهلوی به دوش
روشنیه **دوس** **دپش** dus ravisnih بدبختی ، خواری ، زبونی گردانیده شده .

۶ - تباهی یا مرگ = مَرک **دوس** . maraka ، در جاهای دیگر اوستا
مَهْرک **دوس** mabrka یعنی مرگ ، در گزارش پهلوی نیز مرگ ، **دوس**
نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ همین هات .

۷ - بجای ساز جنگ در متن سنئیتپیش **دوس** **دپش** . snaithish آمده
در فارسی ساز جنگ گویند یعنی ابزار جنگ یا جنگ ابزار :

میان دولشکر دوفرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود (فردوسی)
 درداستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفر کیی نرم کرد آهنا
 بدین اندرون سال پنجاه رنج
 سوزنی گوید :

زهیت توعدو نقش شاهنامه بود
 کزو نه مرد بکار آیدونه اسب و نه ساز
 در تازی سلاح خوانند و جمع آن اسلحه. زمخشری در مقدمه الادب، سلاح را
 در فارسی ساز جنگ یاد کرده است .

در پهلوی سینه snêh در گزارش فارسی هر مزدیشت آمده : « بسیار
 سینه یعنی بسیار سلاح » نگاه کنید به :

Études Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین در يك نسخه خطی اوستا که در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده ،
 درباره ۲۹ ازسروش یشت (= یسنا ۵۷) در برابر واژه اوستایی سنئیتیهیش snaithish
 و واژه پهلوی آن سینه snêh ، در فارسی افزوده شده سینه . نگارنده در ادبیات
 فارسی باین واژه بمعنی سلاح درجایی برنخورده است ، اما واژه سنی بفتح سین که
 در فرهنگهای فارسی یاد شده و بمعنی آهن و پولاد گرفته شده باید با واژه سینه بمعنی
 سلاح پیوستگی داشته باشد .

آب در حلق بدسگالانش عجب است از نمیشود چوسنی (شمس فخری)
 همچنین واژه سنی باتا که در فرهنگها بمعنی آهن و پولاد یاد گردیده و بشعر
 ابوشکور گواه آورده شده :

زمین چون سنی بینی و آب رود
 بگردد فراز و بیاید فرود
 بگمان نگارنده باید سهوی از نسخ باشد، تاه بجای نون نوشته شده است و این سهوی
 است که باسانی روی میدهد .

در اوستا بوژه سنئیتیهیش snaithish بسیار برمیخوریم ، چنانکه در یسنا

۵۷ (= سروش یشت) در پاره های ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و در فروردین یشت پاره ۷۱ و جز آن سنته **دندسن**. snatha یعنی زنش و آن زنش یا ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه در فرگرد چهارم و نندیداد در پاره های ۲۶ و ۲۹ و ۴۰ از مصدر سنته **دندسن**. snath که بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است .

در انجام گویم : سنی در فارسی برابر سینه snêh پهلوی و سنئیتیهش snaithish اوستاست، هر چند که سنی در فارسی بمعنی آهن و پولاد گرفته شده، اما باید یاد داشت که بسا از ابزار های جنگ بنام هر آن چیزی که با آن ساخته میشده ، نامزد گردیده است چون نیزه و زوین از چوب (چوبین)، نگاه کنیده :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ - راندن، از خود دور کردن (**دندسری**) = **دندس** sa در بند ۷ از هات ۴۸ نیز آمده و با جزء پیتی آورده شده : **دندس** . paiti-sâ در آن بند واژه پیتی دوبار آورده شده ، دومی در وزن شعر زیادتی است ، افزوده شده است . پیتی سا یعنی پذیره شدن ، بستیزه در آمدن و با هم آورد برابر شدن و بصد کسی رفتن . یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات بمصدر پیتی آر **دندس** - ar . paiti نگاه کنید .

نوزدهمین بند | ۱ - اندیشیدن (**دندس**) = **دندس** . man ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۹

۴ - پزشك زندگی = **اهوم** بیش **دندس** . ahum-bis در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده است، صفت است : ازدو واژه، نخست **اهو** **دندس** . ahu یعنی زندگی ، جهان ، روزگار ، هستی ، در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ گذشت، دوم بیش **دندس** . bish که بمعنی دارو و درمان است ، بیشتر **دندس** . bishaz یعنی دارو و درمان کردن و چاره بخشیدن چنانکه در پاره های ۴۰ - ۴۴ از فرگرد هفتم و نندیداد بیشتر **دندس** . baeshaza یعنی درمان بخش، همین واژه است

که در فارسی پزشکی و در تازی طیب گویند :

هر آنکه که دل تیره گردد زرشک مر آن درد را دیو باشد پزشکی (فردوسی)
 در اینجا یاد آور میشویم که در سبند نیز در فارسی بمعنی پزشکی است ، واژه
 های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است . بیادداشت شماره ۱ از پاره ۳۶ از
 هفتمین فرگرد و ندیداد نگاه کنید و نگاه کنید بواژه *ahūmbis-ratūm*
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۴۴

۴ - سخن = و چنگه *vaənh* ، زبان = هیزو *hizū* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ و بیادداشت شماره ۹ از بند
 ۵ از هات ۲۸

۴ - بجای «آنچنان که باید» و *vasō* آمده ، از قیود است
 یعنی بکام و بدخواه و آزادانه ، در گزارش پهلوی به کلام *۱۱۵* ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ همین هات .

۵ - استوار کردن = *ərəz-uxdhāi* ، *āthr* و *suxra* ، نشان دادن درستی مراد است ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰

۶ - توانستن (*xshī*) = *xshī* ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸

۷ - بجای آذر و صفت افروزان ، آتھر *āthr* و سوخر *suxra* آمده ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۳ از بند ۳
 همین هات نگاه کنید .

در بند ۹ از هات ۵۱ نیز از آزمایش آذر سرخ یا افروزان و آهن گداخته که در
 روز پسین بکار آید و از پاداش و پادافراه نیکان و بدان یاد شده است .

۸ - بخش (تقسیم) = وی داتی *vidāti* ، = ویدانا
vidāti ، در بند ۶ از هات ۴۷ (*vidāti*) نیز آمده از مصدر دا

۹- دā (دادن، بخشودن) ، با جزء وی : وایوید vi-dā بخش کردن (تقسیم کردن) در بند ۱۲ از هات ۳۴ و در بند ۱۲ از هات ۴۳ بآن بر میخوریم .

۹- واژه ای که به مزدگردانیدیم در متن ونگهو وایدوید vanhu (= ووهو وایوید vohu) آمده ، در پهلوی وه وایوید ودر فارسی به گویم ، بسا در گاتها اسم است بمعنی بهی و نیکویی . در این بند ، چنانکه در بند ۶ از هات ۴۷ ، بمعنی مزد و پاداش و بخشایش است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۱ از هات ۲۹

۱۰- گروه = ران ران rana دسته و فرقه دینی که مزدیسنا و دیویسنا باشد ، مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات .

۱- پیرو راستی = آشون = پیرو راستی . ashavan ، خود پیغمبر زرتشت مراد است که آورنده اش = مدیح اش = asha یا دین راستین است .

۲- آمدن (آمدن) = ای و (i) ، در اینجا با جزء آ = آمدن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از همین هات .

۳- دور مانده = دیومن = دیوید = divamna ، صفت است از مصدر دو = du یعنی دور کردن و برکنار کردن ، از همین واژه است زدودن در فارسی ، در یادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۳۱ گفتیم که واژه دو du نیز بمعنی وادار کردن و بر آن داشتن و کوشیدن و یا خودرنجه کردن است ، همچنین دو du بمعنی گفتن است اما از برای گفتن اهریمنی در برابر مرو = mrû که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از گفتن پاگان و نیکان سخنی باشد فعل مرو بکار برند و هر گاه سخن از گفتن ناپاگان باشد فعل در du آورده میشود .

۴- آینده = آپر = اپارا = apara (در تأیید آپرا = اپارا) در فرس هخامنشی نیز آپر = apara ، صفت است یعنی آنچه پس از این خواهد بود ، در پهلوی اپاریک = اپاریک = apârik بمعنی « دیگر » در بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز آمده .

۵ - بدبختی یا زبونی، تباهی، بیچارگی، پریشانی = خشيو 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. xshyô، در بند ۵ از هات ۳۲ نیز آمده، در گزارش پهلوی شیون 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 ēvan، Bartholomae در این بند خشى 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 xshî و در بنده از هات ۳۲ خشيو 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 xshyô نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی و نیاز گرفته و دومی را بمعنی تباہ کردن (Altiranisches Wörterb. Sp. 554)

۶ - تیرگی، تاریکی = تِمَنگَه 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 tamañh، در بنده از هات ۴۴ نیز آمده، در پهلوی توم 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 tûm در فارسی تَم بمعنی پرده‌ای که در چشم کشیده شود، در تازی غشاوه گویند. ابن یمن گفته:

نرگس نشان سروری اندر جبین تو بیند اگر چه در بصرش آفت تم است
 تِمَنگَه tamañh و تِمَنگَه 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 tamañha (تاریک) و تِمَنگَه و نَت
 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 tamañhvant (تاریک مند = تیره و تار) و تِمَس چیتهر
 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 tēmas-ēithra (تیره نژاد) در جا های دیگر اوستا بسیار
 آمده است.

۷ - بلند یا دراز = دَرگ 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 darāga، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۸ - دیرپایا = آیو 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 āyu (آیو 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 ayu) بمعنی سن در پارۀ ۱۴ تیریش نیز آمده.

۹ - خورش بد = دوش خورته 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 duš.xvarətha، در بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۶ از هات ۵۳ نیز از خورش بد که در روز پسین گناهکاران را پیش آورند، نیز یاد شده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۲.

۱۰ - بانگ دریغ: بجای دریغ آوِیتات 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 avaētāt آمده و باوازه وَجْ 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 vaē که بمعنی سخن و گویش است به بانگ دریغ گردانیدیم، در بند ۶ از هات ۵۳ صفت ویوبرت 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 vayū-bərət نیز گویای

همین معنی است یعنی وای بر (= وای گو) ، واژه « وای » در فارسی که از اصوات است با واژه ویونی **𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀** . vayōi که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده یکی است و در آنجا مانند واژه اوئئات با واژه وچ آمده است . **𐬀𐬯𐬀** avōi در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۱۱ - روزگار ، زندگی = **𐬀𐬵𐬀** ahu ، در یادداشت شماره ۲ از بند پیش گذشت .

۱۲ - دین = **𐬀𐬵𐬀** daēnā ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ همین هات .

۱۳ - کشانیدن یا رهبردن ، رهنمودن (**𐬀𐬵𐬀**) = **𐬀𐬵𐬀** ni . در فرس هخامنشی **𐬀𐬵𐬀** ni ، در پهلوی نیتن **𐬀𐬵𐬀** nitan ، این لفظ در فارسی بجانمانده امامدربازند ، چنانکه در نامه مینو خرد بسیار آمده است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۴۴

۱ - خداوندی = **𐬀𐬵𐬀** xvâ-paithya ، در گزارش پهلوی نفشمن پتیه **𐬀𐬵𐬀** xvēs-patih ، جزء پسین از واژه پتیه **𐬀𐬵𐬀** paiti در آمده که در پهلوی پت **𐬀𐬵𐬀** و در فارسی بد گویند چون سپهبد ، موبد ، درستبد . از واژه **𐬀𐬵𐬀** خواپتیه = خویشبدی که بمعنی خود سروری است ، پادشاهی و خدیوی و خدایگانی و خداوندی اراده میشود .

۲ - رسا (تمام ، کامل) = **𐬀𐬵𐬀** būri (= بوئیری **𐬀𐬵𐬀**) . در گزارش پهلوی **𐬀𐬵𐬀** būri ، در **𐬀𐬵𐬀** bavandak ، در نامه پهلوی بندهش **𐬀𐬵𐬀** bavandak-pâtixsâhīh یعنی پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژه اوستایی **𐬀𐬵𐬀** xvâ-paithya و صفت بوری میباشد . واژه بوری در پاره ۱ از یسنا . ۴ (هفت هات) با فعل **𐬀𐬵𐬀** kar (کردن) آمده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایان رسانیدن ، و در

گشتاسپ یشت پاره ۵ ۴ بمعنی فزون و فراوان است.

۳ - انبازی یاپیوستگی ویوند = سر ۳۳ sar. در بندهای ۸-۹ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده، میتوان آن را بمعنی آمیزش و یگانگی گرفت، سر sar نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن. بواژه های از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم، چنانکه در گاتها: هات ۳۲ بند ۲، هات ۴۹ بند ۳ و بنده، هات ۵۱ بند ۳، نگاه کنید به: Baunack Studien II S. 354

۴ - پایدار = وَزْدَوَر وَاَسْرَوَسَد. vazdvar، در جاهای دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه در پاره ۴۴ از فرگرد نهم و ندیداد و در بهرام یشت پاره ۲۹ و یسنا ۴۸ پاره ۱۱

وَزْدَنَگَه وَاَسْرَوَسَد. vazdanh که در بند ۱۰ از هات ۴۹ آمده یعنی پایدار، بادوام. بیادداشت شماره ۸ آن بند نگاه کنید و نگاه کنید به:

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندیر آس و وا کرناگل، وَزَوَر وَاَسْرَوَسَد را بمعنی رهبری گرفته اند،

نگاه کنید به: Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

۵ - بجای رسایی و جاودانی و راستی و توانایی و نیک منشی در متن: خرداد و امرداد و اردیبهشت (آت) و شهر یور و بهمن آمده، در اینجا بمعنی این امشاسپندان اراده شده است، بیادداشت شماره ۴ از بنده همین هات نگاه کنید.

۶ - بجای اندیشه هئینیو ۶ سد ۳۳ mainyu آمده و میتوان بمعنی روان گرفت، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰.

۷ - دوست = او روتَه دلا ۳۳ urvatha، در گزارش پهلوی نیز دوست ۳۳۲، در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۰ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ نیز آمده است.

۱ - پیدا = چیترا ۲۰۱۳۲. eithrâ (در تذکیر چیترا
 دومین بند
 ۲۰۱۳۲. eithra) صفت است یعنی هویدا، آشکار، پدیدار،
 در گزارش پهلوی پیتاک ۲۰۱۳۲ همین است که در فارسی چهر گویم بمعنی
 روی، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ۴۴ نیز آمده است. چیترا اوانگه
 ۲۰۱۳۲. eithra-avanh که در بند ۴ از هات ۳۴ آمده یعنی آشکارا
 یاری دهنده یا پیدا رامش بخشنده. از برای واژه اوانگه ۲۰۱۳۲. eithra-avanh
 یاری، یآوری بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید. چیترا eithra
 نیز در اوستا بمعنی تخمه و نژاد است چنانکه در بند ۳ از هات ۳۲ آمده است، در
 گزارش پهلوی توخمک ۲۰۱۳۲، در فرس هخامنشی نیز چیترا بمعنی تخمه و نژاد
 است، از همین واژه است نام منوچهر که در اوستا منوش چیترا ۲۰۱۳۲. Manus-eithra
 آمده یعنی ازبشت و تخمه و نژاد منوش، درباره ۱۳۱ فروردین یشت
 باین نام بر میخوریم (نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد یشتها، گزارش
 نگارنده، ص ۵۰-۵۲). هوچیترا ۲۰۱۳۲. hu-eithra صفت است، در تائیت
 هوچیترا ۲۰۱۳۲. hu-eithrâ یعنی خوب نژاد یا نیک بنیاد چنانکه در یسنا
 ۵۸ باره ۱ آمده و در گزارش پهلوی هو توخمک ۲۰۱۳۲ hutoxmak شده، هوچیترا
 درباره ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر و خوشروی یا نیک نژاد و خوب پیوند، هوچیترا
 Hu-eithrâ نیز نام دختری است (کنیزک) در باره ۱۴۱ فروردین یشت در میان
 گروهی از کنیزکان دیگر ستوده شده است.

هوچیترا در فارسی هژیر شده نام یکی از دلاوران است، همچنین هژیر بمعنی
 نیکو و خوب و پسندیده است:

یکی نامه بنوشت خوب و هژیر سوی نامور خسرو دین پذیر
 (دقیقی در شاهنامه)

از برای واژه هو ۲۰۱۳۲ hu که بمعنی خوب و نیک و نغز و زیباست بیادداشت
 شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید (هژیر بضم هاء درست است نه بفتح آن).

- ۲ - نیک اندیش = هودا ۳۳۳۳ hu-da . نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰
- ۳ - همچنان = یتهنا ۳۳۳۳ yathanâ از قیود و از حروف ربط است، در گزارش پهلوی گاهی به چگونگی ۱۳۳۳ و گاهی به ایدون ۳۳۳۳ گردانیده شده است ، در بند ۱۰ از هات ۴۳ نیز آمده است .
- ۴ - آگاه گردیدن ، شناختن ، دانستن (۳۳۳۳ ۳۳۳۳) = وید ۳۳۳۳ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸
- ۵ - ضمیر «او» بر میگردد به «نیک اندیش» که از آن زرتشت اراده شده : اوست که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی و کشور مینوی جاودانی اهورا مزداست .
- ۶ - از کشور نیک ، کشور آسمانی یابادشاهی مینوی مراد است .
- ۷ - نگاهداری کردن یا برپاداشتن و برگرفتن (۳۳۳۳ ۳۳۳۳) = هپ ۳۳۳۳ hap ، در گزارش پهلوی همین بنده برگرفتن ۳۳۳۳ گردانیده شده ، در بند ۴ از هات ۴۳ نیز بآن برمیخوریم .
- ۸ - کارگزارتر = وازیشت ۳۳۳۳ vâzišta صفت تفضیلی است از مصدر وژ ۳۳۳۳ vaz ، در یسنا ۳۶ (هفت هات) پاره ۳ معنی کارسازتر از آن برمیآید . وازیشت در بند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پاره ۴ از یسنا ۷۰ صفت استی ۳۳۳۳ asti (یاور) آورده شده است، بسیاری از دانشمندان آن را به معنی سودمند گرفته اند ، هر چند که این معنی بسیار مناسب میافتد اما بانگاه بریشه واژه که وژ ۳۳۳۳ vaz باشد، بهتر دانسته بجای آن «کارگزار» آوریم .
- وژ ۳۳۳۳ vaz در اوستا همان است که در پهلوی وزیتن ۳۳۳۳ و در فارسی وزیدن گوئیم و از برای باد بکار بریم ، اما در اوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن و در آمدن و برانگیختن و کشیدن و گردانیدن و تاختن بسیار آمده، در پاره ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته ، در پاره ۱۱ آبان بشت از برای گردونه بکار رفته یعنی گردونه

راندن، دربارهٔ ۵۸ بهرام یشت از برای سپاه بکار رفته: پی کردن سپاه، از پی لشکر راندن، دربارهٔ ۴۷ مهریشت از برای اسب آمده: اسب برانگیختن، درباره‌های ۲-۲۷ بهرام یشت از برای باد و گاو و اسب و شتر و گراز و جوانمرد پانزده ساله و مرغ شاهین و میش و بز و مرد دلیر بکار رفته، بمناسبت هر يك از آنها باید در فارسی به وزیدن، در آمدن، روی نمودن، خرامیدن، تاختن، پریدن برگردانیم. در بند ۵ از هات ۵۳ بمعنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است.

وز vaz در اوستا از برای هر آن فعلی که افادهٔ جنبش کند بکار رفته است.

۹ - یاور، یار، پیرو = استی مصدر. asti در هات ۳۳ بند ۲، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۹ بند ۱۱ نیز آمده از مصدر آه. اس-ah بودن، هستن در آمده است. استی asti مانند واژهٔ «است» مصدر. ast که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ یاد کردیم بمعنی «است» و استه و هسته و استخوان هم میباشد.

- ۷ - بد خواستن ، دشمنی کردن ، ستیزیدن (**ویدرونیس**؛ **۳۳۳۲۰**) =
 دئییش **ویدرونیس** . daibish ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸
- دومین بند** ۱ - یگانه ، پیوسته (**دودا**؛ **۶۱۶**) از مصدر سر
دودا . sar ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲۱ از هات ۳۱
- ۲ - خوب دوست = هوش هخی **دودا** - **دودا** . hus - haxi (صفت
 است) یارنیک بگفتار پیشه و روان نگاه کنید (در جلد نخست) .
- ۳ - درخشان = خونوت **دودا** « **دودا** » **دودا** . xvanvant باشکوه ، در بند ۴ از
 هات ۵۳ نیز آمده ، در پخشهای دیگر اوستا خونوت **دودا** « **دودا** » **دودا** . xvanvant
- ۴ - پاسخ گفتن (**دودا** - **دودا**) = **دودا** **دودا** . paiti-mrū ، یادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۵ - بجای پارسایی آرمیتی **دودا** **دودا** . armaiti (آرمیتی **دودا** **دودا** .
 armati) همان است که در بند های ۳ و ۷ از هات ۲۸ و در بند ۷ از هات ۳۰ و در
 بند های ۴ و ۹ و ۱۲ از هات ۳۱ بآن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز خواهیم
 برخورد و آن امشاسپند « سپندارمن » است اما در اینجا چنانکه در چند بند دیگر :
 هات ۴۴ بند ۱۰ - ۱۱ ، هات ۴۵ بند ۱۰ ، هات ۴۷ بند ۲ ، هات ۴۹ بند ۵ و بند ۱۰ ،
 هات ۵۱ بند ۲۱ ، هات ۵۳ بند ۳ و جز آن معنی این واژه مراد است .
- آرمیتی **دودا** یا آرمیتی **دودا** armaiti از دو واژه آمیزش یافته : نخست **دودا**
دودا . arəm ، در پخشهای دیگر اوستا **دودا** . arəm از قیود است بمعنی
 درست یا « آنچه که شاید » خود جدا گانه در گانهها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۸
 از هات ۴۴ و بند ۱۱ از هات ۴۵ و بند ۱۴ از هات ۵۱ (در این بند پسین صفت است
 یعنی فرمانبردار) ؛ دوم **دودا** . mati از مصدر **دودا** . man یعنی
 اندیشیدن که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ گذشت . آرمیتی رانیز بمعنی
 بردباری و سازگاری و فروتنی گرفته اند در برابر ترمیتی **دودا** **دودا** . tarəmaiti
 که بمعنی بادسری و خیره سری و ناسازگاری و برتنی و سرکشی است و در بند ۴ از

هات ۳۳ آمده است ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نگاه کنید .
 واژه ترمشمت بروزن سرنوشت که در برهان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده
 همین واژه اوستایی است که در بازند ترمش شده ، نگاه کنید بوژه پیری متی
 pairimati در یادداشت شماره ۶ از بند آینده ، همچنین به بند ۴
 از هات ۴۵ نگاه کنید که در آنجا از آرمیتی ، زمین اراده شده است .

آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمیتی را بمعنی پارسایی گرفته ایم ، بجای
 وُهومَننگه یا vohu. manah (بهمن) و آس ash (اردیبهشت) و خشتهر xshathra (شهریور) منش نیک و
 راستی و توانایی آورده ایم .

۶ - پاک (مقدس) = سینت spanta ، این واژه در جزء
 چندین واژه فارسی بجای مانده چون اسفندیار و اسفنددانه و گوسفند و جز آن ، در جای
 دیگر از آن سخن داشتیم ، در گفتار امشاسپندان به سپند مینو نگاه کنید .

۷ - برگزیدن (یا var) = ور var ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۱ - نژاد یا تخمه = چیتهر eithra ، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱ .

۲ - زشت ، بد ، تباه = آک aka ، نگاه کنید بیادداشت شماره
 ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۳ - هستید = ستا ah از مصدر آه ah هستن ، بودن .

۴ - آنکس ، گرهَم grahma میباشد که در بند ۱۲-۱۴ از همین
 هات یاد شده است ، از پیشوایان دیو یسناست .

۵ - بسی = مَش mas از واژه مَز maz که بمعنی
 مه و بزرك در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

مَش در این بند ، چنانکه مز در بند ۱۱ از همین هات از قیود است یعنی بس ،

بسی، بسا، بسیار، در پهلوی وَسْ وَا vas، مش در بنده از هات ۴۴ نیز آمده
واژه مَشت بفتح میم که در فرهنگها بمعنی انبوه و بسیار و پر یاد گردیده و در
فرهنگ جهانگیری بشعر شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی با واژه اوستایی
مش داشته باشد.

۶ - خود ستایی = پیری متی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 pairi-mati از جزء پیری
که در فرس هخامنشی پری pariya و در فارسی پر که در جزء چند واژه چون پروریدن
و پراگندن و جز آن بجا مانده، و از واژه متی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 که در یادداشت شماره
۵ از بند ۲ همین هات یاد کردیم. جز همین یکبار، دیگر در گاتها واژه پیری متی بر نمیخوریم؛
در اردیبهشت یشت در پاره های ۸ و ۱۱ و ۱۵ پیری متی pairimati (در نسخه
ببدل مییتی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) با ترومتی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 که در یادداشت
شماره ۵ از بند پیش گذشت یکجا آمده و نام دیوی است، در گزارش پهلوی همین
بند ۳ از هات ۳۲ آپرمینشن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 apar-mênian (برمنش) آورده شده است.
۷ - پس اینچنین = آئییی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 aipi، در فرس هخامنشی آپی apiya، در
گزارش پهلوی همین بند و در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۷ از هات ۳۱ پس، از پس
آمده، در بند ۸ از همین هات و در بنده از هات ۴۸ نیز با واژه آئییی برمیخوریم یعنی
پس از این، آنچه پس از این خواهد بود یا آینده.

۸ - دیر باز = دئیییتا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 daibitâ (= دئیییتانا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀)
(daibitânâ)، در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۹ از هات ۴۹ نیز آمده، از قیود است.
۹ - کردار = شیئومن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 syaoman یعنی کار و کردار و
رفتار، با واژه شیئوتهن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 syaothana که در گاتها بسیار آمده
و در بند ۵ از همین هات نیز بان برمیخوریم، یکی است. هر دو از مصدر شیو
𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 syu که بمعنی شدن و رفتار کردن است در آمده اند، یادداشت شماره ۸
از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ - هضم = هپتته 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 haptatha، هپت 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀.

hapta هفت، هیت دَس = هفتاد و سه هفتاد و سه haptadasa هفدهم .
 ۱۱ - بوم = بومی (būmi ۰۴۶۱)، در فرس هخامنشی نیز بومی در سانسکریت
 بهومی bhūmi، در پهلوی (۰۶۱) و در فارسی بوم یعنی خاک، زمین، کشور. این
 واژه در پارۀ ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) نیز آمده و در پارۀ ۱ از یسنا تکرار شده است.
 در پارۀ ۳ از یسنا ۴۲ و در پارۀ ۲۶ زامیادیشث نیز بآن برمیخوریم، بگفته بارتولومه
 Bartholomae گذشته از گاتها و هفت هات که آنهم در انشاء از گاتها شمرده میشود،
 در جاهای دیگر اوستا واژه بومی (= بوم) رواج نداشته. پارۀ ۳ از یسنا ۴۲، از پارۀ
 ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) برداشته شده و پارۀ ۲۶ زامیادیشث، یاد آور بند ۳ از هات
 ۳۲ میباشد.

در گاتها واژه بومی (= بوم) با واژه هفتم بجای هپتو کَرشور
 هپتو کَرشور و هپتو کَرشور haptō-karəshvar که در تیریشث پارۀ ۹ آمده، بکار
 رفته است. کَرشور و هپتو کَرشور karəshvar یا کَرشوران و هپتو کَرشور.
 karshvan با واژه هفت در نامه مینوی بسیار آمده چنانکه در آبان یشت بارۀ ۵،
 تیریشث پارۀ ۳۳ و پارۀ ۴۰، مهریشث پارۀ ۶۴، زامیادیشث پارۀ ۸۲، یسنا ۶۱ پارۀ ۵
 و جز آن، در اوستا از این هفت کشور باز نام برده شده، چنانکه در مهریشث پارۀ
 ۱۵ و پارۀ ۱۳۳، رشن یشت پارۀ ۹-۱۵ و فرگرد نوزدهم و نندیداد پارۀ ۳۹ و در
 بسیاری از جاهای دیگر.

در بند ۳ از هات ۳۲ واژه بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده، چنین مینماید
 که هفتمین کشور که در اوستا خونیرتهه ۳ هپتو کَرشور x^vaniratha نامیده
 شده، مراد باشد. خونیرتهه که کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است، چون در
 جاهای دیگر از هفت کشور سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید. در نامه سوشیانت
 بفهرست واژه هاگرد آورده نگارنده نگاه کنید و به بیست مقاله قزوینی جلد دوم
 باهتمام اقبال چاپ طهران ص ۳۰-۳۵

۱۲ - نامبردار = هپتو کَرشور ۰۶۱۹. دارای آوازه و نام، خنیده (مشهور)، از

تباه شدن ، بدر رفتن در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۵۱ بند ۱۳ ، هات ۵۳ بند ۶ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جزء آ س و پرا س س ل س . parā بمعنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزء وی : یا - (س س د) . vi-nas بهمین معنی است ، از همین بنیاد است واژه نسو (س س د د) . nasu که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یاد گردیده و نسا سالار یعنی مرده کش ، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته ، نسو کش (س س د د - و س س س س) . nasu-kasha در پاره ۱۱ از فرگرد هشتم و نندیداد یعنی مرده کش ، همچنین مرده کش در اوستا ایسریستوکش (س س د س س - و س س س س) . iristô-kasha آمده چنانکه در پاره ۱۵ از فرگرد سوم و نندیداد . نسومنت (س س د د س س س س) . nasumant (در تأنیث (س س د د س س س س) . nasumaiti) که در پاره ۷۹ از فرگرد هفتم و نندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده . نسوسپیه (س س د د د س س س) . nasu-spaya که در پاره ۱۲ از نخستین فرگرد و نندیداد آمده یعنی لاشه بخاک کردن و مرده بگوز سپردن . نسو nasu نیز دیو لاشه و مردار است و باین معنی دروج نسو (و س س س) . (dru) دیو دروغ لاشه در اوستا بسیار آمده نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و بهیژی رسیدن و بدست آوردن و پذیرفتن است چنانکه در بند ۶ از همین هات و در بند ۱۶ از هات ۵۱

پنجمین بند | ۱ - گمراه کردن یا فریفتن (و س س س س س س) = دَب dab نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰

۲ - زندگی خوب = هوجیاتنی (س س س س س س) . hu-ryāti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ - جاودانی یا بیمرگی = آمرتات (س س س س س س) . amərətāt ، به یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مینیو ۶ مد {رود} mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اکّ مد ۶ aka یعنی بد و زشت، در پاره ۱۵ از یسنا ۱۹ اکّ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده، در اینجا این صفت با واژه مینیو مانند انگرو مینیو مد {رود} . ۶ مد {رود} anrô-mainyu که در فارسی اهریمن گوئیم در برابر سپنتو مینیو مد {رود} . ۶ مد {رود} spəntō-mainyu میباشد، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - ضمیر « او » بر میگردد به گرم ۶ مد {رود} Grəhma پیشوای کیش دیویسنا که در بندهای ۱۲-۱۴ یاد شده است.

۶ - تباهی = خشو ۶ مد {رود} . xshayô ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱

۷ - آموزانیدن (۶ مد {رود}) = فرجیت ۶ مد {رود} - ۶ مد {رود} fra. eit ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱

۱ - بسیار، پر، بیش = پوراورو ۶ مد {رود} . paouru ، پوراورو ۶ مد {رود} .

pauru و پوراورو ۶ مد {رود} . pouru و پرو ۶ مد {رود} . paru در ششمین بند اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پرو paru، در پهلوی

۶ مد {رود} و در فارسی پر .

۲ - گناه = آئنگه ۶ مد {رود} . aēnah ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰

۳ - رسیدن (۶ مد {رود}) = نس ۶ مد {رود} . nas رسیدن، یافتن، بدست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین یشت پاره ۵۸ و گشتاسب یشت پاره ۲۹، در یسنا ۲۳ پاره ۳ باجزه انوی آمده: ۶ مد {رود} . aiwinas ، در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین هات گفتیم که نس nas نیز بمعنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن و تباہ گردیدن است .